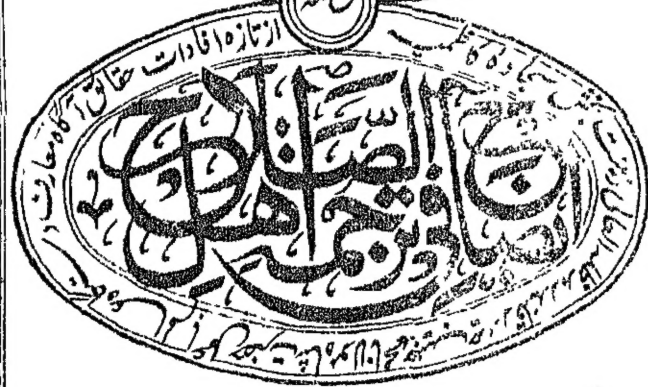


بسم الله الرحمن الرحيم

بتوفیق حضرت بنی و تاسید ولی مطلق دین زمان صداقت اقتران



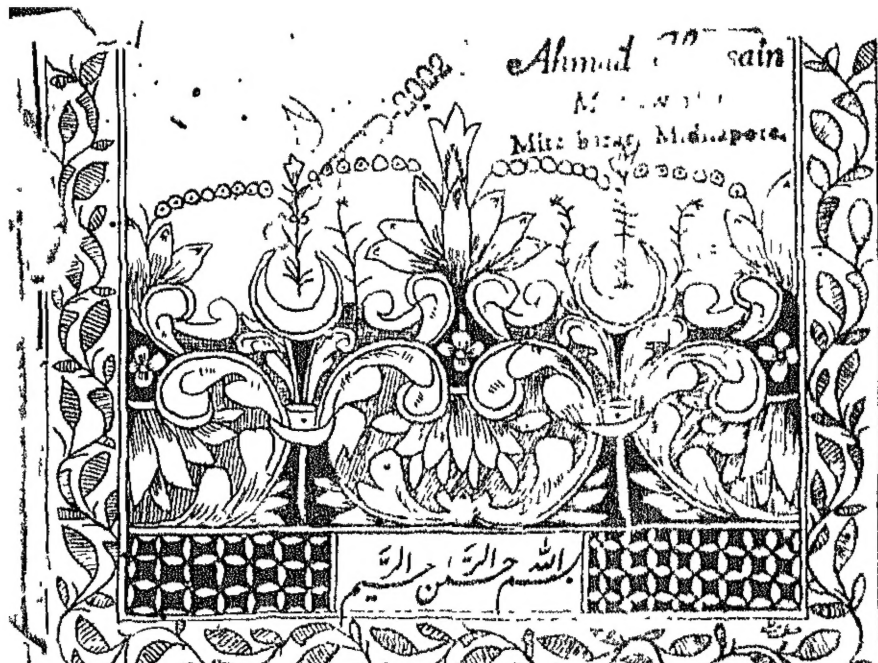
بیتنامہ اکبر از محمد عبد الولی بنی الہی مولانا محمد عبد العلی مدرس رحمتہ العلیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

Alimud 'sain

M. N. 11

Muz birag, Madras.



بسم الله الرحمن الرحيم

بر در هر که رفت آن درست

مهر را با تو بسته است درست

بمصدق نفس صریح وان من شئی که ایستاده و زرات ممکن است که از پرده علم بعرصه گاه اعیان برآمده اند
لخته لبسان حال و بخت بزبان قال از پایه سخنوری دست یاب برداشته اند تا هر همه سخنی به نسبت خویش
از هر چه بلند تر باشد بر لوح دل و لوح درون نقش بسته در خور تائیدش حق جل و علا انگازند و لایق سپاس آفرینگار
بر حق پندارند هر چند ستودگیش بدان کمال که شایان نیایش ایزد بهیال باشد پدید آید و بجز ترانه لایق نیایش

عطفه در گوش نمیند از دوسه	صد برگ زبان تر از ادای حدش	با برگ هزار در نوای حدش
که شایخ قلم گل طرب بر بند	گل کرد شگفتن از نوای حدش	تا ما اقتضای شش عیار و سه

است که هر اداییکه از شنای موجودات درست افتد مرده قبول یابد و در صفتی که اجابت بخوارش
صلوات دارد همین گونه و بصورت آن الله و ملک مکنه همگان بر خط فرمان پذیری سر نهاده چندی
صورت خاتم الفاظ و جمیع از کلام رنگ آمیز معانی صورت ترکیب آگهی گرفته اند تا هر یک بر مرکب و اداس
نیایش رسم نموده مهر خاتم بر صورت معنی علیه السلام شناسند و حلقه انگشتری خدیوی ماسوا اندر نشاند

ال حال بهیچ معنی انبار بهار

پس هر حلقه که بنگینی اخلاص تر صیغ پذیرفت در خضر قبول جا گرفت و هر چه در بهام ناپذیر قناری جای یافت
 انگشت نعلی عشق آلودگی در پویه او بارگذاشت اللهم صل وسلم علی اله واصحابه الذین هم بیخونم
 این و بعد از این معروض رسای اولی الایدی و الا بصار و ذوی الخیرت الاعتیای
 باد که کا ملترین مکافات حرمان دولت ملازمت اهل کمال و مشاهد کمال ارباب ذوق و حال استماع خیا
 و اسلم آمار ایشان است و از اینجا است که اخلاف بے خلاف قرآن بعد قرآن و زمان بعد زمان حفظ آثار خیا
 اسلاف نموده در محافل خود بیان می فرمودند که بمعاینه حال قال این خدایتانسان طالب همی است
 دهد که دست از عقله تعلقات چیده بر اعلیٰ معارج طلب رسد و ولسای این آثار اند بسیار است یکی آنکه
 در شکوة شریف بروایت حضرت ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود: انت خیر من علی الله علیه وسلم فقد الله
 امره و جمع ما شکیکما الحدیث پس تازه روی و خوش عیشی از حق تعالی گوینده و شنونده و شهود ازین حدیث
 استفاده می شود و ما فضل هذا الشرف شیخ محی الدین بن عربی در فتوحات مکیه گوید که در حق محدثین اعلیٰ است
 و در صف انبیا بر وز عرصات خواهند ایستاد و این دعا در حق محدثین است بجهت حفظ کلام نبوی پس
 ازین مفهوم می گذرد که هر که کلام اولیا را یاد دارد و بطلالیان دیگر رساند و راجع به قرب و خوشنودی و طبع
 اولیا حاصل خواهد شد در احیاء العلوم است که الشیخ فی قوه مکالمی فی ائمه مولانا روم می فرماید:

گفت پیغمبر که شیخ وقت خویش	چون نبی باشد بیان قوم و خویش	قول ان من استر را یاد گیر
تا بالآخر لا فیها نذیر	و دیگر آنکه شیخ ربانی حضرت ابو الحسن خرقانی فرموده اند که در قیامت	

من ندانم که کسانیکه بزیارت من آمده باشند ایشان را حاجت بشفاعت باشد بلکه ایشان اتمام شفاعت
 خواهند تا دیگران را شفاعت کنند و هر که استماع کند سخن مرا فردا پیش حق درجه او آن باشد که او را حساب
 نو بکیر آنکه از ابو علی قاضی پرسیدند که در شنیدن سخنها چه مردان هیچ فائده هست گفت بله یک آنکه
 اگر مرد طالب بود قوی هست شود و اگر نامرود بود مرد گردد و دیگر آنکه شیخ الاسلام عبدالنصاری وصیت
 کردند که از اکابر روزگار و از ائمه را و هر چه بر سر سخنی یا گویند و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید که آن
 بهره یابید و هم نشان سعادت درین کار است که سخنان مشایخ شنوی و اثر خوش آید و بدل سوی ایشان

گرائی و دیگر آنکه شیخ ابوعلی شجاع گوید که مراد او آرزو است یکی آنکه یا سخنی از سخنان او شنود یا کسی را از کس او بدینیم گفت من شایسته ام نه چیز است تو ام نوشت و نه چیزی تو ام خواند یا کسی باید که سخن او گوید و من شنود یا من گویم و او بشنود و اگر داشت گفتگوی او نخواهد بود و علی را داشت خوش نخواهد آمد و دیگر آنکه در شجاعت است که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی فرموده اند که کلمات قدسیه اولیا را استدقیق پس از انوار حقیقت حضرت سالت ایسالی علیه و سلم پس عیانی که تعظیم قرآن و حدیث واجب است کلام او بسیار را نیز لازم است آنان بادی و حرمت ندگانی باید کرد تا کسی از خود بخورداری یا بد و دیگر آنکه خود را عبد الله احراز فرموده اند که اگر شنود و در خطا کافری سخنان این طاهر را بهنجاری گوید میروم و طاعت وی میکنم و منت میدارم و دیگر آنکه خواجہ ابویوسف بعد از آنکه پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه رست در نقاب تواری آنچه کنتم تا سادات ما تمیز شد هر روز بهشت برقی از سخنان ایشان بخوانید و دیگر آنکه شیخ فرید کنج شکر می فرماید که هر مردی که احوال بر این خود تفریح و خود بخواند و مرتبه و درجه و مقام اعلیٰ علین خواهد شد و دیگر آنکه مدار استقامت عالم را تمام امیر و اخروی نبی آدم بلکه دنیوی یزیدین سلسله های عالی است و نجات بے آنکه کسی درین سلسله های عالی منتظم باشد باسانی تصور نیست و حدیث آمده است که روز قیامت بنده نومیدانده باشد و غفاسی کرد از خود حق فراموشی بده من فلان دانشمند را در فلان محله ای شناختی و فلان عارف ای شناختی گویدی شناختم فرماید برو که ترا بخشیدم پس وقتی که شناخت سبب نجات می گردد چه جای یادگذاشتن اخبار و آثار حضرت سلاسل و دیگر آنکه ملک اعلیٰ شهاب الدین عمر دولت آبادی در آخر مناقب السادات می گوید که ای عزیز روز قیامت روزی صعب است آنجا امیر اسیر گردد و شاه آنجا فقیر و هر یکی از بنی آدم متحیر و در پیش باشد اولیا و انبیا نفسی نفسی گویند تا آنکه آدم صنی علیه السلام سوی علم حضرت خیر الانام محمد مصطفی صلی علیه و سلم نتابد که پناه گیرد و بر اسم خلیل الله در شفاعت خواهد رسید و احمد مصطفی صلی علیه و سلم اگر شفاعت بر میان بند و هر که محب و مخلص خاندان اوست بشفاعتش مشرف گردد و معاذ خالق جان بشقاوت نکونسان بود و محبت سید صفیا و دوستان و ولادوی بر سر خیزت در سرور باشند و دشمنان ایشان

در دوزخ مقهور و مخدول عزیز من هرگز ابد دولت ایمانی و نعمت عرفان مرسته اند و بخصا کل حمید و عادات
 پسندیده پیراسته روح او را با قلوب اولاد اطهار رسیدار برار مونس گردانیده اند اذ الله سبحانه و تعالی استجاب
 او سبحان تعالی همگان از دین مصطفی صلی الله علیه و سلم بهر سعادتی روزی گردانند بحمد و اکرام مجد استجاب
 که در ویشان مریدان را شجره دهند تا مراتب هر کسی بر ترتیب شناسند و نیکو دانند که در همه عالم فقر و شغی از
 خاندان مصطفی صلی الله علیه و سلم پدید آمده و سادات که نتیجه سرفرازی و لیال امیر المؤمنین امام المتقین علی کرم الله
 وجهه اند بهر پرزاده همه عالم باشند و اگر کسی تمام پیران عالم را رسیده باشد و تمام پیران عالم دریافته اند
 که است اجازت خیبات گوید و بر مهر او پرور لیکن سر موی خلافت قاعده اوب و سوره عقیدت چیزی در دل نشین
 تحقیق بدان که اوضاع و احوال منحل است هرگاه که خود چنین بود دیگران را چون را باند و بگیرد آنکه حضرت حبیب
 میفرماید که حکایات ائمه جنان من جود الله تعالی انفسه پر سیزند که این حکایات مریدان آنچه نعمت
 می کند جواب داد که حضرت حق سبحان تعالی می فرماید و کلاً نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت
 به فؤادک یعنی قصه های پیغمبران و اخبار ایشان بر تو سخوار نم و از احوال ایشان ترا آگاه نمی کنم دل
 ترا آن ثبات باشد و قوت افزاید چون بار و رنج بر تو رسد از اخبار احوال ایشان شنوی و بر اندیشی و دینی
 که چون غفل این بار را و رنج بایشان رسیده و ایشان در آن سبر کردند و توکل پیش آوردند دل ترا آن ثبات
 و صبر افزاید همچنین شنیدن سخن نیکان و حکایات پیران و احوال ایشان دل مریدان اتریت باشد و قوت
 افزاید و در آن از حضرت حق ثبات یابند و در بلاد و مهتاجان از و بر روشنی و ناکامی قدم فشارند تا عزم مردان
 یابند و سیرت ایشان گیرند و بگیرد آنکه سخنان شایخ و دوستان حق دوستی ایشان آورد و دوستی ایشان را
 بایشان در نسبت افکند مصطفی را پر سیزند صلی الله علیه و سلم از مردی که قومی را دوست میداد اما بکر از ایشان
 نمیرسد گفت المرء مع من احب مرد با کس است که دوستی او دوست می دارد و بگیرد آنکه ابوالعباس عطا گوید
 که اگر توانی که دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی دوستان او دوستی او
 در حدیث آمده است که آنحضرت با ابن مسعود فرمود اندکی ای اسلام او تقی قال قلت الله و
 رسوله اعلم قال صلی الله علیه و سلم الولایة لله و الحب لله و البعض لله و البکر لله و البکر لله و البکر لله

حکایات این طائفه است که بدانکه افعال اقوال و احوال وی بخوبن ایشان است آنکه در خود برود
 و تقصیر خود در جنب کردار ایشان بیند و از عجب و ریا بریزد و بگوید که ذکر و لیا و استباحت قبول و حشمت
 چنانکه روایت کرد ابو الفرج بن الجوزی در مقدمه صفوة الصفوة و تابع شد و اعترافی و مجذبه از وی
 و استقلال و سخاوی و محمد بن یوسف دمشقی و غیر هم از امام سفیان بن عیینة گفت عندنا کوا الصالحین
 تنزل الرحمة و نسبت کرد این احافظ ابو عمر بن عبد البر در کتاب العلم و کتاب الاستقنا از سفیان بن عیینة
 الثوری و صاحب مجمع الاحباب بسوی امام عبد الله بن المبارك ابن الصلاح در علوم حدیث گوید که در بیت ارم
 از ابی عمرو و سمیل بن نجید که از کبار شیوخ حاکم و غیره است و از اجل اصحاب عبد الله بن الامام احمد که سوال
 کرد ابو جعفر احمد بن حمدان را که بکدام نیت نویسم حدیث افزوده یا روایت نکرده اید که بزرگ صالحین رحمت
 نازل می شود گفت نعم ابن حمدان گفت پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بخاندی ما غفر
 و محی الدین بن العربی در کتب درسی در بودن این از حدیث اصل جلیل آورده اند و در طبقات سیری است که
 ان شتم بعد از امام محمد بن منصور الطوسی و الصوفی المحدثات استاد الحافظ عثمان بن سعید الدار
 بینا کان بکلم فجمع و کان جوی الکلام فی الملامتة فقال احدهم ما لنا و لهذا فقال الامام
 عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة فاذا الغیث صار یزول من غیر مصحاب قالوا کان
 ذلك صورة المعانی الفائضة و لهذا کان بلا مصحاب پس از اینجا ثابت شد
 احسان بیان کردن حال اسامی مشایخ طریقت و دیگر آنکه درین ماه چهل و نهمین روزی آن گونه عموماً در طائفه
 ضوئیه مشایخ گشته که هیچ یکی ازینها تحقیق اسامی بزرگان و گشتگان خود نمیدانند و در فرق کردن

نمیدانند که کسی درین معنی گفته در مفسر	امروز قدر گوهر خارا برابر است	باد سموم بادم عیسی برابر است
چون در شام اهل جهان تقاضایت	سرگین کا و عنبر سارا برابر است	پس تا بد نستین جلالت تفصیل

و اجمالی ایشان چه رسد و تا ریخ ولادت و وفات و مدفن که دیگر طالبان از وفایده گرفته باشند و این سبب
 ترفیع ارواح مقدسه ایشان بود و ابواب عنایت امداد بر روی و کشایند و همچنین بکمال این کسب ایشان را
 اینجا بخیر ذکر می کند ایشان نیز بکمال خلق با خلاق الهی و دران عالم به نیکی یاد نمایند با جمله هر چند که مناقب

و محمد این برگزیدگان بسا آنکه اخلاص و ارادتمندان محلی یاد دهنی طالبان صدایچه باید نگارش ساخته اند
 لیکن اینجا از آنجا که در همین زمره ظاهری خیال پریدن آسمان است و ظن غالب تکمیل خود بر تیره عرفان
 دیدن کتب بس شوار و دریافتن افعال احوال و اقوال بزرگان بر خلاف اینهمه خویش در دل چون خار
 خوش گفت صاحب گلشن از سه

فنا ده سروری اکنون بجهال	ازین گشتند مردم جلد به حال
--------------------------	----------------------------

شراح می گوید که در تحقیق سروری و در نهانی و پیشوائی در دین شان حال کاملان و عارفان است که جامع علوم
 شریعت و طریقت احوال حقیقت بوده باشند و ایشان را علم الکمالات قلوب انسانی و آفات امراض و
 ادویا و دخل کمالاتی حاصل باشد تا طبع نفوس گشته و از الارض نموده باریشاد تکمیل تواند کرد اکنون
 تقاضای زبان است که سروری و در نهانی بجهال افتاده است و جمل خلافت از ان جهت گرفتار اخلاق همیه
 گشته اند مشایخ نادان ضال و ضل و اقع شده دعوی هدایت ارشادی نمایند فی الحقیقت هه زبان اه
 طریقت اندا اصل بود و پیچ و فضا کل و فضا کل و فضا کل این زبان در خاطر فاضل این خاک
 راه منتسبان خاندان عالی شان قلندران احقر علی نور بن حضرت قدوة الا صاغر والا کابر الجامع
 بن علمی اباطن و الظاهر صاحب المقامات العلیه بل فی المعنی مفاد لفظ القلندر ریه مولانا الشاه علی اکبر
 قلندر بن لسان العارفین ترجمان المحققین شیخی مرشدی مجددی حضرت ابوالاکبر مولانا الشاه حیدر علی قلندر
 قدس سره موس آن شد که بذکر سیران سلاسل خاندانی و بیان تاریخ ولادت و وفات و مدفن این
 حضرات زبان کشایم اگر چه من گنگوار را چه یار لے آنکه نام پاک ایشان بر زبان را نه و خود را در
 زمره مادحان و واصفان خدا اندیشان شمارم اما باین همه بجزای صدق انتساب و اما بجهت بیگانه
 نحدث به تحقیق محلی پرداختم و آن ابنا ممتصل عن ذکر اهل الصلاح مشهور است ختم حق بواجب
 مقبول اهل قبول گردانیده سعی این بیچاره را مشکور نماید حق که این عجا لایست که اگر کسی وقت خود
 بدین خوش کند جائے آن دارد و اگر طالع رفع کلفت حویان اذراک حال تفصیلی حضرات از این جماع امید

که رے حریان بنید اشعار	دارم امید از خدای جهان	که دهد قبول خویش نشان
کن این ابلط خویش قبول	به قبول خودش کند موصول	سوی اهل دلش واد

جائے اور میان جان سازد | سیت جز لطف اوسے مارا | ابو نعیم الکبیر المولیٰ
 وین عجا رب مرتب برشت سلسلہ قلندر یہ وقادریہ وچشتیہ و سہروردیہ وعلیفوریہ وقرودیہ وندریہ
 و نقشبندیہ و تقدیم سلسلہ قلندر یہ و ذکر پر دیگر سلاسل محبت بودن اوست اصل سلسلہ خاندان خویش
 وابتدا ذکر حضرت جدمرشد و انتہا بر حضرت رسالت پناہ بدان و بھی ست کہ در آخر کتاب در بیان
 شجرہ نوشتن خواہد آمد و مشتمل بر یک ضمیمہ کہ در ان ذکر چہار پیرو چہارہ خانوادہ بودہ است و یکا ست
 کہ در ان بیان الفاظ و نسبتے کہ درین عجا ضروری ست و چن وصل در بیان چند نوادر تصوف
 کہ در استن آن ہم مونی را ضرور ست .

سلسلہ علیہ علیہ علویہ مکیہ ذکر رئیس الفضل و اس الکمل اصداً لعلما بدیعاً و یروا
 باین زیانہ وحید العصر غوث الدہر مولانا و استادنا حضرت شایہ تقی علی قلندر سر

باید است کہ حضرت ایشان از اعظم خلفائے حضرت والدیاجد خویش شایہ تراب علی قلندر بودند ولادت با سعادت
 در راہ رجب المرجب سنہ یک ہزار و صد و سیزدہ ہجری ست زیدہ علماء ربانی و مقرب بارگاہ یزدانی
 و صفائی ذہن و جودت و ادراک و قوت و کسلاست عقل و ابد الوصف بودند کتب اوائل خود ست حضرت مولانا
 شایہ حایت علی قلندر و مولانا شایہ حیدر علی قلندر خوانند و ادب و ادب از جامع الحقول المنقول حادثی
 الفروع و الاصول الشمس البازغۃ لسماء الکمال البدر المنیر لشکال البحال استاذ استاذی مولانا محمد متعان
 علیہ الرحمۃ و الغفران شاگرد جناب حضرت علامہ سندیل بودند در سن فرمودند الحق فیوض و برکات ہر صبیہ حدیث
 بل شریعت نبوی از ذات ایشان چنان دیدہ می شد کہ باید و شاید اگرچہ دست و پا در اک ارباب قلب انجالات فیض کمال
 کوتاہ ست اما بقدر باعقاد فقیر نسبت کہ پیش ایشان باین کمال و علو نسبت درین وقت کسی پیدا نہ بخلاق
 حمیدہ و اوصاف پسندیدہ خلقی و خلقی داشتند کلفت و تصفیہ ادران دخلی نبود بحکم احسن کما احسن اللہ
 الیک حسن اخلاق بر تہ و تہمیل آید وافی ہایہ انک لعل خلق عظیم خیر فی اشفاق بران پاکہ ہر گز کسی

انتصاح عن كمال الصلاح

(مصنفه)

مخزن نقود کرامات معدن ابر حسانات گرم رفتار منازل شریعت قافله سالار مرحل تقیت
مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاه حافظ علی انور قلندر قدس البدره لاطهر

(مع تمه)

المستفی به ایضاح فی ترجمه اہل الصلاح از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف متکا
عالم باعمل حضرت شاه مولانا محمد حبیب حیدر قلندر زینت بخش سجاده کاظمیہ

(حسب فرایش)

مرید ضارث حسن اثن مقبول احب جناب منشی سید میر محمد سلیم اللہ صاحب کورنی

درج مطابیع سیدی لکھنؤ طبع شد

بیتام خاکسار محمد عبدالوہاب بن علامہ آسی مولانا محمد عبدالعلی درسی مرحوم و مفتی

تازہ بشارت

فتح الکون

مصنفہ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ العزیزہ تصوف کا ایک نایاب خلاصہ ہے حضرت شیخ محمد الدین ابن عربی اور ایسے ہی اکثر بزرگوں کے کلام سے انتخاب ہو ساکام اور طالب الی اللہ کی ہدایت کیلئے لاجواب ہو۔ ریاست رامپور میں طبع ہو رہا ہو خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۲۴

تحریر لا نور فی تفسیر القلندر

مصنفہ صاحب انتصاح اس رسالہ میں نہایت خوب بیان کیا ہو کہ قلندر کے کیا معنی ہیں بوقت کس کس کہتے ہیں اور اسکے ضمن میں ان حضرات کے حالات بھی ہیں جو اس مرتبہ جلیلہ پر فائز ہوئے ہیں یہ بھی طبع ریاست رامپور کا مہموزہ رسالہ ہو۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۳۴

ہر دو کتب موسومہ بالا اور انتصاح اس پتہ سے مل سکتی ہیں۔

محمد سی علی غلوی لکھنؤ بازار جھاؤ لال مکان ۱۲

شہادت نامہ (معروف بہ شہادت نامہ کلان)

مصنفہ صاحب انتصاح ۲۰۔ یہ شہادت نامہ طبع اولیٰ بن ایسا مقبول ہو کہ اب دستیاب نہیں ہوتا بلکہ اُسکی ایک ایک جلد چار چار پانچ پانچ روپیہ کو فروخت ہوئی اب شائقین کے اصرار سے اسی پریس لکھنؤ میں دوبارہ چھپ رہا ہو۔ اس کی تعریف میں صرف اس قدر لکھنا کافی ہو کہ یہ نہایت جامع ہو اور ہمہ جہہ ہے مثلاً ۲۰۔ خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک دو روپیہ۔

ملنے کا پتہ قاضی محمد احترام علی خان۔ محلہ قاضی گڑھی قصبہ کاکوری ضلع لکھنؤ۔

التماس

کتاب انتصاح کی جس جلد پر خاکسار کی ہمنوہ مال مسوقہ سمجھی جائے۔ دیگر گزارش یہ کہ جو صاحب شہادت نامہ بھی خریدنا چاہیں وہ اگر خاکسار کے پاس فرمائش بھیجینگے انشاء اللہ تعمیل کی جائیگی۔

محمد سی علی غلوی لکھنؤ بازار جھاؤ لال مکان ۱۲

فہرست مضامین کتاب انتہی صلاح عن کریم الصلاح

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
حال حضرت شیخ عثمان ہارونی و تحقیق لغت ہارون	۶۵	حال حضرت شیخ ابو الفرج یوسف طوسی رح	۳۴	حال حضرت شاہ قطب الدین بنیاد قلندر رح	۲۴	ویاچہ دیوانہ فدا کی حالت اولیائی کرم رحمہ اللہ تعالیٰ	۱
حال حضرت حاجی شریف لدنی و حضرت خواجہ ابو محمد چشتی رح	۶۶	حال حضرت شیخ ابو الفضل عبدالواحد ترمیزی رح	۳۸	حال حضرت سید حکیم الدین نوح الدہر قلندر رح	۲۶	سبب تالیف کتاب	۱
حال حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی	۶۷	حال حضرت شیخ عبدالغفر بنی و حضرت شیخ ابوبکر بنیل رح	۳۹	حال حضرت سید خضر وی قلندر رح	۲۷	بیان سلسلہ قلندر بنی مال چشتی شیخ تقی علی قلندر رح	۱
حال حضرت خواجہ ابو محمد چشتی و حضرت خواجہ ابو احمد چشتی رح	۶۸	حال حضرت شیخ جنید بغدادی رح	۵۰	حال حضرت شاہ شرف الدین بابا معروف بشارہ بعلی قلندر رح	۲۹	حال حضرت شاہ حیدر علی قلندر رح	۱۱
حال حضرت خواجہ ابو اسحاق چشتی رح	۶۹	حال حضرت خواجہ سیدی تقی و خواجہ معروف کرخی رح	۵۲	حال حضرت شیخ عبدالغفر بنی عبدالمد علیہ الرحمہ قلندر رح	۳۰	حال حضرت شاہ تراب علی قلندر رح	۱۱
حال حضرت خواجہ مشا و علی دینوری رح	۷۰	حال حضرت امام علی و سی رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵۳	بیرون مال ایشان ہمارا حال انانی صالحی شہزادہ سید معین عرفان	۳۱	حال حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رح	۱۳
حال حضرت خواجہ ابیہیر و ابیہری	۷۱	حال حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵۵	بیان آنکہ سونی اگر خلاف شرع است نام وصولی بروحارت مست	۳۲	حال حضرت شاہ معبود علی قلندر رح	۱۵
حال حضرت خواجہ حذیفہ غوثی	۷۲	حال حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵۱	حال حضرت ابو الموشین علی بنی کرم المدو جہ	۳۵	حال حضرت شاہ اسطو علی قلندر رح	۱۶
حال حضرت خواجہ ابراہیم ابن ادہم رح	۷۳	حال حضرت امام محمد باقر و حضرت امام بن العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہما	۵۷	حال جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم	۴۰	حال حضرت شاہ ابید احمد قلندر رح	۱۷
حال حضرت خواجہ نقیہ فیض ابن عیاض رح	۷۴	حال حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵۹	بیان سلسلہ عالیہ قادریہ قادریہ	۴۱	حال حضرت شاہ مستح قلندر رح	۱۸
حال حضرت خواجہ عبدالواحد ابن زید رح	۷۵	بیان سلسلہ عالیہ چشتیہ	۶۰	حال حضرت سید نظام الدین غوثی و سید نور الدین ہمایون رح	۴۲	حال حضرت شاہ مجا قلندر رح	۲
حال حضرت خواجہ حسن بنی رح	۷۵	حال حضرت خواجہ قطب الدین بنجیاد و کاکی رح	۶۱	حال حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی رح	۴۳	حال حضرت شاہ عبدالقدوس قلندر رح	۱۹
بیان سلسلہ عالیہ سہروردیہ	۷۶	حال حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر رح	۶۲	حال حضرت غوث پاک رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴۴	حال حضرت شاہ عبدالسلام قلندر رح	۲۰
حال حضرت شیخ ابیہیر و ابیہری	۷۷	حال حضرت خواجہ ابو محمد بنی چشتی و حضرت خواجہ ابو محمد بنی چشتی	۶۳	حال حضرت شیخ ابو یوسف باکر غوثی و شیخ ابو الحسن بنی چشتی رح	۴۶	حال حضرت شاہ محمد قطب قلندر رح	۲۱

ردیف	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
۸۷	حال حضرت شیخ کریم الدین ابوالفتح مسکین رحم	۹۰	حال حضرت حاج شیخ کریم الدین ابوالفتح مسکین رحم	۱۱۳	تتمه کتاب یعنی البصاح فی ترجمه اهل البصاح مع سبب التبعات	۱۶۳
۸۸	حال حضرت شیخ صمد الدین الجلیلی چراغ مہند رحم	۹۱	حال حضرت مولانا حامد الدین سلامتی رحم	۱۱۴	حال حضرت شاه عبدالعزیز الدین لاهوری رحم	۱۶۴
۸۹	حال حضرت شیخ کریم الدین کن عالم ابوالفتح لمائی سہروردی رحم	۹۲	حال حضرت شاه بدیع الدین قطب المدارم رحم	۱۱۵	حال حضرت شاه خواجه بایزید بیلکامی رحم	۱۶۸
۹۰	حال حضرت شیخ صمد الدین عاتق سہروردی لمائی رحم	۹۳	سلسلہ عالیہ نقشبندیہ جوہر حضرت مولوی نقشبندی کریم رحم	۱۱۶	حال حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶۹
۹۱	حال حضرت شیخ بہار الدین ذکریا لمائی رحم	۱۰۰	سید محمد نقشبندی بریلوی رحم	۱۱۷	حال حضرت سلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۷۰
۹۲	حالات حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی حضرت شیخ ابوالخیر سہروردی حضرت شیخ وجہ الدین اچکزہ سہروردی رحم	۱۰۱	حال حضرت سید عظیم الدین بایزیدی رحم	۱۱۸	حال حضرت سید المومنین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ	۱۷۱
۹۳	حال حضرت شیخ محمد عظیمیہ حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحم	۱۰۲	حال حضرت سید آدم بنوری رحم	۱۱۹	ضمیمہ در بیان چهار برہنہ چہارہ خاندانہ	۱۷۲
۹۴	بیان سلسلہ عالیہ طیفوریہ حال حضرت شیخ جمال مجروحی رحم	۱۰۳	حال حضرت محمد الفانی سہروردی رحم	۱۲۰	خاتمہ در بیان نبوت و معانی الفاظ کہ در اساسی بزرگان اند	۱۷۳
۹۵	سلسلہ عالیہ درویشیہ حال حضرت شیخ حسین بن معشر علی رحم	۱۰۴	حال حضرت خواجه بانی باندہ رحم	۱۲۱	وصل در بیان انبیا و ائمہ و فضائل و برکات انبیا علیہم السلام غیر منکر	۱۷۴
۹۶	حال حضرت شیخ مظفر محمد علی رحم	۱۰۵	حال حضرت خواجه محمد بن محمد رحم	۱۲۲	وصل در بیان نبوت و بیعت صغیر و کبیر از حدیث	۱۷۵
۹۷	حال حضرت شیخ محمد الدین کریم رحم	۱۰۶	حال حضرت خواجه یعقوب چرخمی رحم	۱۲۳	وصل در فضائل ذکر	۱۷۶
۹۸	حال حضرت شیخ کریم الدین فروری رحم	۱۰۷	حال حضرت خواجه بہار الدین نقشبندی رحم	۱۲۴	وصل در بیان شجرہ	۱۷۷
۹۹	حال حضرت شیخ بہ الدین ترقندی رحم	۱۰۸	حال حضرت سیار کمالی و حضرت محمد محمدا سیاسی جوہر علی ریوی رحم	۱۲۵	وصل در بیان نہادن شجرہ و تفسیر	۱۷۸
۱۰۰	حال حضرت شیخ سعید الدین باختری رحم	۱۰۹	حال حضرت خواجه محمد بن محمد بن محمد رحم	۱۲۶	وصل در بیان اقسام خلافت و شایخ و آداب آن	۱۷۹
۱۰۱	سلسلہ عالیہ داروہ	۱۱۰	حال حضرت خواجه محمد بن محمد بن محمد رحم	۱۲۷	وصل در بیان انکسار چہارہ و حال تلامذہ او	۱۸۰

از خادمان و چاکران در باره خدمت حضورت دعا گاه با جبار فرمودند و در هر کار عمل بر قول خیر خدای جل و بالا
 اوسطهای فرمودند و شریف بهفتاد و هفت سال و وفات مفیدم رجب سنه یک هزار و صد و نود
 و پنجاه و روز چارشنبه قریب یک نواخت روز بعارضه تب محرقه و بدن مینعت حریم روضه حضرت الداجه
 خویش جانب مشرق ست و بعد چندی قاضی احمد علی خان صاحب سمر و رگنده عالی بنا ساختند و
 سعادت اربین حاصل نمودند و یزاد و تبرک باز اعاظم خلفاے ایشان حضرت مرشدنا و ابنا مولانا
 شاه علی اکبر قلندر رح و رکن یکین دین متین حضرت مولوی شاه رکن الدین قلندر لاهر پوری قدس سرها

بودند تاریخ وفات از مولوی غلام امام شهید صاحب		
رہبر و رہنمائے اہل یقین	عالم با عمل یگانہ عصر	پیر کامل تقی عسکری ولی
رخت بر سبب ناگمان زبان	بہر گلگشت باغ علیین	در اصول و فروع شرع متین
از دل پر تعب شہید حزمین	گفت با تھ کہ میر و پاشد	سال تاریخ جلالتش ہی حسبت
ایضا از مولوی محمد محی الدین خان صاحب ذوق		کرم و فضل ہم شریعت و دین
پائی برون زاویہ ہر متکلف کشید	در آگہ شمعہ ستم چرخ بے خطا	بر دست بند صبر دل آنچنان فلک
یعنی سے شاہ تقی آمدہ ز حق	پیک اجل صدای قوم لا تقف کشید	دست نشاۃ عشرتیاں کہ کشید
لیکرت زبان دل معترف کشید	جستم ز غیب حال دل ذوق سینہ کشید	آن ساک طریق خاصہ بیام کشید
		گفت از فراق شمع تو گوئی لغت کشید

ذکر سلطان العارفین برہان الوصلین قیم طریقہ مجتبی قطب الحقیقۃ الایستنی
 ثانی الشیخ اکبر مولانا وجدنا و مرشدنا حضرت شہ حید علی قلندر نور المرقده اطہر

نکہ حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت الداجہ خویش شاه تراب علی قلندر و بیڑ لقیست دعاوت بابہ
 حضرت شاه علی مظہر قلندر خلعت و خلیفہ حضرت سید شاہ مسعود علی قلندر را کہ آبادی بودہ اند و لاوت با ست
 ایشان در سنہ ۱۲۰۵ ہجری یک ہزار و دوسد و پنچ ہشت مہ شعبان المعظم بودہ حضرت ایشان در سلامت
 ہن وجودت طبع و خوبی صفات و حسن اخلاق و سکوت دائم و بودن جویع حکم نادراکافاق بودند و تالیف از

رزائل و تخلیه بغضائل در ذات قدسی صفات ایشان فطری بود و ترکیه ظاهر با حکام شریعت و تصفیه باطن
 با دایم طریقت جبلی و تعالیم طائفه علییه صوفیه مرتبه بلند و پایا را چندی در تقریر مسئله التوحید خصوصاً و بسائل
 دیگر عموماً شانی عجیب و بیانی غریب داشتند و از همه طلاعات ایشان همانست که تمام و در تحقیق مسائل عقاید فیه
 متفقانه با کلام می نمودند کتب در سیه بخدمت عمده الازکیا قدوة العلماء و الاولیا اعم خویش حضرت مولانا
 شاه حمایت علی قنده قدس سره گذرانیدند در ریاضات و مجاہدات آیتی بودند از آیات الله اگر تفصیل آن نگارم
 کتابی مستقل گردد یا بفعل مختصری مفصل نحال حضرت ایشان در تکرار و رض لازم هر که حوض الکونین نام دارد از
 ابتدا تا انتها نگاهشتم هر که آنجا خواهد نگردد باطل ازین و حضرت ایشان مورد عنایت و یغایت حضرت
 والد به شد خود گذشته بر از دنیا از عطفوی و سوز و گداز و رضوی آگاه شدند و از خاصیت فخر و خدای و خدا
 برسانی مشرف گردیدند **سمع** **این دو لقمه است کنون تا گردانند** زیاده ازین اینجا چه گویم که مقامات
 بلند و کرامات ارجمند ایشان کفایت صبح بین و موعید اند و در چار سوسه عالم چون سپیده صبح پیدا دید بنیایا
 و دل انما شایسته اینند و در یاد حوصله و شمت از بیان آنها تنگ دست خامه را در میدان تحریر طریقه پانگ مختصر نماید
 اگر گویم تا قیامت و صفت او **پیش آن را غایت و منقطع مجو** **در شهر و پوشش شسته آفتاب**
 فهم کن و الله اعلم بالصواب **شب بستم ماه شوال قریب یک نیم پاس از شب باقی مانده روز جمعه**
 بعارضه فالج در شنبه یک هزار و دویست و هشتاد و چهار چوبی فات فرمودند **رفت آن سلطان معنی بی فتور**
 رقص قصان سوی آن ریاسه نور **و صبح آن روز شنبه بعد ظهر در حرم روضه حضرت مرثی جانب مغرب**
 مدفون شدند و الا آن بران گنبدی بنا ساخته قاضی احمد علی خان صاحب مرحوم قائم است بزار و تبرکات
 عمر شریف هشتاد و نه سال بوده قطعه تاریخ وفات از مولوی حکیم لطف الله صاحب **ع**
 این حضرت حیدر قلندر شریب **اسی لطف که بود قطب وقت و جا** **برده شسته دل چو شد زوار فانی**
 مردانه نمود قطع راه مقصد **تا ریخ بختی و صورتی گفتم** **هشتاد و چهار و یک هزار و دویست**
 ایضا از مولوی حبیب علی صاحب **در سراسر حضرت حیدر علی** **آنکه فقر از نسبت او شاه شده**
 سندی بالذکر و در خرم سینه

مصرع پروردگار برکش خلیب	مرشد حقا قانی الله شد	ایضا از ولوی علی الدین خا نصیب
وقت کز انقلاب دوران	شادی و الم بهسم برآمد	نظر شد که ریخت دین تر
از بهر نشا رگوهر آمد	هر برق سلبه بخند بکشد	همسر ابر بدیده تر آمد
خاکستر غم بر سر مرآت	صیقل گر حسن جوهر آمد	در قیاس و تجسس چه ختم
طبعم پسر سال میر آمد	خورشید گرفت منزل آمد	از را ویه افق بر آمد

ذکر حضرت قدوة الاصاغر والاکابر مرشد الشیخ والشاب ولسلسله
الازهر عبدانی و مرشدی مولانا شاه تراب علی قلندر روح الله

بدانکه ولادت با سعادت ایشان در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری ست از ارباب شهور
در تحصیل علم و فضل مشغوف و مفسور بودند در ایام صبا از جهت حسن ادب و سلیقه مورد نظر عنایت الداجد
خویش شدند بلکه حضرت والد ماجد شان بمشاهده پیچ و فرشت به چون گل شکفتند نصیبه دینی آن پسر بایدید
که وی را چنین پسر باشد کتب صفار فارسیه و عربیه از ملا قدرت الله بلگرامی و مولوی معین الدین بنگالی انجمن
القدوة العلماء را آخرین مولانا حمید الدین الکا کوری که از اجلاء فضلا و مدته ابرار و التقیای عصر بود تحصیل
کردند بعضی از رسائل در خدمت قضی القضاات قاضی محمد نجم الدین علیخان مخفوره جلدین اخیرین هدایه
بر مولوی فضل الله ساکن نیوتنی گذرانیدند و در عین تحصیل علوم رسمیه کسب معارف و حقائق و تفهیم احوال
صوفیه معمول ایشان بود و کیفیت مطالعه و قوت ادراک مطالب غامضه امر مسلم و مقرر نزد شرکای درس
ایشان بوده کتب سلوک و طریقت و حقائق در خدمت والد ماجد خود گذرانیدند و سی و چند سال خدمت
والد ماجد خود حاضر بوده کسب مقامات سلوک نموده و انواع ریاضات و مجاهدات بترتیب مقرر از باب طریقت
در عمل آورد و به تشریف کلمه کیده کیدی مشرف شدند چنانچه در کشف المتواری مؤلفه خود اتمام میفرمایند که اجاز
و خلافت فقیر در سلسله سببه و تربیت و تعلیم امور فقره را از حضرت الد خود دست اوله انبیا از پیروی خود
حضرت شاه سعود علی قاندر قدس سره و ثالثا از حضرت شاه عبدالقادر را از پیروی برادر نموده و تلمیذ

حضرت شاه عبدالرحمن قلندر لاهوری در سلسله نقشبندی نیز از طرف والد خود مجاوست آنحضرت از مولوی احمدی خلیفه شاه عدل عرف شاه لعل بریلوی بالمعاوضه رسیده بود و هم در سلسله حشمتیه نظامیه قادش اولیسیه که از حضرت شیخ محی الدین عربی بشاه علی اکبر دودی رسیده بود و از او شان بخواجه حسن صلیب رسیده فقیر مجازست استی و نیز حضرت ایشان انعمت اجازت خلافت سلاسل خانانی از حضرت شاه خداجن قلندر خلف اصغر حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر را که آبادی رسیده چنانچه در کتاب استطاب اصول المقصد اظهارش فرموده اند حضرت ایشان القصایف را القه اند که اکثری از ان بقالب طبع ریخته شده اند و ویک باقی اند جلالت و عذبت نظامی و بالنتی ایشان چنانکه دیده و شنیده شده است اگر انکه از ان نوشته شود کتابی در ازادک طایفه را اکثر حالات حضرت ایشان از صحیفه شریفه روض النافله فی مآثر القلندر دریافت باید که راجح کذات عالی الکریم تبارک و تعالی گویند بجااست و مخزن محمود اشفاق گویند و از روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی وقت دوپهر دقیقه عارضه فاج جانب این عارض گردید و هنگام شب یکشنبه یک نیم پاس از شب باقی مانده که صبح آن پنجشنبه جمادی الاولی سنه یک هزار و صد و هشتاد و پنج جا به عصری گذشتند و علی الصبح بتاریخ پنجم قریب ظهر خطبه بیرون خانقاه مابین مزار والده ماجده و المیه صالحه خویش دفن شدند و الان گنبدی عالی و عمارتی رفیع بنیاست فی ضی احمد علی خان صاحب مبرور بران قائمست یزار و تبرک به عمر شریف و دو چار سال بوده حضرت ایشان خلعا اند عظم و ارفع شان این هر دو صاحبزادگان اند که قدری از حال شان بالا ذکر کرده شد قطعه تاریخ وفات لوی محی الدین خالصاحب ذوق

سوز که ام حاده نزد که این سپهر	جان حزین بشعله ماتم کباب کرد
زینجا بعزم خلد مگر با تراب کرد	ایضا از مولوی مادی علی ضا
مقدم الخلق را حج من دنیا	عاد نحو المعاد محمله
قل بروض الجنان منزله	ایضا از منشی محمد ضا صابر
شد با پیش رشت و تابج کس	گفتم از روی بکا مصرع سال تاریخ
فانده باید دست که سلسله قلندر بر راشتغ بسیار اند اکثر و اوثق	پیرن مرشد من مادی من قبل من
از ان شعبه متبایر است که بواسطه حضرت شاه مجا قلندر لاهوری میرسد و این شعبه هم شعب کثیر دارد	

اشهر از ان شعبه باسطیه است که بواسطه حضرت سید شاه باسط علی قلندر آله آبادی میرسد و این نیز شعبه
 اکثر و دارد و ارتباط حضرت مرشدی بدو شعبه است یکی به شعبه مسعودیه که بواسطه سید السادات شاه مسعود علی
 قلندر پیر سبیت حضرت مرشدی میرسد و دیگری شعبه کائیمیه که بواسطه سیدی شاه محمد کاظم قلندر میرسد چنانچه در
 شجره منظره خود حضرت مرشدی میفرماید ع از دو شاهنشاه گردیدم مجاز
 و مراد ازین آن هر دو حضرت شاه مسعود علی قلندر و شاه محمد کاظم قلندر بوده اند.

ذکر السید العارف واحد زمانه فرید و انجم جامع مکارم الاخلاق و مضی
 الشیخا کل فی الآفاق قبله اعراف صفوة العلماء شیخ شيوخ الاما جلاله
 الامام العالم المحی مولانا شاه محمد کاظم قلندر علیوی روح البهوه

بدانکه حضرت ایشان از اعظم خلفای حضرت سید شاه باسط علی قلندر آله آبادی اند ولادت با سعادت
 ایشان هفدهم ماه حجب المرجب دوازدهمین سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری است در سلامت زمین
 وجودت ادراک و خوبی صفات و حسن اخلاق نادره آفاق و یگانه روزگار بودند تخلیه از زرائع و تخلیه بفضائل و ذوات
 ستوده صفات ایشان فطری است و تزکیه نظام احکام شریعت و تصفیه باطن بآداب طریقت جملی و اعلی
 کتب سیه بنجست حافظ عبدالعزیز کاکوروی و حمده العلماء الراغبین مولانا محمد حمید الدین کاکوروی نور الله
 ضریح گد را نیند و واسطه و او اخرا از رئیس الاذکیا سید غلام محیی بهاری و ملا محمد الدین السندی تحصیل فرمودند
 و فی تحقیقت علوم ایشان همه و مهبیه بودند و فائده این تحصیل صوری محافظت بر سنت است و بوده است درس
 و مطالعه کتب قدما و صوفیه چون تعرف ابوبکر کلا آبادی و قوت القلوب ابوطالب کی در ساله امام قشیری و
 کشف علی غزنوی و امثالهم و از متاخرین کتب حجه الاسلام محمد الغزالی و غوث الثقلین محیی الدین عبدالقادر
 الجیلانی و شیخ محیی الدین ابن عربی و مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی و ابی اعم از معولات بوده است و در
 حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در سلوک و تحقیقات ایشان بسیار پسند می فرمودند و در طریق تعلیم

علویه حضرت ایشان اشانی عظیم و حالی غیم عطا شده اگر کسی بهره کامل از اقبال سنت مصطفی و جنت الیه یدعت
 و رخصت کما حقنه داشته باشد بذاق سخن ایشان نتواند رسید اند تقالی ثمن عظیم و عظمت تمام ایشان را قریب خاص
 و عوام نهاد و مرتبه قطبیت کبری و ولایت عظمی عطا فرمود و جمیع فرق ناس از فقها و فقه و طلبه علوم و اقطار
 ارض قافاق عالم توجه بجناب عرش آب ایشان داد و چشمه های حکمت از محیط قلب شریف بر لسان فیض جان
 جاری ساخت و علامات قدرت امارات و ولایت ظاهر و باهر گردانید و مفاصل خزان وجود و تصرف و جود بقدر
 اختیار ایشان سپرد و بسیاری از اصناف مردم بصرف توجه و التفات ایشان از کجی راستی آمده سالک سالک
 صدق و صواب شدند و جمیع مشایخ و اکابر عصر بکمال فضل و ولایت ایشان معترف و در رعایت تعظیم و تکریم متفق
 بودند و شیوع و استقامت از دکان دین و شریعت که از توجه و صرف همت حضرت ایشان بظهور آمده آثار آن بر
 باقی انداول دلیل است بکمالات باطنی و احوال حقیقی ایشان رضی الله عنه و ریاضات و مجاهدات و کرامات و
 محاسن اخلاق و محامد و صفات و حفظ آداب ظاهر و باطن و تقوی و ورع که شنیده شده است برهانی و صریح
 بر جلوه مرتبت و ولایت و سمو مرتبت قطبیت در **فصول مسموعه** و بعد که مفسر سید السادات سیدی شاه باسط علی قلند
 الکر آبادی است مرقوم است که حضرت ایشان مدت ده سال در خدمت مرشد طریقت خود حاضر مانده و تحصیل
 علم حقیقت و تکمیل ادکار و افکار و دعوت اسما و بوج احسن نموده باجارت سلاسل سبعة سرفراز شده و لقب
 صاحب السراوات باشد شاه محمد کاظم قلند رشند و در وطن خود رخت اقامت استقامت نهاده عالمی را
 با نور طاعات و مجاهدات و افادت علوم دینی و افاضه معارف یقینی مستفیض ساختند استی غرض از خاندان
 قلند ریه باسطیه صاحب طبقه و چون آفتاب درخشان بودند کمالات ایشان اظهر من الشمس است حاجت
 بیان ندارد کتاب اصول المقصود و مجاهدات الاولیا و مشنوی شیخ فیض بخش صاحب کداز اجاله احباب معده
 صحاب ایشان اندر شرح و بیان حالات و مقامات حضرت ایشان کافی است وفات در غرضت بیست سالگی
 بعرضه تب تاریخ است و یکم ربیع الآخر روز چهارشنبه سنه یک هزار و دصد و بیست و یک هجری است
 و حضرت ایشان را اجازت سلسله نقشبندی از مولوی احمدی صاحب ساکن کرسی که از خلفای معتبرین
 سید محمد عدل عرف شاه لعل بیلکوی بودند بالمعاوضه رسیده بود یعنی حضرت ایشان ایشان را اجازت

سلسله قلندریه داده بودند و ایشان را اجازت سلسله نقشبندیه از عظم خلفای ایشان برادر خرد ایشان حضرت شاه میر محمد قلندر و هر دو صاحبزادگان ایشان حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر و حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر بودند و سواى ایشان دیگر حضرات بوده اند که تفصیل آنها را کتاب اصول الحق و کافیت مزار شریف اندرون تکیه شریفه پائین مزار والدین ایشان است بعد مدتی شیخ لعل محمد از مریدین مخلصین ایشان عارفی عالی و روضه تعالی بناساختند که تا حال نظاره بخش زمانیان است تاریخ وفات از حضرت پیر و پدر

برحق قدس سره	شاه کاظم قدس سره اهل صف	صاحب سر و امام عارفان
چون دنیا رفت وصل شد بحق	از فراقش ماتم شد الامان	شد بعثت کمال تا بخش تاب
از بر سر یادگار طالبان	با لطف غیب از مرافقوس گفت	حیف رحلت کرد آن قطب ان

ذکر سید الاجل قدوة ارباب الطریق وزبدة اصحاب تحقیق سلالة
الساوات الامجاد الکرام نتیجة الاولیاء الاکابر العظام النور الاظم
والنور الازهر سیدی حضرت شاه مسعود علی قلندر اله آبادی قدس سره

ولادت با سعادت در روز یکشنبه بیست سوم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و شصت و پنج هجری شده
بر آنکه حضرت ایشان فرزند اکبر و خلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه باسط علی قلندر اند از ابتداء سن تمیز
تا عفتوان شباب در حجر عنایت الدامجده و تربیت یافته و خطی کامل نصیب وافرند و خسته عالم علوم
کتاب و سنت و کامل در شریعت و طریقت و حقیقت بودند کتب تصوف و علوم دیگر مضبوط و القان تمام
بر والد ماجد خود خواندند و اسرار باطن از آنجناب گرفتند جمیع معارف ایشان در حقیقت معارف الد
ایشانند که در مراتب باطن ایشان از غایت جلا و صفایر توانداخته و همه علوم ایشان در حقیقت علوم آنجناب
اند که بر ساحت استعداد کمال ایشان درود یافته و فی نفس الامر همه کمالات ایشان افاضتی است که کسب
را در آن دخل نیست بیچ وقت ایشان از لیل و نهار خالی از طاعات نبوده و اندر بزرگوار ایشان را هیچ امری

در پیشی در از دنیا زو اذکار و انکار و اسرار قلندری و نعمت آبابی و مرشدی خود و الامال ساختند مگر بمیت
و اجازت و خلافت از مرشد زاده خود حضرت شاه عبدالرحمن قلند خلعت و خلیفه سیدنا شاه الهدیه احمد قلند
قدس سره پاس ادب و حفظ سنت آبابی گنایده بودند من بعد اجازت و خلافت جانشینی خود در این حیات
بایشان بخشیدند حضرت ایشان بعد از وفات حضرت والد بزرگوار خود قریب بیست و پنج سال بر صدر ارشاد
و سجادگی جلوه فرمادند وفات آنحضرت بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی یوم دوشنبه سنه یک هزار و دصد و
بیست یکت داد عمر شریف پنجاه و پنج سال بود و مزار مبارک در موضع دگه در برابر مرقد شریف حضرت شاه
محمد و اصل عم ایشان طرف شرق است و از جمله خلفای شتیرین ایشان که مروج سلسله اعلیای قلندریه با سبطیه
شدند حضرت مولانا و مرشد ناجیابی شاه تراب علی قلند رکاکوروی بودند اگر زیاده ازین خواهی در کتاب
مستطاب اصول المقصود نظر کن.

و کرمه المشایخ و الاقطاب امام الایمه فرد الاحاب سید الساد
ومن السعادات رابط النعم و باسط الایادی ملقب باسرار الله
و کلید عرفان سیدی شاه باسط علی قلند را که آبادی قدس سره

بنا که ولادت با سعادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و چهارده هجری واقع شده و آنحضرت سید رضوی
نیشابوری نقاد دودمان نیادت و سلاله اهل علم و عبادت بودند در صغر سن باراده تحصیل علم از وطن
الون مهاجرت اختیار کردند و سالها از استاد عصر خود استفاد نمودند و علوم عقلی و نقلی نمودند بعد چندی طالع رسا
بخند حضرت شاه الهدیه احمد قلند را لاهوری رسانید چند سال بخدت بابرکت حاضرانده بشرف
سیعت و ارادت و تعلم اذکار و انکار قلندری مشرف گردیدند و در خدمت حضرت قلند صاحب فرمودند که علم آقا
که بچندین ریاضت حاصل کرده اید و قریب بغراغت رسیده باید که در خدمت حاجی صفت اند خیر آبادی فتنه
از ان هم فارغ شود چنانچه حضرت سید صاحب صبح روز دوم رخصت شده پیش حاجی صاحب رسیده

پنج سال در خدمت ایشان مانده جلدین آخرین هدایه و شرح موافقت و حاشیه سید امهرودی بر امور عامه و دیگر
 کتب معتقل بقصد غیر حدیث از ایشان تلمذ کرده و شنیده است نمودند بعد از آن باز بخدمت قلند صاحب آمد
 کتب تصوف و حقائق از ایشان خواندند و در بعضی کتب کثیره برای تکمیل اسباب آوردند تا به اسرار محرمی و نظری
 مالا مال و بقصد اصلی فائز گردیده بخلافت و اجازت سلسل سید سرزاد گردیده مامور باقامت وطن بالوقت
 خود شدند و عالمی را از فیض ارشاد سیر و سیراب نمودند حضرت ایشان را همیشه حضوری عالم ارواح می بود
 هر چه می خواستند از عالم ارواح می پرسیدند و عجیب مقام و استعداد آنحضرت بود که کم کسی از اولیای این
 نسبت و قدرت بوده است تفصیل ایضات و جملات ایشان را کتب مناقب الاصفیا و فصول مسعودیه
 و صول الحقیقه و دیوانه ها و اولیای وافی است وفات آنحضرت تاریخ هفدهم ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و
 نود و شصت خیر بی روداده و مدت عمر شریف نشتاد و دو بود قلند تاریخ وفات از مولوی عبدالقادر چوپوری

حضرت قطب عالم غوث جهان رخت از دار فناست سوبانغ ارم

وقت مر و زو و نه سال از تو چوپری بند گوی شب تنبیه سحر آشفته هم عید دوم

و بر مزار شریف ایشان در موضع دگر که چند کرده از شهر آکا بادست روضه بسیار نفیس که هزار بار و پیر در
 حاضرت او صرف شده از تمیز بهار انبیه کیت برای بهادر که از خدمت با اختصاص بودند واقع مست یزاد و کین
 از اعظم خلفا س ایشان که جامع کمالات ظاهری و باطنی و صاحب تصانیف انوارت باشد و محکم مظلوم
 قلند رگا کردی و مولانا عبدالقادر چوپوری و مولانا فضل علی ساکن ترده و مولانا شاه حفیظ الله شیهودی
 و حال دیگر خلفا از فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا باید جست -

و کرامت اعلیٰ العارف الفهامة المشهولة بالقبطیة العظمیٰ

الشیخ الامجد سیدی حبیب الله صاحب قطب العارفین و غوث العالمین

سیدی شاه الهدیه احمد قلند ر لا نهرو پوری قدس سره

بر آنکه حضرت ایشان برادرزاده سید حق حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجا قانی و خلیفه راستین حضرت شاه

فتح قلندر انداولا کسب علوم رسمیه از علمائے شہر خود و کردہ در طلب مرشد پیش مشائخ زبان خود رفتند آخر
 در حقیقت و ارادت شاه فتح قلندر داخل شدہ مدتی در خدمت عالی جان سر لوبہ تکمیل علوم باطنی و اکساب
 طریقہ کما حقہ نموده بشرت اجازت و خلافت مشرف شدند و از قلندر پور در خدمت شدہ در لاسر پور اقامت نمودند
 فرمودند عالمی از ذات بابر کات ایشان مستفیض شدہ حالات و کرامت و تصرفات و بیاضت و مہمات ایشان
 بچندین دست کہ بجزیر تحریر آید قطب وقت خود بودند و فصول مسعودیہ مرقوم است کہ بفرمودہ حضرت شاه فتح قلندر
 قدس سرہ از شاہ بہار الحق خیر آبادی کہ خلیفہ حضرت شاه فتح قلندر و برادر خالہ زاد حضرت شاہ الہدیہ علیہ السلام
 بودند فرمودند کہ مبارکباد اینوقت برابر خالہ زاد شمار از حضرت رسالت پناہ علیہ السلام حضرت علی مرتضی
 کرم اللہ وجہہ خالصت قطبیت مرمومت شدہ است و ہم از جناب شریف پاک خطاب آنحضرت طلب اخبار فرمودند
 بفرمودہ العالمین بودند و خودی فرمودند کہ وہی مرا از جناب حضرت علی کرم اللہ وجہہ مرمومت شدہ و نیز آنحضرت را
 تخلق بہ اسمائے نمودند نام باری تعالی بسیار بودہ است و حالات عجیب و غریب میداشتند و ذات ایشان
 بتاریخ است و دوم ذی الحجہ سنہ یک ہزار و یکصد و چہل و ہفت ہجری است و وزارت در لاسر پور از رون و
 برابر از حضرت شاہ بجا قلندر قدس سرہ بجانب شرق واقع است مولانا عبد القادر صاحب جونپوری
 تاریخ وفات گنستہ **شاه الہدیہ احمد سیرت** وارث مرتبہ قلاب و قوس
 بہر سال سفر آنحضرت خوان از قرآن یرتوان الفردوس و از خلفائے ایشان سید الہدیہ
 ہر گامی و قاضی مبارک گو پاموئی شارح سلم و محشی زواید تلمذ و شاہ عزت اللہ نواسہ شاہ شرف الدین گنجی
 بنیری و مولانا محمد مقیم و سید مراد رسول و مولانا نظام الدین مولانا اکرام اللہ و مولانا عبد الغفور اکہ آبادی برکنی
 محسن قدوائی و شاہ عزیز اللہ و ہروی و شاہ علی اللہ و ہروی کا از فرزندان خواجہ باقی باندند و صاحبزادہ ایشان
 حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر و غیر ہم و اکثر از ایشان عالم و مدرس صاحب تصانیف در الفروع علوم اند
 تفصیلاً در اصول المقصود و مناقب الابرار علیہ السلام

ذکر العارف اکمل النیل عارج معارج کشف و اشہد

تایخ منایج الکون والوجود سیدی الشاه فتح قلندر لاهور قلمی قلم سر

بر آنکه حضرت ایشان از کمال خلفای حضرت شایسته نبی عرفت شاه مجا قلندر لاهور پوری و برادرزاده حضرت شاه عبدالقدوس قلندر جو پوری اندر او اهل بخدمت علم بزرگوار خود حاضر مانده اخذ علوم ظاهری و باطنی کردند و در او آخر بعد وفات علم خود موافق حکم ایشان بخدمت حضرت شاه مجا قلندر آمده استناد کلمات کما یغنی نموده باجارت و خلافت سلاسل سید مفر از شدند از ذات ایشان اشاعت طریقه قلندر پیوسته که ظهور یافت از دیگری نشد هزاران مرید از بلاد دور و دراز حاضر شده بدرج کمال و تکمیل سید منقول است که چون حضرت ایشان در خدمت حضرت شاه مجا قلندر تربیت و تعلیم و تکمیل یافتند در دهن حضرت قلندر صاحب ایشان پرسیدند که شما این قدر طاقت دارید که حضرت عبدالعزیز می را بیدار سازید یا نه عرض کردند آری حضرت یکس را بیدار کردند می فرمانید اگر حکم شود از لاهور پور تا جو پور همه مردگان بیدار کنم و از اینجا آنجا حشر بر پا کنم پس حضرت فرمودند پس کنید حق تعالی شمار این مرتبه عطا کرده است اما انظار این نباید کرد که تسلیت وقت نیست و آنحضرت در او اهل بر کوهی فیه تکیه بسنگ نموده بر پشت اشتغال نموده و منی بر زمین هیچ جهان یکسان بودند و گاه سیه زنجبیل نه منی که شهوت دست دروشتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حکم کردند که اسی قلندر ازین کوه بزمیائی و مردمان را ارشاد بکن چون آنحضرت پشت را از سنگ ببران تکیه کرده بودند جدا ساختند پوست پشت بآن سنگ پیچیده بود که جدا نمی شد بعضی کلمات و قدرت و ریاضات و مجاهدات آنحضرت پند انست که تهر بر آید هیچ کس از خلفای حضرت شاه مجا قلندر باین زور و شوق قدرت و تصدیق نشد دست دهنی باید که مناقب و منتهی شود وفات آنحضرت بتاریخ بستم دوم ماه شعبان سنه یک هزار و یکصد و هیزده هجری واقع شده تاریخ وفات آنحضرت است و قبر آنحضرت در قلندر پور است که از توان معظم گشته است آنحضرت را چهار هزار مرید صاحب الکشف و الکرامات در ممالک عالم بوده اند آنحضرت قاضی عبدالرحمن شریکی و شاه ابو محمد و شاه محمد صفت سیدنی سید محمد الحی و سید ابوالحسن حسینی و شاه الامید احمد قلندر لاهور پوری و غیر هم که حد اسمی منزه ایشان ملوک ارباب طالبان

باید که کتاب مستطاب اصول المقصود و فصول مسعودیه و مناقب الاصفیاء جمع کند

ذکر شیخ العالم الربانی و المرحوم الهاوی الصمدانی قطب
الحقیقت الاستیسی سید العرفان مقب الغیب به محی الدین ثانی
سیدی شاه مجتبی المعروف به شاه مجاقلندر اللاحه پوری قاسم

حضرت ایشان از اعظم خلفاء حضرت شاه عبدالقدوس قلندر جنوبوری اند صاحب طبقه و خلا
کبری بوده اند سلسله علمیه قلندریه از ذات ایشان رواج و رونق تمام یافت نسب شریف ایشان حضرت
عبداللہ بن عباس میرسد منقول است کہ حضرت ایشان بخدمت مرشد خود تلمیذ و در توقف نموده اذکار قلندریه
و قادیانیه و چشتیه و غیره بخند کردند از شدت اذکار کہ بقوت تمام علی التواتر و التوالی می کردند و لایسته است
کردن خون بسیار آمد تا آنکہ مرض جنی کہ شایع عبارت اوست باشد و از مدتی عارض بود مواد آن دفع گردید و صحت
کلی حاصل شد قطب العالم وقت رخصت فرمودند کہ نسخہ کیمیایمیداتم و معمول خاندان قلندریه است کہ سید
و برای جمعیت خاطر می آموزند کہ عند الحاجة بکار خواهد آمد عرض کردند کہ حضرت سلامت کیمیایمیداتم
آنست کہ از حوادث قدیم گردود و از ممکن واجب شود نسخہ این کیمیایمیداتم فرمودند ہمین کیمیایمیداتم است و
حاجت کیمیائی کہ از مسرر سازند دارم و می آموزم قطب العالم ازین ستغنا و علوم است ایشان خیلی محتاط و
شدند و فرمودند بجامه تریب شما از من فوق است زیرا کہ من آنم و ختم و عمل نیاردم و شما نمی آموزید تا بعمل بپردازید
آخر الامر با جازت قطب العالم به لاهر پور آمدند و بیرون آبادی در چاک محدود کرد و تعلق خود بود و مکان مختصر
درست نموده اقامت گزیدند و روز و شب در ذکر و فکر مشغول بودند با بحکم کشف و کرامات و ریاضات و
مجاهدات حضرت ایشان نه چندان است کہ بجز تحریر و تقریر در آیند اگر کتاب مناقب الاصفیاء و دارالمریدین
و فصول مسعودیه و اصول المقصود مطالعہ کرده شود بر قدس از ان اطلاع حاصل می تواند شد و شریف ایشان
شخصت و سه سال شده بود وفات بتاریخ پانزدهم ربیع الآخر سنہ یک هزار و هشتاد و چهار هجری است

روضه منوره در لاهر پور سبت که از خیر آباد بفاصلا مہفت کردہ واقع ست در اشراف از سنگ مر مرست تعمیر
روضہ شریفہ نواب عزت خان بہلوی کا از مریدین مخلصین حضرت شاہ یوسف قلندر ایٹھوی کہ از خلفائے
حضرت ایشان بود مذکر ذہن خلفائے حضرت ایشان بسیار اند شاہ عبدالرسول کچھنوی و شاہ عبدالرسول
سترکھی و شاہ عبدالرسول بنا پسی و شاہ فتح قلندر جو پوری و شاہ محمد ماہ قلندر آلہ آبادی و شاہ یوسف قلندر
ایٹھوی و شاہ انور حبیب قلندر ایٹھوی و شاہ جنید ثانی میر بندگی نظام الدین ایٹھوی و شاہ عباس قلندر
و شاہ قاسم دہلوی و شاہ بہار الحق بن شاہ فتح قلندر و قاضی یعین الدین المعروف بقاضی مینا موہوی شاہ
عبدالنبی الکبر آبادی و شاہ محمد رفیع و شاہ محی الدین بکرامی و شاہ مظفر دہلی وغیرہم۔

ذکر الشیخ الامام عمدة الابرار قدوة الاخيار قطب الہدی کہف الوری الشیخ عبدالقدوس قلندر الجونپوری قدس سرہ

بدانکہ حضرت ایشان خلف رشید و خلیفہ راستین قطب العالم شیخ الاسلام شاہ عبدالسلام قلندر جو پوری
از مناقب و کمالات ایشان بسیار اند با وجود کمالات ہمیشہ در خمول و گمنامی و بے تعلقی و انقطاع از جمیع
ہو و الفطال شان بودہ است در حجتہ العارفین ست کہ شاہ عبدالسلام پیش از وفات بارہا بشیخ عبدالقدوس
فرمودند کہ بعد از من بخدمت قطب جہان شاہ عبدالرحمن جاننا قلندر لاهر پوری باید رفت چنانچہ ایشان
ماتے در صحبت قطب جہان ماندہ و کسب علوم ظاہری و باطنی کردہ باحوال و مقامات عالیہ ارباب و کالات
تائید شدہ رخصت مراجعت بوطن خود گرفتند در شانے راہ کہ گذر لکھنؤ افتاد شیخ محمد قلندر لکھنوی برا
استقبال از شہر بیرون آمد و با کرام تمام در منزل خویش آوردہ بو ظالفت ضیافت قیام نمود و از انجا متوجہ
ایٹھوی شد شیخ عبدالرزاق بن محمد خاصہ خدا پیشتر رفتہ با احترام و تعظیم بسیار بسکن خود آوردہ در اداء
مراسم ضیافت سماعی بسیار نمود در ایام اقامت ایٹھوی شیخ نظام الدین ایٹھوی را با حضرت ایشان صحبت
پرفراہدہ و فیوض ماند بعد از ان شیخ عبدالقدوس جو پور آمد و گمنامی خود سعی بلیغ نمود کم کسے میدانست
کہ وے قطب و زگار ست مگر چند سبب از مشایخ جو پور گویند کہ در لقمہ بلع ام بنایت احتیاط کردی تا بداند

از شکر احوال خود را بمشغول قوت حلال و کسب ریاضت مخفی داشته گشتا و برزی می کرد و همین به جوار غنا و
 فقر ساخته بود اما چون بر این قوی افت با آخر پوشیده ماند و اشتها را یافت و مرغ جهانیاں گشت نعل است
 که وزنه هوائی پیش ایشان از دشواری تشریف باندرون بردند و با لجام فرمودند که آن بمسلمان تیار کنید
 است گفت که بیم مویختنی نیست مگر آن روی پریم حضرت آن خمیر کرده بان درست کرد و بیالایه سربارک
 داشتند و چندان حبس دم کردند که از گرمی آن آن بچته شد و پیش همان بردند همان صاحب باطن بود
 آگاه گردید و بسیار مظلوم و سزاوارست که آنحضرت روز وفات از شیخ عبدالکریم نامی فرمودند
 که از بزرگان جویند و خبر کن که بر سر نماز جنازه من میان روی پس و پیش می نمود چون کرد فرمودند زقنه
 خیر نمود از انجام رجعت کرد دید که روح پر فتوح با علی علین رفته وفات حضرت ایشان و زیک شنبه
 دوازدهم شوال سنه یک و بیست و پنج و دو هجری است عمر ایشان از یک صد و ده سال بوده قبری در عین
 نزد قبر در وجود خود است خلفا حضرت ایشان بسیار اندکی از ان دیوان عبدالرشید جویند و می اندک فضائل
 مناقب علمی و عملی شان اظهار نمائند و دیگر می قدوه اعلم شیخ عطاء اللهدله مولوی غلام نقشبند سجاد
 نشین شاه پیر محمد کهنوی و دیگر سید راجی احمد بانک پوری که از کل اولیای وقت و سجاد نشین شیخ
 حسام الحق بانک پوری اند و دیگر سید ملا محمد نعیم ساکن بد و سرای و ملا بدلی نیز از سترشان قطب العالم
 بوده است از خدمت قطب الاقطاب بعیت داشت و کمالات این هر دو بزرگ علمی و عملی مشهور است و
 شیخ شمس الدین محمد جویند وری جد مخدوم الملک نیز از سترشان قطب العالم بود.

و ذکر شیخ الاعظم والمرشد اعظم شمس سماء الولاية الکبریٰ مرکز دایرة
 هدایة العظمیٰ شیخ الاسلام شاه عبدالامام قلندر ابوالفوری قدس سره

حضرت ایشان مرید خود اندر تربیت و تعلیم و اجازت و خلافت سلاسل از پدر خود دارند و نزد بعضی
 اجازت و خلافت از جد امجد خود حضرت شاد قطب الدین بنیاد قلندر نیز دارند صاحب امام الدین
 می نویسد که در شجره بعضی اصحاب نام حضرت شیخ محمد قطب قلندر داخل نیست می تواند بود که شیخ الاسلام

شاه عبدالسلام قلندر زمانه خود درک نموده باشند زیرا که تا ستم هشت صد و هشتاد و هجری حضرت بیداد قلندر
 بر صدر ریخت بود و تکلیف هم من اضرط المستقیم و بعد از آن شصت و نه سالگی نموده اند محمد و شیخ عبدالرزاق بن
 محمد و خاصه خدا پیش از ستم صد و هفتاد و پنج هجری در جو پور رفته و بخدمت حضرت شیخ الاسلام رسیدند
 مستفید شده اند در آن وقت سن شریف حضرت شیخ الاسلام یک صد و پانزده ساله بود چنانچه این معنی
 از مقامات متفرقه محبوب القلوب و مناقب حضرت بندگی و خزانة بندگی که هر سه در بیان احوال حضرت
 بندگی نظام الدین ایبتهوی ست معلوم می شود پس درین صورت احتمال دارد که تربیت و تلقین شیخ
 عبدالسلام قلندر را ز خدمت جد خود بلا واسطه شده باشد حضرت ایشان بسیار صاحب ایضات و مجاهدات
 و کشف و کرامات بود و چنانچه نقل است که حضرت شیخ محمد غوث گویاری نزد ایشان بجهنم پور آمده گفتند که من
 چندین چاه و غوث برای الماک شیر شاه بر آوردم و بر لشکرش اثر معلوم شد اما بر پادشاه مذکور هیچ اثر نشد
 حضرت فرمودند که شما را علم و قدرت آن نیست و خود فرمودند که و فایان و قمت پادشاه مذکور ملاک نخواهد شد آخر
 همچنان شد وفات ایشان بتاریخ پانزدهم ذی قعدة واقع شد مزار شریف برابر مزار محمد و شیخ محمد قطب
 قلندر جانب مغرب عین پور که منجملات شهر جو پور است ایشان را خلفای صاحب الکشف و الکرامات
 بسیارند و یکی از آن حضرت شاه عبدالرحمن جانناز قلندر لاهور پوری جد حضرت شاه مجا قلندر لاهور پوری
 دیگری شاه محمود قلندر لکهنوی ست که عمر دراز یافت و خلقه از ایشان فیضیاب شد شیخ نظام الدین ایبتهوی
 سالها در خدمت ایشان بوده اند قبر ایشان در لکهنو در بیگانی باغ زیارتگاه خلایق بوده است و دیگری شاه
 عبدالرزاق بن محمد و خاصه خدا سالک ایبتهوی که خلافت از حضرت ایشان نیز و از چنانچه شیخ عبداللہ
 شیخ عبدالرزاق در خزانة بندگی در باب دوم آورده که شیخ من و پدر من از چند جا خلافت دارد یکی از حضرت
 بهاء الحق خاصه خدا المعروف ب محمد و شیخ خاص دوم از شیخ الاسلام شاه عبدالسلام المعروف بشیخ
 قلندر رجنوری سوم از بندگی نظام الدین ایبتهوی سلطان محمد جد داری محمد و چون پوری نیز از خلفا ایشانند

ذکر شیخ الامام عمدة السالکین و نخبۃ الصالحین کاشف اسرار

اصوری و المعنوی سیدی شیخ محمد قطب قلندر اچونفوری قدس

بدانکه حضرت ایشان فرزند اکبر حضرت شاه قطب الدین بنیاد قلندر چونپوری اندسبیت و تربیت و کتابت
 اذکار و افکار و مراقبات و اسرار سلسله علییه قلندریه و دیگر سلسل که تفصیل آنها بجای خود مذکور است از
 خدمت الدیاجه خود نموده مدت اربعه بریاضات و مجاهدات گذرانیدند صائم الدهر و قائم اللیل بوده اند و در این
 فقر خلعت الصدق و خلیفه راستین والد خود اند و در جمله سلسل با جمیع آنها مجاز و اذون بعد وفات الد
 ناجه خود برست از شاد قیام مع الاستحقاق نموده عالم را فیض برسان بوده اند و روش ایشان خجسته و انوار
 بوتها بی انقطاع بوده است در انفا و ستار سعی بلیغ داشته اند حالت مسک و جذب بر آن حضرت غالب است
 اوقات در اقبه سرمد و از اینچنانکه دایب حضرت سید خضر رومی قلندر بود میداشتند و قادر بر اجیاء و اماتت
 بودند اما از نظر خلق خود را مخفی می داشتند و خلق کم التفات می فرمودند و در تقریر مسئله توحید بیانی کافی وافی
 داشتند و اکثری فرمودند که مادر است به حال و دلیل بر مسئله اثبات توحید بود حالا بغایت جود و همدشازند
 دلیل کافی یافتیم و می فرمودند که در روشی پیش ما و چیز مست یکی تهذیب اخلاق و دومی محبت اهل بیت نبوی صلی
 علیه و سلم عمر شریف نود ساله بود وفات بتاریخ نهم ماه ذیقعد و وقوع یافته سه وفات بد ریافت نرسید قبل از شایان
 پائین قبر والد ایشان است در علن پور منجیات چونپور که الحال بجوگیا پور شیخ پور شهرت دارد مرید خلفای ایشان
 بسیار شدند و از خلفای معتبرین و شایسته ایشان حضرت شاه عید السلام قلندر اند

ذکر عارف بکلیل والواصل جمیل قدوة اهل الکشف و الشهود

اسوة ارباب العرفان والوجود حامل اسرار النبوی سیدی

الشاه قطب الدین بنیاد قلندر اچونفوری قدس

بدانکه حضرت ایشان از فرزندان خلیفه دوم حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه اند و ولادت حضرت ایشان

در سینه هفت ضد و هفتاد و شش هجری است خلافت از غوث زبان سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره
دارند در ابرار المردین گوید که چون سید نجم الدین غوث الدهر قلندر به سر بر لور که از توابع جوینوست سید حضرت
قطب الدین بینادل او دیده که در اطفال بازی می کنند فرمودند که این همه سیزن برای تربیت این طفل بود
پس به تربیت مشغول شد چون کار ایشان بانصرام رسید همه امانات سلسله قلندریه و سلاسل دیگر تفویض
نمودند و به قطب الدین بینادل سران از غوثی ملقب ساختند و خود روانه شدند و ملقب کردن به بینادل السبب
آن بود که ایشان اچشان ظاهر می نمودند و آنچه مردم از چشم ظاهر می دیدند بلکه نمی توانستند دید ایشان بدل
می دیدند و به لقب سران از غوثی آنست که در سلسله قلندریه ذکر می ست که آن اذکر غوثیه می گویند آنحضرت
این شغل السجد کمال رسانیده بودند چنانچه حضرت شاه جهان قلندر در انیس العاشقین در بیان همین کسب نوشته اند
که حضرت غوث العالمین قطب الدین بینادل را سیر سلوات والا رضی از همین کسب حاصل بود و در انیس این
اذکر مبارک ایشان جدا می شد این مرتبه غوثی می باشد و آنحضرت را اجازت و خلافت سلسله قلندریه یکعلویه
و طیفوریه و چشتیه قطبیه و نظامیه و قادریه و سهروردیه و نظامیه از سید نجم الدین غوث الدهر است اجازت و خلافت
سلسله افرو سید از شیخ حسین بن مغزی شمس البیخی یافته در کتب اکابر قلندریه مرقوم است که چون شیخ حسین
بن مغزی را کشف علوم شد که امانت شاه قطب الدین بینادل نزد ما هست در سر بر لور آمده تلقین و تعلیم علوم
و اعمال و اذکار سلسله افرو سید حضرت ایشان کردند و این تعلیم و تلقین قبل از ملاقات حضرت سید نجم الدین
غوث الدهر است چنانچه مولوی معنوی بحر العلوم و امارت مولانا عبد القادر جوینوری در رساله منظومه می نویسند
که شیخ حسین بن تلقین از کار سید گفت کار شما بساز در هست سیدی کو کونون بنابر جر هست
و اجازت و خلافت سلسله سهروردیه بهائیه که منسوب به شیخ بهار الدین ذکر یا ملتانی است از شیخ شمس الدین
بهمن ظفر آبادی است که ایشان در ظفر آباد بنابر حضرت قلندر صاحب آمده در خواست اذکار قلندریه کردند قلندر
صاحب فرمودند که دشواری است در پیرو سالی کی می تواند شد پس بجای رفتند و از آنجا اجازت سلسله سهروردیه
که نزد خود داشتند نوشته فرستاد چنانچه مولوی معنوی در رساله منظومه خود می نویسد

اگر قطب نیست صعب الکاشفت	رفت ابد نمود آنچه بداشت	و اوقات حضرت در سینه
--------------------------	-------------------------	----------------------

نهصد و هشت و پنج هجری تا پنج سبت و پنجم باه شعبان المعظم عشر شریف ایشان یکصد و چهل و نه سال پس از
 زیاده بود از شریف ایشان از سنگ ست در علن پور بیرون شهر چنانچه بود که الحال به جوگیا پور مشهور است و حضرت
 فرموده اند که در فاتحه سخن گوشت بکار نبرد یکد بر دوغ شکر آمیز یا برنج که آن درین دیار سکه ن می گویند فاتحه گفته با
 خلفای حضرت ایشان بسیار اند این جابر ذکر بعضی اقتضای اختیار افتاد شاه نظام الدین قلندر بهاری شایع
 تصدیق کبری و خدیو شاه عماد جد بجز العلوم و المعارف مولوی عبدالقادر جوپوری و سید فضل الله معروف
 بسید گشتائین قطبی میری که از اولاد اجداد حضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبدالقادر جیلانی اند و شاه داود
 مرست قلندر که نسبت امامی با حضرت نیز دارند و شاه نصیر قلندر و شاه نور قلندر ابن شاه نصیر قلندر
 و دی خلیفه و الذخیر و نیز بود گویند چون شاه نصیر قلندر علوم مرتبت ایشان دیدند فرمودند که دو آفتاب یک جا
 نمی مانند بنابر آن ایشان در سر پور اقامت کردند و قبر ایشان در اینجا است و آنچه در اخبار الاخیار است که شاه
 نور قلندر مرید شاه داود است و شاه بیرک از وی تربیت یافته آن شاه نور دیگر است که از ایش در اربع است
 دیگری امیر سید وجه الدین حسینی قادری عرف امیر سید گشتائین سمندر توحید و ابراهیم صوفی و غیر ایشان که
 در عدا سلسله گرامی آنها طولی است اگر دانستن احوال شان منظور باشد رجوع بکتاب مستطاب
 اصول المقصود و فصول سعوی و مناقب الصفا و مراد المریدین و غیره بامن الملا فیظ نمایند۔

ذکر سلطان السالکین برهان الواصلین سید سعید و قطب الحمید سیدی سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره

بدانکه ولادت حضرت ایشان در سینه شش صد و سی و هفت هجری است ایشان سید حسینی اند نسبت به
 ایشان امام زید شهابی فرزند امام بهرام دین العابدین منتهی میشود چنانچه در اصول المقصود و دیگر کتب ثقات
 مرقوم است جد بزرگوار ایشان سید مبارک غزنوی از خلفای شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 است چون بوجو آمد والد ماجد او را پنجم است شیخ بردشید دیده و فرمود که بموینا چون بخانه آورد بعد چند روز
 بیمار شد و بظاهر چنان شد که گویا فرود است مگر والد در فین توقف ساخت و گفت شیخ در حق او فرموده است

هونما اور از شیخ الفیضی خواهد بود و چگونه پیش ازین نمیرد و بخدمت شیخ حاضر شده حال بعضی رسانید
 حضرت شیخ فرمود که شاید سکنه باشد و یاران را گفت بیا سید تا به نیم آمده دید و چادر از رسته او کشید و فرمود صحیح
 است پس با نفاقت آمد و گریه کرد و هرگاه به بلوغ رسید شیخ تربیت فرمود و خلیفه خود گردانید و بغزنین بایست
 و ارشاد فرستاد رضی الله تعالی عنه و حضرت سید نجم الدین قلندر را و لا در خدمت حضرت سید نظام الدین ایما
 ارادت آورد و ریا نشتها کشید چون کشتو کار نشد حضرت سلطان الاولیا فرمود که این وقت چنان نمودند
 که کشتو کار تو بر دست سید الحجد و بن و حجه المحبوبین سید خضر و وی است که مقتدر قلندر است در ولایت
 رومی باشد و برادر آنجا طلب کن حضرت سید به بلاد روم رسید و در بعضی از بازارها س روم جماعتی را دید
 که امام شان مردی با عظمت و هدایت و جلالت با حلیه که سلطان الاولیا نشان داده بود میرود از سکنه آنجا
 پرسید که این پیر نورانی و این جماعت کیستند گفتند که سید الحجد و بن سید خضر و وی است این جماعت قلندران
 است حضرت سید گوید که بعد حصول معرفت بر قدمهای مبارک او سر نهادم حضرت سید بدون استفسار فرمود
 یا نجم الدین جنت سالما غا غما فرمود بام نظام الدین خوش است زبان ادب گفتیم که شیخ خوش است
 و فرمود میدانم که شیخ ترا بر من فرستاده است خوش آمدی و قبول کردم چون بمنزل خود رجوع فرمود مرا زیر
 نقش خود جاداد و شست نقش مبارک ذات آنحضرت بود در مراقبه پس در خدمت او سالها سفر کردم
 و اقطار زمین را گشتم و در امتثال او امر و دقیقه نگذاشتم و در خدمت حضرت سید به بند رسیدم و حضرت سید
 تربیتی و تلقینی فرمود تا آنکه صحبت باعت قلندر ریگداشت به مقام امام الاولیا حجه الاصفیا مولانا معین
 الحق والدین خشتی آدم و بدعوت اسم عظم مشغول شدم تا این خبر بسمع مبارک حضرت سید رسید فرمود ما را
 یاران که بروید و سید نجم الدین را بسیارید که بغیر خدا مشغولی دارد یاران آمده مریدان حضرت آوردند پس
 بخوردن نان و گوشت و شوربا فرمود که در دعوت این همه ترک شده بود پس مرا بخلوت طلبید و تربیت کرد
 و تلقین ادکار کرد و تربیت چنانکه باید فرمود و عند التحقيق در میان تالیم و تلقین سلطان نظام الدین اولیا بود
 و تلقین حضرت سید السادات خضر و وی قلندر فرستیم مگر فتح الباب بر دست مبارک حضرت سید
 روزی من بود بعد ازین پنج سال دیگر در صحبت حضرت سید الحجد و بن ماندیم تا مرافقت بنشیند و یخت

در سینه من آنچه حق در سینه او ریخت و وداع فرمود بسوی من که رفتم در ساله غوثیه مذکور است که حضرت غوث
سی و سه حج گذارد و سیت که حضرت غوث رضی الله عنه را خطی منقوش در جبین پدید آمده بود هر کس معارف
می کرد آن خط لفظ قطب الاقطاب بود چون وقت وفات حضرت غوث نزدیک سید یک گفت بر سر
بر هم زد و لفظ الحق بر زبان راند و رحمت حق تعالی فی مقعد صدق عند مليک مقتدر تاریخ مستم
ذی الحجه روز چهارشنبه سنه هشت صد و سی و هفت هجری پیوست تاریخ وفات از مولوی معنوی سولانا
عند القادر چو پوری رحمة الله علیه و انعم اذاموی چو خواندم ناام آغا زمار داین کلام و اسحاجام
از بهرام نجم دین غوث الدیر تاریخ وفات فتم کردند کرام عمر شریف ایشان و صد سال
دوازده سال حضرت شیخ فرید گنج شکر و سلطان نظام الدین اولیا را دیده بود و سید شرف جهانگیر و شیخ
کبیر سر بر پوری و سید عبدالرزاق نور العین بملاقات حضرت غوث رسیده و قبر آنحضرت در کوه مانده بود در حوض
چند لا و در اصول المقصود است که قبر آنحضرت در صوبه بالود قریب گلهان در موضع مایه که متصل گلهانی بود
که در آنجا محل سلطان غوری و حوضی عظیم است بجانب غرب آن حوض مرقد مبارک ایشان است و بجانب
شرق محل مذکور و آن حوض آلاب چند لاوی گویند که معروف به آلاب بی بی بی است از خلفای ایشان
درین دیار و کسب وندی که شاه حسین سر بر پوری که صاحب ساله غوثیه است دیگر حضرت شاه قطب الدین
مینا دل قدس سره و شیخ الطهر بن شیخ بهار الدین چو پوری نیز از وی اجازت و خلافت سلسله ایشیه قلندریه
و ذکر الامام الهام سید التالبعین سند العارفین السیاد اکرام سلاله
اولاد الرسول الاکرم سیدنا الاکبر انحضرت الرومی القلند قدس سره

اصل ایشان از ولایت روم است و از اعظم خلفای حضرت شاه عبدالعزیز کی قلندریه است
چیشتم از حضرت خواجہ قطب الدین بختیاراوشی نیز یافته هرگاه که حضرت سید قدس سره از روم بدینجا
رسیدند خواجہ صاحب خرقه خویش در پیش آنحضرت آوردند چون عمر حضرت خواجہ کم بود و سید صفا
کبیر البین فرمودند یاران نه بینید که این طفل بابا بازی می کند حضرت خواجہ فرمود که من از خود نمی گویم بلکه

بموجب امری گویم بعد از آن حضرت سید بگرفتند طریق چشت باور شده تا خود بمکان خواجہ صاحب رفتند
 و طریق چشت و خرقہ و کلاه از خواجہ صاحب گرفتند و از کار حقیقیہ دیدہ فرمودند کہ چشتیان خدا را مفت یافتند
 در مراد المریدین ملفوظا قاضی محمد تقی قلندر روم است کہ حضرت سید چرم پوش بودند و کجکول قلندر یہ بانو
 داشتند ہر چه کسی می گذرانید در میان کجکول می گرفتند در سیر و سفر ہر کس را ہر چیز کہ دل می خواست از میان
 کجکول بزاوردہ می دادند و کرات و خوارق عادات از حضرت سید بسیار بود و می آمد و تربیت ایشان با او
 از شیخ عبد الغنی بکی است و عمر حضرت سید شش صد سال است و حضرت سید نا شاہ با ساطع علی قلندر نوشتہ اند
 کہ ولادت حضرت سید خضر رومی در آغاز صدی پنجم ہجری است و وفات بتاریخ ہمزدہم رجب ذی قعدہ
 و پنجاہ ہجری و عمر صد و پنجاہ سال و ضلہ آنحضرت لشہر کہروضہ غانجی شہید خواہر زادہ سلطان مس
 است مشہور است و در مناقب الاسفیا نقل می کند کہ قبر ایشان در روم بعد وفات آنحضرت مولانا بھری
 خادم خاض و در سیر عرب و عجم ہوا بود و باذن شان قائم مقام شد ہر گاہ کہ حضرت سید نجم الدین غوث الہی
 از سفر حج از مراجعت فرمودہ پیر مرزا فاضل اللہ حاضر شد و مولانا بھری را بر مقام حضرت سید یافت مولانا
 بھری از سید نجم الدین قلندر گفت کہ این مقام شماست سید فرمود کہ قف فی مقامک فان اقوم
 بسفر در سالہ غوثیہ نوشتہ کہ سید السادات خضر رومی دو سید را تربیت کرد و از خلفائے خود گذارند ہر دو
 کامل و مکمل بودند یکے سید نجم الدین قلندر و غوث الدبیر کہ سفر عرب و عجم کرد و در ہر زمینے کہ رسید الوت مژدہ
 بہ بیعت شدند دوم سید روح الدواد و خدمت سید زمانی دراز ماند و صاحب خوارق و کرات ابو و آدمین
 را بر تنگہ سیم می مالید و در آتش می انداخت تنگہ زرمی شد تا این خبر بحضرت سید رسید طلب فرمود یاران
 گفت گلیم بگیرد و گفت اینجا مباحث دید با دفرنگ اقامت کن و اینجا تا بدیر زیست نمی شود این
 ابو علی قلندر بانی تپی از خلفائے سید بھری قلندر است و بر ولایت مرید حضرت سید خضر رومی قلندر
 و بر دایتہ سلسلہ ایشان بحضرت امیر المومنین امہ الد الفالب علی بن ابی طالب السلام و جہد طریق الویست
 و ملاقات روحانی میر صاحب سفینۃ الاولیاء گوید کہ شیخ شرف الدین بانی تپی کنیت ایشان ابو علی و لقب
 قلندر است از عقلائے مجاہدین و بزرگان این طائفہ و کبار مشائخ ہنر و علم آیت و توحید و یگانہ روزگار

مانند ری گویند حضرت ایشان از صحاب سلفه و از بزرگوارترین صلح علیه اسلام اند قبل از بعثت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم منظر ظهور نبوی بودند چون ظهور آنحضرت شد بشرت اسلام شرف شده داخل جماعت صحاب
 عاشقان جمال جهان آرا نبوی بودند شدند و در بانی حجه شریفه را سعادست دارند این انکاشته از کونین
 و کز دانه بجاری دیگر روی آوردند و در سفر و حضر جز خستگی داری شغله دیگری داشتند در رساله غوثیه است
 ائمه کائنات بدن اواء النبی صلی الله علیه و سلم و ازین وجه لقب بعلبر دارند و نبودن نام ایشان
 را اسما الرجال منافی این امر نمی تواند شد زیرا که بسیاری از صحاب اند که ذکر آنها در اسما الرجال نیست و
 اسما الرجال ذکر آنهاست که از روایات حدیث بوده اند و مراد از لم یدرین گوید که زمان عیسی علیه السلام در آن
 زمانه دعا لهم و مقتدرای دین نصاری بودند و صحبت سید الانبیاء علیه التحیه و التنا مشرف شده اخلا
 و من و برکات و اسرار شریعت و طریقت و حقیقت نموده امام و قدوة اهل اسلام گشتند قبل از بعثت ایشان
 زکات و کعبه توجیه ایشان غیر ذات غلط نیست و جناب منتسبان ایشان همین روش است و کمال تکمیل
 همین طریق دیده و دانسته از شیخ و تکلف و تصنع و در ماندن خودی و خود نمایی را مانع وصول مقصود فرموده اند
 بنابر شریعت هر حال منظر نظر ایشان است **س**
 شوق کار است که موقوف به ایت باشد
 اب از حق همیشه خواهد حفظ شرع و طریق باشد
 خدا دیدن خدا گفتن بگو و فکر خدا ماندن
 خدا را که حضرت عبد العزیز کی شخص احد اند متعدد در موقوف بندگی نظام الدین ساکن اطمینانی که چشتی اند
 جامع آن شاه عبد الله بن شاه عبد الرزاق بن مخدوم شیخ خاصه خداست می نویسد که منشای این
 مسکنه یعنی قلندر شیخ عبد العزیز کی عبد الله علبر از پیغمبر اند که معروف به شیخ عبد العزیز هستند انتمی
 چه ازین اختلاف روایات است از بعضی کتب چنان معلوم می شود که بهر چار یا زوی الاقصد از بعثت
 و ندو از بعضی چنان معلوم می شود که بعد تشریف باسلام و اجتناب بعثت و صحبت سید الانام در سفری
 قرار در یکاب آن سرور حاضر بودند و مراقبه چنان استغراق واقع شد که از اینجا نقل و حرکت و اتقوا نگذیر
 و زمانه حیات که ابا عبد الغالب حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بهوش آمدند و مشرف به خدمت

در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

و بحیث این تالیف بر حق شدند و از نجاست که در کتب اکابر قلندریه رضوان الله علیهم اجمعین سلسله قلندریه
 را در پنج می نویسنند قلندری یکم که بلا واسطه دیگر است بر و را بنیاد صلی الله علیه و سلم میرسد و قلندریه علوی
 که بلا واسطه حضرت علی مرتضی سلام الله علیه می پیوندد و چند بیت از کتاب رابا المشایخ که از تصانیف علامه
 مولانا عبید الله است و چون پوری است و موضوع این مقصد است می نگارم ذهن و اکس

خواججه عبدالعزیز عبداله	آن سطر از مصطفی از سپاه	بانی بود در سفر بوفاق
و حکایتی گرفت استغراق	تا زمانه که حیدر صفت در	سوی صفین اندیشه
شعب اشکیش بپوش سید	با فاقست در آمد و بدید	گفت که مصطفی و شکر او
من فدای غلامم چاکر او	قوم گفتند رفت از دنیا	و ز پس او نه مرد از خلفا
این وصی و یست و شیر خدا	اکنون عیسی مرتضی امیر ما	تا بدولت با جناب رسید
بعیثش کرد و خدیشش بگریزید	هر که فهمید سیر مرتضوی	خواند ما را قلندری علوی

و از این دانج شد که غده الغریز کی از جناب رسالت آب بلا واسطه فیض و بعیت دارند و هم بواسطه
 شیر خدا علی مرتضی اکرم الله وجهه و نبودن وساطت جناب امیر استیقه بنیاد انکاشت سلسله انقیاد
 را در کتب ایشان ببینید که بواسطه جناب ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم میرسد و بواسطه جناب امیر اکرم الله
 نیز پس وساطت جناب امیر در یک پنج نیست و در پنج دیگر است و اعتماد درین امور بر کتب قوم بیاید نه
 بر افواه فخری زمانه که از طریق علم و عمل ساری اند اگر تفصیل احوال این اکابر منظور است طلاب اباید
 که محفوظات قلندریه را که مبوب و مفصل اند مطالعه کنند فاسئلوا اهل الدنیا که ان کنتم لا تعلمون بایست
 که در حضرت ایشان اختلاف است و درین اختلاف دو قول اند در یک قول هزار سال و در قول دیگر
 شش صد سال و شش و دهین قول ثانی است و طول عمر و بقای ایشان جائی است بعد از نبوت حافظ
 ابن حجر عسقلانی در اصناف فی تمیز الصحابه در ترجمه سلمان فارسی می نویسد که سلمان فارسی دریافت
 حضرت عیسی علیه السلام را و می گویند که دریافت وحی عیسی را در جمیع الاصول گوید که می گویند
 اهل علم که عمر سلمان فارسی نه صد و پنجاه سال بود بعضی گویند و صد و پنجاه سال و شیخ محمد طاهر تهرانی

در مجمع البهار که بطور تشریح صحیح سته حدیث ست می نویسد که قس بن ساعد ایمان آورد با آنحضرت پیش
از بعثت آنحضرت و بشارت داد بر بعثت او از حکما و فضحای عرب بود و گویند عمر او هفت صد سال بود و چون حضرت
الیاس و صاحب کف پیش از زمان آنس و صلی الله علیه و سلم و بقای شان الآن خود ثابت و محقق است
شیخ محی السنه البغوی و معالم التنزیل می گوید اربعه من الانبیاء فی الاحیاء اثبات فی الارض المخصر
والیاس و اثبات فی السموات اعداد لیس علیهم السلام و قصه رتن هندی که در سنه شش صد ظاهر
شد و دعوی اقامه آنحضرت کرد در نفحات الانس مذکور است علامه محمد الدین شیرازی صاحب قاموس
اور از صفیاب میدانند و سید الشرف جاکیر بمنانی در اطالفت اشرقیه رسیدن خود بملاقات رتن هندی می نویسد
و بان قفر می نمایند و نسبت آنحضرت از ایشان ثابت می کنند و مولانا بحر العلوم شیخ عبدالحی محمد در شرح مسلم الشیخ
آی فرماید که یعنی ان لایزال الکرار بالشک احتمال الصحیح حدیث عن الوقوع فی الکبیره و نیز می نویسد که حدیث
مثل الرتن باید عون الاولیاء القلندر رتبه البرقه الکرام صحبت عبد الله و یلقون بعلم برادر
و ینسبون خرقه الیه یذعنون اسناد متصل و یحکون حکایه عجیبه و یذعنون لقاءه قریب
من ست مائه و لا مجال للنسبه لکن بل یهم فافهم اولیاء الله صاحب الکرامات محفوظین
عن الله تعالی الله اعلم انهم پس تردد در بقا و طول عمر ایشان کسی از شیعه که قائل بوجود مهدی مدعی که
قائل بوجود انبیا اند خوانند کرد القصد آنحضرت آخر الامر در مکان پنهان که مشهور بر پیران پنهان است آمدن و برون
گفتند که من در سرداب در می آمیم شما را بلاسی آن بگل مانج بند کنند بچنان کرده شتی در آن سرداب بود و چون
چند روز بر سر آمدن آنحضرت از سرداب باقی مانده بود شیخ الاسلام بهار الدین ذکر اللمانی و شیخ فزالدین
کنج شکره پس سرزمین ابرای حل عقده که این هر دو عارفان را مانده بود از جناب قطب الهند جو احس
معین الدین چشتی قدس سره حکم شد که شاهر و کسان در پنهان رفته از محاسن خود خاک و خاشاک گرد سرزاده
حضرت شاه عبدالعزیز می روید ه باشد که چند روز بر سر آمدن ایشان باقی است برآمده آن عقده
را حل خواهند کرد پس این هر دو بزرگان همچنین کردند تا آنکه حضرت قلندر رضی الله عنه از سرداب برآمد و عقده
این هر دو بزرگان را حل کردند حضرت شیخ فزالدین کنج شکره که زمین بر سر قبر خود در خواست کردند

آنحضرت رحمت فرموده و ما بخانه شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره است وفات شیخ فرید الدین گنج شکر در
نود و هشت سال است و سی و شش صد و هفتاد و وفات شیخ بابا الدین ذکریا قدس سره در شصت و شش و شش
هجری وقوع یافته بعد از حضرت قلندر فرمود که من الحال با در سرباز درمی آیم کسی بالاسی سرباز نکند مگر
آنکه در زمان موعود علیه السلام خواهم برآمد و تبارخ و و از دهم ذی الحجه در پوشش خندمان و در عرض
آنحضرت است این چنین شان قلندری و درین طریق با اینهمه سکر و غلبه حال نکته از شریعت فریاد نیست
حضرت شاه جنتی معروف به شاه با قلندر لاهور پوری که حلقه این خانواده بوده اند یکدیگر می فرمایند که صوفی
تو هم از ائمه متابعت سرور انبیا صلی الله علیه و سلم بیرون نمی آندی بود مرد آنکه از سبب تسمی
کنت با خود بکی کار نمایی زیرا که صوفی را از تبت سفا بوجه بین متابعت حاصل شده است آنکه
کردن خود از رتبه اتباع شریعت حقه برآورده و از این اوصاف مذکور بیخانه اندام صوفی و قلندری بر او شان
عاریت است حقیقت شیخ احمد علانی صاحب الذوارق شرح عوارف می فرماید که قوه فطنه الشیطان علی
صورة القلنداریه او غیر اسمها و انفسهم الامتیه و لبسوا البسة الصوفیه لتلبس العوام الذین لا یندرکون
لعلم بانهم الصوفیه و ما هم من الصوفیه بوجه من الوجوه انهم و مولانا عبد الوهاب شعرانی در ارشاد الطلحه
و المریدین می گوید که در و در خود را از مصاحبت این لباسیان که خود را بانام مشائخ آواز می دهند باند خود را
از اتباع شان می گویند اما امتیه و قلندریه و حیدریه و بطناسیه و غیر هم زیرا که اکثر در نهی اخلافت با مشائخ
است در جمیع امور چه که منقول از مشائخ تقلید است بکتاب و سنت حتی که بود سیدی عبد القادر الجیلانی رضی الله
عنه که باصحاب خود می فرماید که لازم گردانید بر خود مقید گردانیدن خود را به کتاب و سنت و سیر سیر از بر آوردن
بدعتها و درین اینقدر اشارت از شیخ است و عبارت از من -

و ذکر اصل الاصول السلسله التي صلها ثابت و فرعمانی اسماء الامام الامتیه
باب مدینه العلم و حکمته فلاح ختم خلافت من خاتم النبوة خاتم الولاية
الکبیر سید الاولیاء الشہیر حامل الرایة المحمدیه فی الدنیا و الآخرة سید الموحیدین

المجوبین الذی تم تدور فیه تخصیصاً و تخصیصاً بحیب اللہ رسول
 بحیبه اللہ و رسولہ بل احب الخلق الی اللہ بعد سید العالمین و ہما کجین
 فی ملکوت ہوت علی المتوطنین فی عالمی المقامات المنتہی الیہ خرقہ کل
 طالب مطلوب کل اغرب قطب دائرة المقاصد الطالب مولانا و الی کل
 سیدنا ابو تراب ابی الحسن و حسین سیدی علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب در تقنی و اسد الدین ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم
 بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف و ولادت ایشان مکہ معظمہ بودہ است
 در آن خانہ کعبہ روز جمعہ سیزدہم ماہ رجب المرجب بعد از واقعت فی لیل بیسی سال و بعضی گفتہ کہ ولادت در خانہ کعبہ
 بود در سالی اول بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پادہ سال بودند و بعضی سیزدہ سالہ می گویند و ادل کسی کہ
 از صبیان ایمان آورده ایشان بودند و درسی و پنجم یا ششم علی اختلاف القولین از ہجرت برسند خلافت ششمند
 مدت خلافت ایشان پنج سال و سہ ماہ و بقولے چار سال و نہ ماہ بودہ و وجہ کنی او ابی تراب سلم از نسل بن
 سعد روایت می کنند کہ علی بسیار دوست می داشت کہ او را ابو تراب گفتندی و وجہ تسمیہ او آن بود کہ دوست
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ فاطمہ آمد علی را نیافت فرمود این ابن عمک گفت میان من و او گردی واقع شد
 غضب کرد و بیرون رفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با شخص فرمود بین کہ علی کجا است آن شخص باز گشتہ گفت
 یا رسول اللہ در مسجد بنجاب است پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد علی فرقی ہنوز در خواب بود و از وجدان شدہ بود
 و خاک باوریدہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم او را از خاک پاک کرد و فرمود قیاماً اباتر اب مولانا و مہم فرماید
 خاک شو خاک تا بر دید گل کہ بجز خاک نیست منظر کل وفات حضرت ایشان شنبہ و شنبہ

بست و یکم ماه رمضان سال چهل و پنجم و بقول هفتم ماه مذکور و نمود و ابن سعد گوید که هفتم روز جمعه
 از قمر خور و در شب یکشنبه وفات فرمود و متابعت کرد همین را مولانا جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن
 جریر کی در صواعق محرقة و ابن ابی شیبہ گوید که مقتول شد آنحضرت روز جمعه بست و یکم و وفات یافت روز شنبه
 و بقول زید بن وهب و شعبی گوید که مقتول شد وی رضی الله عنه هفتم و وفات یافت در اول شب از
 عشره اخیره و عبدالرحمن بن ابی لیلی و شرجیل بن سعد گویند که مقتول شد در روز جمعه هفتم و مدت عمر شریف
 شصت و سه سال با پنج سال و مزار مبارک در نجف است در شواهد النبوت است که امیر المؤمنین علی امام
 حسن و امام حسین رضی الله عنهما را از دست فرموده بودند که چون سیر مرا بر سر پیس نهید و بنجف مسانید آنجا سنگی
 سفید خواہ یافت که از نور خشتان است آن را بکنید و آنجا مردفن کنید و ملا عبد الغفور لاری گفته اند که قبر حضرت
 امیر علیہ السلام در نجف است در موضعیکه مشهور است آنحضرت امیر المؤمنین است و درین باب مجتہد آآورده بخانه
 میر آند که مردفن کرده شد آنحضرت و قصر الامارت کوفه میان خانه بخورش و ابو بکر بن عباس گوید که پنهان شد مزار او
 نا از کن دیوان خواجه علیهم السلام محفوظ ماند و شریک گوید که نقل فرمود جسد شریف را حضرت امام بسوس مدینه
 و دیگر اقوال اند که در نقل آنها طول بی محل است و الله اعلم بالصواب ففضل حضرت خارج از حد و حصانہ واقعی
 آنحضرت فضل ناس اند و علم و عمل و شجاعت چنانچه حضرت شاد ولی السموات دلی در حسن بعقیده فرموده و نظر
 تعمق اگر با هر لبیب نظر فرماید بر بند کرد و پیوسته این یک فضل حضرت ایشان که انا و علی من شجره واحده
 است فضل و فضیلت جل و دیگران نمیرسد زیرا که دیگر هر جا که هست اظهار فضیلت و بزرگی است و درین بحث
 نسبت حضرت امیر اطهار یکتائی و یکجستی و لا یمنی ما بینہما من الفرق بائکہ مودت حضرت امیر بر جمیع مؤمنین
 بود پس ذل الاستلزام علیہ اجرا الا المودة فی القدر فی واجب لازم است حسب حضرت ایشان ایمان است

از مهر علی سیکه یا به عرفان	نامش همه دم نقش کند بر دل جان	این نکته طریقه بین که ارباب کمال
یا بند ز بنیات نامش ایمان	و همین محبت را از لعل بغا خرت و حسن خاتمت خود میدانم	
بس که تا بهر حیدر هر دم از سیاه من	آسان را اسر فرازی باشد از بالا من	
چون سخن گویم ز سر اجتناب که آن روشن نبی است	پای در دامن کشد فکر فلک پیای من	

ابرو صافی او ستر تاب بم گشتم زبان	تاگر و غیره حش ظاہر از اعضاے من
طبع من پاک ست چون دریا ز فیض مر قضا	ابر گوہر بار جوید منیض از دریاے من
گر نبوی زلفستار مراد در دست دل	طعمه می کردی مرا این نفس از دہاے من
خاک را ہش در دو چشم من بجائے سرتہ ست	نیک دیدم فہم سترین بر رویہ بیناے من
نے من تنہا بجد حش سرفرازی مسکنم	غیر ازین ہرگز کہے نشیدہ از آباے من
بے صباد گردنت خالم بر سوئے نجف	بعد مردن چون مسروریز درم عضاے من

مولانا شاہ عبدالغفر صاحب می نویسد کہ فرقہ اہل سنت کہ شیعہ خاص جناب مرتضوی اند و بدل جان
خداے خاندان نبوی اندا جماع دارند بر آنکہ محبت اہل بیت کلام بر ہر مسلم و مسلمہ فرض و لازم ست و داخل
ارکان ایمان ست انتہی و از حضرت ولی نعمت طالب نراہ و محبت و اعتقاد با فضیلت اہل بیت اطہار اشک
باتوال احوال ایشان واستدازاد از روح طیبہ ایشان ہر چہ دیدہ ایم اگر تو لیسیم در دفتر با ہم گنجائش نر و میفرماید

جہان مین خاک شفا اسکی خاک کیون شبنم	جو دل سے وز ذکرے شاہ بو تراب کا ام
تشنہ کامی سے تراب اپنے تو کیون کھانا بخم	پہونچی ہو فریاد تیری ساتی کو شرکام
تجھ پر تو اے تراب علی کا کرم ہو نرست	پشتی پر ہو ہمیشہ ترے شاہ سبجتے
تراب البتہ تجھ کو دان ملین گے جام کوثر کے	کہ تیرا جد اعلیٰ حیدر کر اساتی ہو

و اصل باید دانست کہ احادیث فضائل جناب امیر زیادہ از ان ست کہ احصاے آن در مقدمہ آید
انخرج المحاکم عن احمد بن حنبل قال ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضائل
ما جاء لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه و سبب این معنی اجتماع دو سبب ست یکی رسول خدا و
سوا بق اسلامید و مرقب قرابت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنجناب اوصیل نامس بارحام و اعرف نامس
بحقوق مراتب بود و باز چون عنایت الہی مساعدت نمود حضرت امیر را در کنارت بیت آنحضرت صلی اللہ علیہ
و سلم انداخت مرتبہ قرابت دو بالا شد و کراست دیگر در کارا کرد و باز چون حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا را
در عقد او دادند مزید فضیلت با و یار شد و سبب فضیلت فاضی و لسانی و ابوعلی گوید کہ نہ وارد شد و فضیلت صحابہ

[illegible]

روایت می کند که آن منافقان را بعلاست بغض علی می شناختیم طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت می کنند که
 بود رسول الله صلی الله علیه و سلم هرگاه که غصه می شد جرأت نمی شد کسی را که با و کلام کند مگر علی طبرانی و حاکم
 از ابن مسعود روایت می کنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نظر بر علی عبادت است و اسناد این حدیث
 حسن اند ابو نعیم و در بار از سعد بن ابی وقاص روایت می کنند که فرمود آنحضرت هرگاه که نیاز سازد علی را پس
 بپتئیق این را سازید طبرانی به سند حسن از ام سلمه روایت می کنند که فرمود آنحضرت هر که دوست داشت
 علی را پس دوست داشت مرا و هر که دوست داشت مرا دوست داشت حق را و هر که بغض داشت علی را
 بغض داشت با من و هر که بغض داشت من بغض داشت بحق و نیز ام سلمه روایت می کنند که شنیده ام رسول الله
 را که می فرمود هر که دشنام داد علی او دشنام داد مرا و از عائشه صدیقہ رضی الله عنها مروی است که فرمود آنحضرت
 بهترین اخوان علی است و بهترین اعمام حمزه و ذکر علی عبادت است و تطیب از انس روایت می کنند که
 فرمود آنحضرت عنوان صحیفه مؤمن حب علی بن ابی طالب است و نزدی و زنا می روایت می کنند که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که هرگز نیت جنت مشتاق مست ایسه کسان علی و عمار و سلمان و ابن عباس است و آن
 می کنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من كنت مولاه فبعض مولاه ام عطیه روایت می کنند که فرستاد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سریه که در آن علی بود آنحضرت را شنیدیم که می فرمود بار خدایا منیرانی مرا تا نهائی
 علی را ام سلمه روایت می کنند که میفرمود آنحضرت لا یحب علیاً منافق ولا یغضه مؤمن هذا
 و باقی از صدو اعق محرق ابن حجر و از الله انھا حضرت شاه ولی الله میث دلموی فاروقی و دیگر کتب باید دید
 بمحل اینکه حضرت علی مرتضی و فضائل او را باعث است که در اصل جبلت اخلاق توبه که فحول جلال را
 می باشند و می داشت از شجاعت قوت و حمیت و فایس حج و آبی آن همه اخلاق ادب و سنیا و غیره

و ذکر خاتم الانبیاء و المرسلین سید الاولین و الاخرین مع لانا و مولی
 الثقلین محبوب المشرقین و المغربین شمس السالکین سراج
 العارفین مصباح المقربین محب الفقراء و الغریب و المساکین الذی

قال الله تعالى وتبارك في مدحه وما ارسلناك الا رحمة للعالمين

اوست ايجاد جهان اوسط	در میان خلق خالق اوسط
----------------------	-----------------------

شاهباز لا مکانی جان او	رحمة للعالمین در شان او
------------------------	-------------------------

لا یکن شتاؤه من العالمین بل من الملائکة المسترین

سیدنا ابوالقاسم محمد بن عبدالصمد علیه السلام و آله وسلم

جمود اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه حضرت اسماعیل و ابراهیم و نوح و شیت علیهم السلام از اجداد
 اگر امام آنحضرت اند و اسمی گرامی آنحضرت بسیار اند از انجمله نود و نه نام مشهور اند و نام نامی آنحضرت
 در تورات احمد و ضحوک و در انجیل حامد و بریلیته فاطمیطا و در آسمان احمد و محمود است و ولادت با سعادت
 آنحضرت بانسان غلام اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب و زود و شبیه بود لیکن در
 تعیین سال و ماه و تاریخ اختلاف است عامه اهل سیر و تواریخ بر آنند که آن سرور در سال قبل تولد شده
 بعد از پنجاه و پنج یا چهل و زو قمری آنکه هر دو قصه در یک و زو واقع شدند و بر عزم بعضی ولادت آنحضرت
 بعد سی سال از واقعه قبیل است و بنگان بعضی بعد از چهل سال و داده و قول اول صحیح است و عقیده
 جمود و علما آنست که تولد آن سرور در ماه ربیع الاول واقع شد و در علم طائفة آنکه در ماه رمضان واقع شد
 مشهور آنست که در او از جم ماه ربیع الاول واقع شد و در دوم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول و شبیه
 که از ماه مذکور بوده و گویند که آن سرور در عهد نو شیر و آن تولد شده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت
 او گذشته بود صاحب جامع الاصول و غیره آورده که هشت صد و هشتاد و دو سال از وفات سکندر
 رومی گذشته بود و بر روایت ابن عباس از زمان حضرت عیسی علیه السلام تا ولادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

شش صد سال بوده و ابتدای نزول وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول اکثر اصحاب حدیث ثمال سیر
روز دوشنبه سوم یا بیستم ماه ربیع الاول سال پنجم از ولادت آن سرور صلی الله علیه و سلم بود و نزد جمعی کثیر
از ائمه سیر و تاریخ در ماه مبارک رمضان بود بعضی از متأخرین علماء صحت گفته را تنه ای وحی
بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب بود و یا در ربیع الاول و در ابتدا ماه رمضان و معجزه ای که آنسرور
صلی الله علیه و سلم ظاهر و رسیده مثل نزول قرآن و شوق قریب سخن کردن طفل از اهل بیامه که همان روز
متولد شده بود سخن کردن آب و گواهی دادن سو مار و سوسا به این بسیار است و آن قدر معجزاتی
که از آنحضرت ظاهر شده اند که از این تاریخ پیغمبر زنده و معراج آنحضرت بقول اکثر در ماه ربیع الاول
سال دوازدهم نبوت و اقبوسه شنبه بیست و پنجم و بیست و ششم ماه ربیع الآخر و در بعضی
در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم از هجرت واقع شده و هجرت آن سرور با حضرت صدیق کبیر
در شنبه بیست و ششم ماه صفر یا ماه ربیع الاول سال بیست و نهم یا بیست و دهم از نبوت واقع شد اکثر اهل سیر
و آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه روز دوشنبه بود و بعضی بر آنند که پنجشنبه بود و جمیع آنست که
خروج از خانه حضرت ابو بکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و قریه نود و نهم دوشنبه یا عکس لوحه باشد
و الله اعلم و اتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بود
از ماه ربیع الاول و آن که چند ماه بود اختلاف است بعضی بر آنند که اول ماه و اقبوسه دوازدهم و بعضی
سیزدهم بوده و واقعه وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک و را اهل سیر بیست و یکم یا بیست و دو دوشنبه
دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و اقبوسه دهم ماه مذکور واقع شده و شنبه چارشنبه و بعضی
بعضی روز شنبه در مدینه منظمه در تحریک حضرت عائشه صدیق رضی الله تعالی عنهما در آن مکان قبض
روح مقدس واقع شده و بعد از آن آنحضرت را دفن کردی صلی الله علیه و سلم و حسن شریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حضرت و سه سال بود باقی از آنست پیغمبر زنی است

سلسله عالمی که قادر بر هر چیزی است

بدانکه این سلسله منسوب است بسید السادات حضرت شیخ محمد الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

و چون حضرات این سلسله تا حضرت سید نجم الدین غوث الدهری در سلسله اعلیٰ قلندریه ذکر کرده شده اند
آغاز این سلسله از ذکر حضرتانی که بعد از حضرت سید صاحب اند کرده می شود.

ذکر سید السادات منبع النبیض و الکرامات الابدی سیدی حضرت نظام الدین غزنوی

منسوب بغزنین که ولایت معروف است حضرت ایشان خلیفه رشید پدر خود اند و پدر حضرت سید
نجم الدین غوث الدهری راند و معاصر حضرت شیخ صدر الدین عارف سهروردی سنه دایم و ولادت
وفات ایشان بدیافت نرسید.

ذکر شیخ الشیوخ و توده الاماجد و الاعالی سیدی سید نور الدین مبارک غزنوی

حضرت ایشان مرید و خلیفه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند چون بوجود آمده و الداجه
ایشان خدمت شیخ الشیوخ برده چنانکه در حال حضرت سید نجم الدین غوث الدهری قلندریه نوشته شد
مراد الکرمین است که حضرت ایشان خواهرزاده شیخ الشیوخ نیز از بعد تربیت و هدایت شیخ و از اخلاق
خود گردانیده بغزنین براسه هدایت و ارشاد فرستادند و بعد از آن بدلی آمد چون بدیانت و تقوی
دیانت و دانت موصوف بود سلطان شمس الدین لقمش او را شیخ الاسلام دلی مقرر کرد و میر
دلی شمس اریافت از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چرخ دلی منقول است که بزرگ بود نام شیخ اجل
شیخ از می ن لقمش که سید نور الدین مبارک بحالت خود سالی اول نعمت از یاقوت و در آنوقت
بزرگانه بود از هر دو آن شیخ اجل نوشته او بجهت شیخ آمد و عرض کرد که در خانه من پسری است
شیرخوار نیست بر سر او عطا فرمایید فرمود نیکو باش چون من فردا نماز بامداد بگذارم پس خود را بیاور
و از جانب راست و نظیرین ذکر می از اتفاقات پدر سید نور الدین مبارک هم در آن وقت حاضر بود

چون این حدیث از زبان شیخ اجل شنیدیم بانجو گفت که من نیز پس خود را بیاورم چون وقت نماز آمد
شد باز رگان در آمدن خود بزدنگ کرد و پدید رسید نورالدین مبارک بخاست و قبل از نماز پس خود را بر سجده
و بعد از نماز از جانب است در نظر شیخ در آورد شیخ در سئ نظر کرد و نعمت و لایزال بود و چنانچه شیخ
برکت و نعمت که در عطا شد از برکت نظر شیخ اجل بود اگر چه بار دیگر رسید نورالدین بخدمت شیخ ایشوخ رفت
کار خود تکمیل رسانید و خود خلافت گرفت تاریخ وفات ایشان سیزدهم ربیع الثانی سنه ششصد و سی و دو
بقول صاحب اخبار الاخیار و بقوله ششصد و پنجاه و هفت اند و مقبره جانب شرقی در حوض شمسیت
حضرت ایشان اجازت سلسله قادریه و سهروردیه و در از حضرت شیخ ایشوخ دارند.

ذکر منبع عیون المجاهد مطلع انوار الریاضه سیدی شیخ ایشوخ شهاب الدین سهروردی

سهروردی بضم سین الراء الاولی چنانچه در سحر الاسرار و حاشیه موابب بشرط العسی است از انساب
وز تاریخ ابن خلکان و غیره بفتح راست نسبت سهروردی و بدیهه ایست نزدیک نجان از عراق بکلمت
ایشان ابو حفص است و لقب شیخ ایشوخ و نام عمر بن محمد البکری پیر بزرگوارش شیخ محمد قریشی سهروردی
است نسب شریفش بحضرت صدیق اکبر منتهی میگردد و رضی الله عنه قطب زمان و غوث آوان و عالم
حامل و قائل کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذہب و امام شافعی میداشتند در بغداد مشهورترین
متأخرین بودند از باب طریقت از دور نزدیک متفکات مسائل طریقت از شری می کردند و مدعی خود شیخ
خصیاء الدین ابوالنجیب سهروردی بودند و صحبت حضرت غوث الاعظم سید محی الدین ابوجعفر عبدالقادر جیلانی
قدس سره العزیز نیز مشرف گشته فوائد عظیم حاصل می نمودند حضرت غوث الاعظم اکثر در حق می فرمودند
که یا عمر انت آخر المشهورین فی العراق حضرت ایشان فرموده اند که در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند در آن یاد کرتیم عم من مر از ان منع می کردند و نه عم من بزیارت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
رضی الله عنه آمدن من با من بودم مرا گفت حاضر باش که بر من می رویم که دل وی از خدا می تعالی

خبر رسید به منظور باش برکات و باری ارجوان پیشتر شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادر زاده من
 بعلم کلام مشغول است هر چند شیخ می گوید از آن بازمی آید حضرت غوث الثقلین فرمود ندای عمر کدام کتاب
 حفظ کرده گفت قرآن کتاب و طمان کتاب و دست مبارک خود را بسینه من فرو داد و آورد و الحمد که یک لفظ
 از آن کتب بر حفظ من نماند بود و خدا می تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فرمودش گردانید از علم لدنی
 معلوم ساخت و فرمود که اینجا افتد ام از یک شیخ عبد القادر جیلانی است از خلفای ایشان حضرت
 نور الدین مبارک غنوی و حضرت بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ نجیب الدین علی غریب شیرازی و شیخ
 حمید الدین گوری و ابوبکر سمرقانی و شیخ علی الدین سعدی شیرازی و ولادت شیخ الشیخ در راه رجب سنه
 یاقصه و سی و نه هجری است و فاته ایشان در غزاه هوم سنه شش و سی و دو و وزیر مبارک کنون شهر
 بغداد است و عمر شریف خود و سه سال بود حضرت ایشان اقصایفت بسیار اندیده ترین آنها عوارف
 المعارف است کتاب حال متداول بیان حضرت صدق است.

ذکر شیخ اعظم و المرحوم الاشم قطب الولايت نجم الهدایت خلاصه
 سلسله الامویه سلاله البرکات الانبیاء شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ
 محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی کسینی آئینی رضی الله تعالی عنه

حضرت ایشان مرید و تالیف حضرت شیخ ابوسعید مبارک غنوی اند و ولادت با سعادت بقول صاحب
 سفینه الاولیاء و نفی عن الاثر اول شب هجده و دهان سال چارصد و هفتاد و تقو له هفتاد و یک
 هجری است و درینا قریب الاصفیاء مذکور که راه رجوع الاثر سنه چارصد و هفتاد و یکست هجریست و صلی
 به شب بود و تقو له به شب یازدهم این فیصل شافعی پیدا و نکایت آفتاب ابو محمد است و سبب
 لقب شدن با لقب محی الدین آنست که میفرمودند که بر روز جمعه از بیرون بغداد در شهری آدم ناگاه
 راه بر سر باری خفقتا لبه ان تغییر اللون بکده ششم یار بسوبه من متوجه شد و گفت السلام علیک

یا عبد القادر گفتیم و علیکم السلام یا عبد الله گفت نزدیک من آیی نزد من رفتم گفت مرا بشناس بستانم
چون نشست فی الحال جسم او تازه و صورت او روشن گشت و رنگش صاف گردید گفت وای شناسی
گفتم نه گفت من دین جد تو ام پیش از تو ضعیف شده بودم و بسیار بجاالت زاری چنانکه دیده حال مرا خدایت
برکت وجود مسعود تو بار دیگر زنده گردانید و است محی الدین پس اورا گذاشتم و در مسجد جامع رفتم شخصی
مغلیش پیش پایی من نهاد و گفت یا محی الدین چون نادر بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم می گردوست
و پایی مرا می بوسیدند و می گفت یا محی الدین و این لقب آخواب در زمین است و در آسمان لقب
وای باز اشوب و غوث الثقلین و تصرف آخواب برین و ملک انس بوده چنانچه آه میان مجلس وی
حاضر شده مستفیض می شدند چنانکه نیز حاضر می گشتند و اسلام می آوردند عمر شریف نو سال وفات
در شب جمعه بعد از عشاء از دهم ربیع الآخر و بر وی نهم سنه پانصد و شصت و یک یا پانصد و شصت و دو
باقی در کتب دیگر موجود است حاجت بیان نیست از خلفای حضرت ایشان شیخ شهاب الدین سمرقانی
و شیخ ابو محمد یونس اقصا و الهاشمی و شیخ ابوالحسن علی بن جامع و غیرهم اند.

قائمده بدانکه آنحضرت را جیلی از ان جهت می گویند که اصل شان از ولایت خیل است و ولادت با ستا
نیز در آنجا واقع شده و آن مکی است و راس طبرستان که آن اخیلان و گیلان و گیل نیز گویند بعضی گفته اند
خیل موضع است بر کنار جلد یک و ده راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضع است خیل نزدیک آن
بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی می گویند اما جماعتی که نسبت آنحضرت باین دو
موضع کرده اند از آنجهلی صاحب وضه النواظر است که از اکابر وقت بودند و قول ایشان سند است
آنشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند می تواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند
چنانچه در برج عجمی ااصل آنحضرت از ولایت گیلان است و صاحب عجم البلدان آنحضرت را به موضع بشیر
که از مضافات گیلان است نسبت کرده و الله اعلم.

ذکر امام الاولیاء و مقام الاصفیاء و مرشد

غوث الثقلین حضرت شیخ ابوسعید مبارک مخزومی

لفظ مخزومی الزاد است یا بالراء الهیة منسوب به مخرم که حمایه در بغداد است و بر آن منسوب بقبیلہ است که عرب مشهور است کما قال ولانا الشاہ ولی المدینہ در انتباه فی سلاسل اولیاد الله فی انکسارات الاثر علی الارواح ویت الجزیرۃ قال الخافضا بن اسماعیل بن ابی سعید بسکون العین تمیہ الدال هو المبارک بن علی بن حسین بن سید ابی القدر اوی الخزومی کافی رسالہ الخیرۃ للابام ابن العربی ہو کبیر المہملۃ المشددة نسبتہ الی الخیر مہملۃ بغداد و شرقیاً منشا بنشہ اید بنید بن الخیر م و واقفہم انعمی الذہبی و الشمس بن الجزیری ابن اسماعیل بن و الی انعمی و الرواد و علی بن محمد و مولانا عبد الحق دہلوی و لمجر الی انشا شیخ و الکر و فی النسخات و حاشیہ و علی بن محمد و فی الامانیہ جلیلیہ البیاد و الغنیہ الخزومی کاتب الخیر و یگوید کہ قول فیصل حسین است کہ اگر خواندہ شود مخرم بر او مہملہ پس منسوب بحال بغداد است و اگر بر او مہملہ پس منسوب بر بنی مخزوم قبیلہ عرب است چنانکہ حضرت شاہ صاحب ناد و فرمودہ اند انما حضرت ایشان مبارک بن علی بن حسین الخزومی است قد و سالتان و قبلہ عارفان سیر طریقت واقف اسرار حقیقت و صحبت و حضرت علیہ السلام و جنلی الما عرب اند مرید شیخ ابوالحسن علی ہکاری و سیر خیرۃ حضرت غوث الثقلین بنارہ ستہ الاثر کہ حضرت غوث الثقلین منسوب است ایشان کردہ اند و در حیات خود باو نشان داده بودند چنانچہ قبر شریف حضرت غوث الاعظم در ہمان رستہ و فان حضرت شیخ ابوسعید با اتفاق اہل توازیخ در ماہ محرم سال الفصد و سیزدہ ہجری است و با قول بعثہ و رسال یا نصہ و شہت بوقوع آمدہ۔

ذکر سلطان الاولیاء بہمان الاتقیاء وۃ العارفین عمدۃ الصلین حضرت شیخ ابوالحسن علی ہکاری

بدانکہ ایشان ابوالحسن علی بن محمد بن جعفر القرشی ہکاری اند و جمہور مومنین و محدثین گویند کہ علی بن محمد است و موافق اند جمہور را و باو و قشاشی و کردی و شیخ اکبر و جامی و محقق دہلوی گویند کہ ابوالحسن علی

ابن محمد بن یوسف القرشی الاموی البکاری و ابن طایکان گوید که یفیع با تشدید کاف تبع الف را از جمله نسبت بست بر وی قبیل از اگر ادله و معانی و مصون قرون من بلاد الموصل و در قاسوس است که بکار می رسیده احیا است فوق مصل حضرت و لا اشاء ولی اسد صحت و باری در انتباه می فرماید که بکاری تخفیف کاف نسبت بست به بکاری قبیل از اگر ادله اقال شیخ ابراهیم الکوردی فی غیره المفسر انتهى لماعبد الغفور لاری به تشدید کاف نسبت کرده اند در ترجمه عدی ابن مسافر بکاری پس انچه منسوب به قبیل از اگر دست تخفیف باید خواند و انچه منسوب به بکاری که شهرت است بشام به تشدید باید خواند نه ابو و چون التعلیق و شیخ الاسلام ابو الحسن علی اموی قرشی منسوب بشهر بکاری است که از اینجه بخط بعضی منسوب به الانساب غرض که حضرت ایشان از بزرگان شایخ و معتقدان صاحب خوارق و کرامات صائم الدهر و قائم الليل بودند گویند که بعد سه روز لقمه طعام خوردی و دو ختم قرآن بعد از نماز خفتن نماز تهجد کردی مرید و خلیفه شیخ الشیخ ابو الفرج یوسف طرطوسی اندوفات ایشان در ماه محرم سال چهارصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده و نزد بعضی سال چهارصد و هشتاد و چهار و پنج نیز است.

ذکر سراج الاصفیا و نبراس الاولیا برهان الواصلین و حجة الله فی العالمین حضرت شیخ ابو الحسن سراج یوسف الطرطوسی

در بعضی روایات طرطوسی نام آنحضرت در مناقب الاولیا و احیاء یوسف طرطوسی گفته و در سفینه الاولیا مذکور است که شیخ ابو الفرج یوسف طرطوسی اصل ایشان از طرطوس است انتهى و این نسبت بسوس طرطوس است که بلده ایست در قاسوس گوید که طرطوس بر وزن خلرون بلده اسلامی است که بود براس رس و بعد از ان بار آمد درین هنگام مسلمانان ایشان مرید ابو الفصائل عبد الواحد تسمی اند قد و اولیای زمان و زبده مشایخ جهان صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بودند و در تکرار قدم محکم داشت و در تجرید و تفسیر یگانگانه وقت بود وفات ایشان در سال چهارصد و چهل و هفت اتفاق اهل تواتر است.

ذکر قبلة الاولیاء و کعبه الاصفیاء بحسب البعاری فی عمدة الوافقیین حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد قمی

در بعضی روایات قمی منسوب به یمن که شهرت مشهور قمی منسوب به بنی تمیم قبلیه عرب آنحضرت
مرید و خلیفه پدر خود حضرت شیخ عبد العزیز قمی آنکسیت ایشان ابو الفضل نام پدر ایشان عبد العزیز بن حوث
بن اسد از بزرگان این طایفه علیه و خادم شریعت و سالک طریقت و آفت حقیقت و امام المسند و عجت
بودند و در راه شریعت و طریقت قدم بر قدم میر و شن ضمیر خود داشتند و از کل مریدان و خلفای حضرت
شیخ ابوبکر شبلی بودند و حدیث قمی و شیخ اسحق الحداد الطبری و فقیه شعبی و حافظ برهان جلوی فقیه الحان
عمرو حافظ شمس بن الجری و حافظ ابوالفتح الطائوسی و حدیث و ادیان فی و غیر هم گویند که ایشان از ابوبکر شبلی خرقه پوشیده اند
و روایت کردند امام حافظ یونس العباسی صاحب امام بن العربی و امام شایب الدین سرور قمی صاحب قسطلانی و جمال
المصطفی و امام جمال البخاری و امام الفقیه الحیدر توافی الدین ابو محمد عبد الله محمد بن محمد بن قاهره حافظ ابوالمنظف
برکت السمری و حافظ غفر الله له بن ابی بکر الدمشقی الشیرازی و ناصر الدین و حافظ زین الدین رضوان المقرئ
و حافظ شمس السخاوی و شیخ علی المتقی و محدث قشاشی و غیر هم که ایشان خرقه پوشیده اند از پدر خود شیخ
عبد العزیز می گویند و تضعیف که این مضائقه ندارد زیرا که تعاصریان این حضرات مستحق ستایش و
حضرت آنحضرت مرشدی و جدا بی شاه تراب علی قلندر قدس سره در کتاب مستطاب کشف المتواری فی
احوال نظام الدین انقاری مؤلفه خود بحقیق ۱۰۸ میفرماید که در بعضی خاندان قادریه در میان ابو الفضل
عبد الواحد قمی و ابوبکر شبلی واسطه شیخ عبد العزیز می نویسند و در بعضی خاندان نمی نویسند پس هر دو
صورت جایز است بدین وجه که شیخ ابو الفضل و شیخ عبد العزیز هر دو را از شیخ ابوبکر شبلی رسیده است
پس ابو الفضل از طریقت پدر خود شیخ عبد العزیز هم مجاز بود و هم از طریقت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره آتشی
وفات ایشان در راه جهادی الاخری سنه چارصد و هشت و پنج هجری و بقول بعضی هشت و شش هجری
است و مزار و مقبره امام احمد بن حنبل رحمة الله علیه واقع بغداد است.

ذکر عمده السلاک و عمده لیساک حضرت شیخ عبدالغیر تبریزی

همچنین در نسبت ایشان به پیشی و تسمی هم اختلاف است حضرت ایشان از اعظم مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند فاضل و کامل و مقتدر و زانند و از کبار اولیاء الله و سر حلقه صوفیان عالی مقام اند کمالات و کمالات و حالات ایشان از بیان مستغنی اند سال وفات ایشان بدیافت نرسید.

ذکر راس القوم و رئیسهم فخر الاولیاء تاج الاصفیاء صاحب الکرامات العالیه عارف مقامات الالهیه حضرت شیخ ابوبکر شبلی

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر بن یونس و صحیح دشت این را شیخ الاسلام بهروی و تابع شد آن را جامی و همین مکتوب است بر مرزا رسولی و قشیری و ابوبکر کلا آبادی و جلالی و ابن خلکان و دهی یا فنی و لغت ابن حجر گویند و بعضی دلف ابن جعفر و حافظ طمی گویند که ابوبکر محمد بن خلف و کنیت کرده شد و دلف و رذاد گویند که بر آن مشایخ ما متابعت کرده اند ایشان را قشاشی و گردی و سندی گویند که محمد بن دلف بضم دال الهمله و فتح اللام بن خلف بن محمد بن محمد بن جعفر بن فقیه المملکت بکفر المحدث بفقیه المالکی مصری بغدادی المتوفی من إسماع فیاروی الهروی شبلی نسبت است شبلیه و این دیهی است از دیهات اتریشیه از بلاد اورا انهر و مرید خاص حضرت شیخ جنید اند و خرقه نیز از ایشان دارند چنانچه میفرمود که هر قومی را تاجی است و تاج این قوم شبلی است مالکی المذهب بودند و بقوله اصل ایشان از موضع شبید خراسان است و در طبقات سلمی ماکور است که خراسانی الاصل و بغدادی المولد و المنشأ اند و بقوله مولد ایشان سامره است و اصل از اسیر شده که از توابع فرغانه است وفات ایشان در شب جمعه است و دهتم اه دی محمد سال سه صد و سی و چهار هجری بود و مدت عمر شریف هشتاد و هفت سال و قبری در بغداد است.

نقل است که از حضرت شیخ شبلی پرسیدند که اگر ماکورین که بود فرمودند آن بود که گناه آمزنده باشد هر کس را در آن گناه عذاب کند که این گناه است که من فلان دوست و بند خود را آمرزیدم و در ساق الاطراف

مسطور است که ابوکر شبللی خلیفه شیخ حضرت بنید بغداد نیست و بنید گفت کجاشی که یکدیگر را می نگرید شبللی نگری
فلا عین من عیون الله املش از نماز نشو و نما ایضا و یافته در این راه حال در مجلس خیر ساج توبه کرد
و بنید بن بنید و باشت.

نقل است که شبللی را باز از گذشته خیار فروشی می گشت و خیار بدانی شبللی گفت هرگاه که خیار
بدانکی فروخته باشند نان شش درجه باشد.

نقل است که شبللی مرض الموت دوش مریخی گرفته بسجده میرفت مروی در این باب آمده است که مرافقا
باین مذهب است چون بخانه آیهان شیب و فانی یافت گفتند در فلان موضع نیکو عتالیست خادم گفت
بیا از وقت از چه هستی گفتی که از گذشته بود که از این مذهب بود که است مقالات گفت آزادی از
دل است تا ادوی تر گفت نمیب ترا که که خدا را شناسد و عصبیان کند گفت یاران سرای وقت نگذارید
و را حکان تمهید که فرایر شما خواهد بود.

ذکر قرة المقربین ذروة الارباب البقیین صفوة اصحاب
و التکمین باسط الایادی حضرت خواجه ابوالقاسم جنید بغدادی

گفت ایشان ابوالقاسم و لقب سید الطائفة و طاهر العلماء و تواریخی و زجاج و خراز و زجاج از آن گفتند که
پدر ایشان محمدا بن جنید بکینه و دشمن بود و خراز و البقی خاسه بهر وقت میزد و ابوالقاسم را می نازید کسی که بعل خراز
مشغول باشد و تواریخی بفتح قاف و ابوالقاسم را می کسورده و بعد از آن می نماند ساکنه و پس از آن
برل آن کویند که پدرش تواریخی بود و والد حضرت ایشان از ماوند بوده اند و مولد و منشأ سید الطائفة بغداد
بود و همین است نام او پیش از مد تقدیر و معانی و یکی غیر هم و در قاموس است که جنید کنیز لقب ابوالقاسم
ابن عبید سلطان الطائفة و مدینه کمال و خیار هر زاده بر سر قطعی اندر هیچ مشایخ کبار و مطلع سادات با اعتبار
بجای خالق و امرا سلطان و لقیقت پیشوای حقیقت مقتدر است جهان و اوقات از ان سادات این قوم
بوده اند و به جارش محاسب و عجمه قصاب قدس سر صحبت داشته اند و دریم و ابوالحسن نوری و شبللی و غیره

شاخ سلسله نسبت خود بایشان درست می کنند و منسوبان ایشان را چنین خوانند و ازین جهت ایشان را
 سید البطائفة و امام الامه گویند سخن ایشان در طریقت حجت است و هیچ کس از شاخ متقدمین تا آخرین نظام بر این
 ایشان گشت نمی توانست نما بقبول همه بوده بناسطریقه ایشان مسجود و سکرست چنانچه صاحب کشف المحجوب بیان کرده اند
 و نه از سببی قطعی قدس سره پرسیدند که هیچ مرید را در جملند ترازیر شده است گفت بلی جبهید فوق درجه من است عقیقه بعلو
 رویم را گفت ای بی ادب و بکم گفت من بے ادب نباشم که نیم در با جبهید صحبت داشته ام یعنی هر کس نیم در با جبهید صحبت
 داشته باشد از وی بی نیاید و شیخ ابو جعفر صدوق گفته اند اگر عقل مدعی بی بدست جبهید بودی گویند که حضرت شیخ جبهید بی سال و نا حق
 گذارده باینکه پندار می باشد گفتی جان خود را زابا و گمزاری می فرمودند که بے تعالی سی سال زبان جبهید با جبهید
 سخن گفت و جبهید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز می فرمودند که یک روز دلم گم شده بود گفتم ای
 دلم با دوه نواسه سستیتم که جبهید مادل بیان بوده ایم تا با بمانی تو باز می خواهی که تا با غیرا بمانی
 نقل است که یکبار بزرگان رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب بپوشید و شیخ جبهید حاضر فتوی
 آورد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند که جبهید ده گفت یا رسول الله تو حاضر فتوی بی گیری چون هم
 فرموده چند آنکه انبیا را بهر امت خود بپایان بود مرا جبهید بپایان است حضرت شیخ بظاہر باطن از شرع شریف تر است
 نقل است که روزی سخن می گفتند مریدی نعره زدا و از ان منع کردند و برنجانیند و فرمودند که اگر بار دیگر
 نعره زنی ترا مجوز خواهم کرد بعد از ان باز سخن شنند این جوان خود را انگار داشت تا حال بجای رسید که قاتش
 بنامد بملک شد رفته او را دیدند در میان لاق خاکستر شده بود

نقل است که در بغداد در سنه دویست و شصت و یک و آنوقت بود و در فتنه و پائے دزد را بوسیدند مردم از ان سوال
 کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود و بوده است و چنان آن کار را کمال رسانید که سر و سر آن کار
 اگر وفات ایشان در شنبه سبت و بیستم ماه رجب سال دصد و نود و هفت هجری بود و در تاریخ یاغی است
 سال دصد و نود و هفت و قدر لے دصد و نود و نه هجری بوده و قول اول اصح است گویند چون وفات ایشان
 نزدیک سید تسبیح می گفتند با گشت عقد می گرفتند یا چهار انگشت بستند و انگشت سبزه را و اگر داشتند
 و بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و چشم پوشید و بر حمت حق پویستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب بخشم ساء

و هو اسم لثقة مواضع ذکر باقیات الحموی فی کتابه و اشهرها کفری بغداد و الصبیح ان معروف الکرمی منه انتهی و حقا
 حدیث در مناقب ایشان کتبها نگاشته اند چنانچه از او شان ابو نعیم اصبهانی ست و ابن جوزی در صفوة الصفوة
 گوید که ابراهیم حربی گفت که قبر معروف کرمی تریاق محرب ست برائے قضائے حاجات و اجابت دعوات و تجویز
 کرده اند این را اهل معرفت و ثقة و همچنین نقل کرده سلمی و قشیری و سهری و ابن خلکان و یافعی و سبکی و ابن الجوزی
 و شعرائی و دانشمندان و ابن جنان در ثقات می گوید که اهل عراق بسیار حکایات در کرامات و استجابات نقل کرده اند
 و علامه شهاب الماسی در حاشیه مواهب از شیخ الاسلام ذکر می یافعی در شرح رساله قشیری نقل می آید که ابو عبد الله الحسن
 زهری گفت که هر که پیش قبر امام معروف کرمی قل هو الله یکصد بار خواند حاجت که داشته باشد بخوابد و اگر در
 خواب بچنین منقول ست که خواندن این عمل در درگاه دین حاجت پیش قبر شهاب و ابن قاسم صاحبی مالک
 انتهی غرض که حضرت معروف کرمی با والدین بر دین ترسایند و بر دست امام علی موسی رضا سلمان شدند و حضرت
 امام را با ایشان کمال محبت و عنایت بود و آنچه یافته اند از تربیت و برکت امام بوده و در بانی امام مسک کردند
 در فخر الحسن ست نقلا عن الصواعق المحرقة فی ترجمه امام علی موسی رضا که از موالی امام حضرت معروف کرمی
 استاد می مقلی است انتهی و شیخ عبد الوهاب شعرائی در طبقات خود در ترجمه معروف می گوید که موسی موالی علی بن
 موسی الرضا صاحب اود الطائی و سنادی ذکر کرده که موسی رضا او را از مولای او گرفته بود و معنی مولی مولی
 الحق نیست بلکه مولی الاسلام که الفهم من حدیث الطبرانی و ابن عساکر و الدارقطنی و البیهقی و غیرهم عن ابی امامه
 عن اسمعیل بن یحیی و رجلا فله ولاءه و بخاری در تاریخ خود و ابی داود و طحاوی از تمیم داری آورده که سواد
 اید بالولاء ولاء الارث او ولاء المولات، فلا منافات و این مثل قول ابن جبران ست
 در بیان نصرانی که با کرام سر امام حسین اشید مشرف شده بود پس از و کشته دیده اسلام آورد و گردید مولی حسین
 اسی بنزله بندگان و گویا بعد از خادم و معنی مولی ولی و سید نیز آمده که اقال الله الصغیر فی حدیث
 هو الولی اللایم الولاية القائم بها الدائم علیها ذکره الفاضل المنجد فی شرح الجامع الصغیر فی حدیث
 من کنت مولا و تمام این قصه حضوری حضرت معروف با والدین اسلام آوردن در راه انجنان شکر
 است و نیز امام قشیری از شیخ خود امام المجتهد فی الآفاق القاری صبیح البخاری نقل کرده و هم ابن خلکان و تحقیق

کتاب بحر و بایده است که لفظ مدنی مستعمل است هر چند مدنی یک معنی اولی چنانچه در قرآن مجید در حق منافقین
 ما اولک الذین یزعمون انهم یؤمنون بقرآن مجید است ان الکافرین کلام اولی طهر سوم معنی ارشاد
 چنانکه در قرآن مجید است و لکل جمیع لیس له والی هانک الوالدان و الاقرابون چهارم معنی عصبه قال الله
 و انی صنفت للوالی بنعم معنی صدیق قال الله تعالی یوم لا یغنی عنکم ولا عنکم ولا عنکم ولا عنکم ولا عنکم ولا عنکم
 و تحقیق صاحب تذکره الاولیاء گوید که اگر معروف نبودی نمارت نبودی صاحب کشف المحجوب گوید که معروف کنی
 را شایسته فضائل بسیار است اندکون علم مقتدری قوم بود و حضرت شیخ معروف فرموده اند که علامت
 جوان مردان سنجیده بود که وفای بخلاف دیگر سپاسهای نعمت و دیگر عطایای بے سوال ایشان جفا می کنند
 بودند وفات ایشان در دوم محرم سال ۷۵۰ هجری روضه و قبر در بغداد است.

ذکر امام الهام علم الاعلام المحدث الفقیه و المحقق المدقق النبیه سیدی ابوالحسن علی الرضا

کبر الراء فتح المجمع کما فی تقریب غیره ولادت ایشان در مدینه منوره بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر
 سال یکصد و پنجاه و سه هجری بعد از وفات جد ایشان امام جعفر صادق پنج سال و نوبه ششم
 شوال و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم
 ام ولد بودند که ایشان را پنجم و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
 آورده اند که حمیده پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که فرمودند که کنیز خود را بموسی پس خود بخوشی و درین شهر
 که از منم فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و امام الرضا روایت می کنند که چون برضا حامله
 شد هم هرگز در خواب و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و زنا می کرد رضا بوجود
 آمد دست خود بر زمین نهاد و بوسه آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانچه کسی سخن گوید مناجات
 کند تا عمر شریف ایشان چهل و نه سال بود و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم و نوبه ششم
 واقع شده در قریه سناباد از روستای بستانقان روز جمعه است و یکم و یا نهم ماه رمضان سال ۷۵۰ هجری

بن جان گوید که مات علی بن موسی الرضا بطوس من شریته سقاها الیاه المامون فمات من ساعته وذلک
 من یوم السبت آخر سنه ثلاث و اربعین و سماعی در النساب گوید که وفات یافت آخر روز از سنه دو و صد و هجری
 و زهر داده شد باب الگور و ابن خلکان گوید که وفات امام در آخر صفر سنه دو و صد و دو است و بعضی گویند پنجم
 ذی الحجه و نزد بعضی سیزدهم ذیقعد سنه دو و صد و سه هجری ذکر کرده است یا فنی و نزد بعضی وفات امام ششم
 یا نهم رمضان و نزد بعضی چاردهم ذیقعد و نزد بعضی هفتم صفر سنه دو و صد و و علی اختلاف الاقوال
 و در سفینه الاولیاء است که قبر ایشان در قبه قبر یارون رشید است بقریه که مشهور است حمید بن قنطبه لطانی
 است و آن قریه امروز عموره کلمان است و پیشداشته دارد و در مناقب الاولیاء است که حضرت امام علی رضا
 در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلاثه و خمیسین و اتمه متولد شد و بروز شنبه نهم ماه رمضان سنه
 دو و صد و یک بر ولیده و شربت شهادت چشید و در حد و دلووس در مشهد مقدس دفن گردید و او را پنج پسر
 بوده اند امام محمد تقی و جعفر و حسین و علی و حسن -

ذکر امام العالم وارث الکمال المجدی عارف الطوار الوصال الاحمدی سلالة السادات الاعظم ابی الحسن ابی ابراهیم موسی اکاظم رضی

امام شافعی گوید که قبر امام تریاق مجرب است و ایت کرد این را بسیاری از کسان که اذکره العالمه لبقه العارفات
 المعروف بزروق المغربی و در سواعن مرقوم است که موسی کاظم را کاظم از ان گویند که بود کثیر العفو و احکم العبدان
 و اعلم و اسخا زناس و در سفینه الاولیاء است که ایشان ابن جعفر صادق اند و در مناقب الاولیاء که کورست که چون
 امام جعفر صادق پیشش و ش ماگلی رسید موسی کاظم در مدینه و قیل در البوادریا کشت و هفتم صفر سنه یکصد و نه
 هجری متولد گردید و در جمیع است و چارم صفر سنه یکصد و هشتاد و سه در بغداد وفات یافت و لقب له سینه
 اکبر و شخصت و سه که زانی بلقات شعرانی -

نقل است که چون حضرت کاظم را یحیی بن خالد در رطب بموجب فرموده یارون رشید از ایشان بعد
 تناول زهر فرمود که امروز معاندان الطبیعت رسول الله را زهر داده اند فردا بدن من زرد خواهد شد و پس فردا

وذكر صفوة المجتهدين الاعلام وتذرية المحدثين الانام لمؤلفه
عبد الخالق بن عبد الله بن جعفر الصادق

اکینت ایشان ابو عبد الله ابو حمیل و لقب صادق و نام جعفر و دوایں محمد بن علی برج حنین بن علی رضی عنہ
 عنہم نام مادر ایشان فرو بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ولادت ایشان در مدینه در سال هشتاد و هجری
 و بقولے ہشتاد و سہ در روز و شنبہ بمقدیم ربیع الاول بود مدت عمر شریف شخصت و ہشت سال و بقولے
 شخصت و پنج سال و فات ایشان نیز در مدینہ بودہ است روز و شنبہ یازدہم شہر رجب سال یک صد و
 چہل و ہشت ہجری و قیام ایشان و تہجیر ست در مناقب الاولیاء مسطور است کہ حضرت امام جعفر صادق
 تولدش در مدینہ روز و شنبہ سیزدہم ربیع الاول در سنہ ہشتاد و سہ ہجری بود امام جامع علوم ظاہری و باطنی
 بود جمیع اہل طریقت بنیست امام استفادہ نمودہ انداز انجملہ بایزید بطامی اند۔

نقل است که امام بن نادان که گزید سیفیان ثوری برادر رسید گفت مردم اذ انفس متبرک کنو
محمود اندر فرمود فسد الزمان فاسد الزمان

نقل است که در شب امام را آنست که اهل فضیلت است و لیکن متکبر فرمود از کبر خود برآمد این کبر کبریا
است ز کبر خود نه از مقامالات میفرمودند که بسیار محصیت که بنده را بخدا نزدیک کند و بساطاعت که
دو رکعت که مطیع اینجانب میست و عاصی باز است مطیع و گفت خدا دارد دنیا هم بهشت است هم در و پنج
بهشت دنیا عاقبت است و در و پنج باور نماند آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بنفس گذاری
گفت اگر اولیا را به بهشت اعاده نموده ای آیه رضی الله عناه را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا
منفعت بروی پندارند بایه السلام و این کلام علی السلام را بخت میسر شدی و پانزدهم ماه رجب ستم

یک صد و چهل و هشت هجری روز دوشنبه وفات یافت و شهادت گذشت امام موسی کاظم و عبدالله اطیع و اسمعیل را در رقیع دفن نموده شد.

ذکر امام الهام الحاکم المقام وارث برکات حیدر لصفه امام محمد الباقر رضی

کنیت ایشان ابو جعفر و لقب باقر و نام محمد و ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین بن علی با سال بود و در جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان ام عبدالله بود و بنت امیر المومنین حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالیشان سلام رسانیده از چنانچه در کتب سیرت جابر بن سفيان گفت روزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم مرا فرمود که ای جابر بن سفيان که تو باقی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خطای تعالی وی را نرو حکمت خواهد بود و در سال از من سلام رساندت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و بقول شخصت سال و بقول بعضی سال و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول است که عمر ایشان پنجاه و هشت سال و وفات ایشان در بیع اللال در سال یکصد و سیزده هجری بوده و بقول کسی بن معین در سال یکصد و سیزده هجری و بقول بعضی یکصد و هفده و قبر ایشان در رقیع است نزد مزار امام زین العابدین و در مناقب الاولیا سطورت که حضرت امام محمد باقر و ولادتش در جمعه ششم ماه صفر شصت و پنج هجری بود و مادرش فاطمه بنت امام حسن بود و نام پنجاه و سال او از ده روز بود و روز دوشنبه ماه حبيب سنه یکصد و هشت و هفت هجری وفات یافت و قبر و رقیع شش میگرداشت امام جعفر صادق و علی و عبدالله و ابراهیم و احمد و حسین.

ذکر سید السادات منبع النبیض و البرکات قدوة الزاهدین العابدین حضرت امام زین العابدین

کنیت ایشان ابو محمد و نام علی و وسط سفینه الاولیا سطورت که کنیت ایشان ابو محمد است و از تاریخ گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و ابو جعفر بن علی المرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم از ائمه امارت

ایشان مدینه منوره بوده است پنجم شعبان. در شانزده سال سی و سه از هجرت و بقوله سی و هشت یا سی و نهم
 و نام مادر ایشان شهر بانوست دختر مزین و چون از اولاد نوشیروان عادل بوده یا سلاطین نام مدت عمر ایشان شصت و یک
 سال یا شصت و دو سال بوده و بقوله پنجاه و هشت سال بقوله پنجاه و هفت سال بقوله پنجاه و پنج
 سال وفات ایشان در شب بیستم یا هجدهم سال نو و چهار هجری یا نو و پنجاه یا نو و سی و دو رومی نموده قبری ایشان
 نزد قبر حضرت امام حسن در جنبه البقیع واقع مدینه منوره است رضی الله عنه و در مناقب الاویلیا مسطور است
 که حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه تولدش بمدینه روز دوشنبه یا شنبه شعبان سنه سی و اربعین بوده در
 یازده سالگی امام را بر چاه پس نمود بعد خلاصی از آن به مدینه استقامت در زید.

نقل است که برگاه امام وضوی کرد در سی و سه مبارک ایشان زردی شد ازین حال پرسید گفت که
 بی و انید که پیش کنوا هم ایستاد.

نقل است که زید در سنه شصت و سه هجری مسلم بن عقبه را با دوازده هزار سوار بر مدینه فرستاد و گران
 اهل مدینه بکشتن و تازیانه زدن و تاراج کردن اهل مدینه بر سر خندق جنگ کرده غالب آمد چون فوج بکر
 مروان درون مدینه درآمد عبدالعزیز بن ابی بکر که بعد از امام حسین مردم باو گرویده بودند بکفر گریخت ده هزار مرد مدینه
 کشته شدند بقیه بیعت قبول کردند و بعضی گریختند.

نقل است که مسلم بن عقبه امام زین العابدین رضی الله عنه را بکشتن تمام طلب نمود چون امام در رسید مسلم
 بر خاست و تعظیم نمود و گفت بفرما هر چه فرمائی امام در حق هر که شفاعت میفرمود قبول می نمود چون امام بخواه
 آمد مسلم را پرسیدند چه سلوک کردی گفت با اختیار من نبود که دلم از خوف و صلابت بود و امام را پرسیدند
 چه لبهای جنبانیدی فرمودی خواندم اللهم حدیث السموات السبع تا آخر مسلم بعد از فتح مدینه طلب
 عهد الله من زیر لطف مکروان گشت در آن راه بجهنم رفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود من اذابه اهل البیت
 لم یسوء اذابه کما نذی الملعون فی الماء آخر وقت حصین را ناسیب خود ساخت حصین بکه را می اصره نموده
 متعین نهاد تاگاه در غره رسید که در نصف ربيع الاول سنه شصت و چهار هجری بادشاه و مادر او
 از آن بجنب ازین عالم رفت بعد از مروان خارجی بر تخت نشست در آن زمان امام هفده ساله بود چون زید

رسید امام محمد باقر متولد گردید و هرگاه به سی و هفت سالگی رسید امام جعفر صادق رضی الله عنه بخانه امام محمد باقر
رضی الله عنه متولد گشت و عمر امام چهل و هشت سال دنیا بود که روز دوشنبه بیستم ذی الحجه سنه نو و چهارم هجری
وفات یافت قبر وی در بقع ست هشت پسر گذاشت امام محمد باقر و عبدالعزیز و علی و حسن و حسین و عمر
و عبید الله رضی الله عنهم در مقبره الاولیاء است که قبر ایشان نزدیک قبر امام حسن است رضی الله عنه.

ذکر سید شهید و سید اقلید که البتول الضعفة قال رسول الله
شهر ایشان سیدنا و مولانا ابی عبد الله اسمی من عند الله حسین رضی الله عنه

مختصر حال خیر کمال حضرت ایشان اینک کنیت ایشان ابی عبد الله است و لقب سید و رشید و امام سوم اندازند و اهل
ایشان در مدینه بود و در شنبه چهارم شعبان و بقول خیم سال هجری از هجرت بقول و از دهم رمضان و در پنجشنبه
و بقول از آخر ماه ربیع الاول سنه سوم مدت حمل ایشان ده ماه و چند روز بود و میان امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه
و صلوات حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول الله صلی الله
علیه و سلم ایشان را حسین نام نهاده اند ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور حسین صلی الله
سکانش روشن می شد گویند حسین حسن رضی الله عنه پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم گشتی می گرفتند
و رسول صلی الله علیه و سلم حسن رضی الله عنه را فرمود که بگیر حسین فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ
را می گویی که نمرود را بگیر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اینک جبریل علیه السلام حسین را همچین میگوید
مدت عمر شریف ایشان پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده و بقول پنجاه و چهار سال و شش ماه
و بقول پنجاه و هفت سال و بقول پنجاه و هشت سال بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا
وقت نماز پیشین و بقول روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روداده آورده اند که روز
قتل امام حسین در بیت المقدس هیچ سنگی را برنداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند که در آن
روز خون از آسمان بارید قبر ایشان در کربلا است و مناقب الاولیاء مسطور است که حضرت امام حسین
رضی الله عنه سبط دوم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و خلیفه دوم حضرت علی رضی الله عنه صاحب قلم امام

و جامع کلمات اجتناباً سلسله چشتیه مخصوص است و سلسله قادریه هم بواسطه حضرت امام علی رضا موسی است
 و حضرت امام خمینی شعبان سنا بهای متولدش حضرت علی کرم الله وجهه روایت نموده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم بیاید و قدم بر زمین بگذارد و شیر و خر و بز و اسب و گاو همه با آنحضرت خور و یک آب و وضو طلبید و وضو کنانیدم
 متصل قلبه به عاقل گشت که از گریه زمین رسید پریشان نتوانستم حسن می نگریست فرمود ای زن
 مرا می گویی گفت مایه بی ترا گریان دیدم فرمود امروز ایشان را ده ترسور شدند ما که جبریل در رسید و گفت بهم
 ایشان بشنیدند و مضایع متفرق گریه کردم و عافیت کردم.

نقل است که چون یزید و باه جب سه شصت هجری بتخت نشست حضرت امام حسین رضی الله عنه
 از دیده نوره بکافه غلظه نقل فرمود اهل مدینه و مکه و کوفه و یزید بیت مکرمند اهل کوفه نوشتند که اگر امام توجه فرماید ما همه
 بیعت کنیم قریش گفتند که دارالامان و امن آبا می شاست گذارید امام فرمود من بر اهل امر دین میروم و از
 تقدیری گذرم حاضری شوم یا شهادت می یابم هر که را شهادت مطلوب باشد همراه آید هرگاه امام بیاعت
 مومنان را که با رسیدند فوج با سیر رسیدند راه شدند امیر لشکر مروین سعد از جانب عبید الله بن زیاد که نائب
 یزید بود به شتم و خشم و فرم جنگ کرد و هم مردم شصت و یکم هجری حضرت امام سبعی شمر ذی الجوشن شربت شهادت
 چشیدند و کافه مومنان نیز شربت شهادت چشیدند یزید میان سر امام را بریده و عیال و اطفال را مع حضرت
 امام زین العابدین رضی الله عنه قید کرده پیش یزید بشوق برد و در وقت ملاقات یزید امام را برین گفت
 ما ذاقوا لو ان اذ قال المنی الله و ما ذاقتمو و الله اخبر کلام
 بعد از چند روز مجوسان را گذاشتند که بدین نوره و ایس آمد حضرت امام شش پادشاه امام زین العابدین
 و علی اکبر و علی صغیر و عبید الله و علی اوسط و محمد جعفر و دو دختر گذاشت سکینه و زینب رضوان الله علیهم

سلسله علییه چشتیه

با آنکه حضرت سید خضر روی قلندر را اجازت این سلسله از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
 رحمه الله علیه رسید چونکه از پیران این سلسله حضرت سید صاحب موصوف در سلسله علییه قلندری

گذشته اند از روزگانی که بعد حضرت سید صاحب بوده اند مذکور می شوند.

ذکر سلطان الطريقة برهان الشریعة الذی قتل بحمت الجبار القوی قطب الملة والدین بختیار الاوشی

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ست مولد و منشأ ایشان از اوش فرغانه است آن قصه است
از توابع اندجان و کاکلی از آن جهت گویند که خواجہ را بقالے بود همسایه در اوایل از و ام کریم و او را گفتند
که و ام تو چون سی صد دم شود زیاده از آن ندی چون فتوح رسیدی هم از آن او کردی بعهده با خود
جز کم کردی بعد ازین و ام کم نم بعهده از فضل خدمت عزوجل یک قرص نیر مصلاست او پیدا شد که
همه خانه را سپیده بودی بقال داشت مگر خدمت شیخ از من ناخوش است که و ام نمی ستاند بخود بخود
بجهت تفحص حال بر حرم شیخ فرستاد حرم شیخ حال بوی کشف کرد بعد از آن کاک پیدا شد شیخ نظام الدین
نقل است که می فرمود که شیخ معین الدین تا با صد دم شیخ قطب الدین را اذن کرده بود که قرص کند
چون کار کمال رسید از آن نیز دست برداشت و شیخ محمد نور بخش در سلسله الذهب ذکر او چنین کرده است
بختیار الاوشی کان من اولیاء الساکین المتراضین بالخولة والغلة وقلة الطعام وقلة
المنام وقلة الكلام والذکر بالدوام فی الاربعینیات وله فی احوال الباطن شاکیه و خلیفہ
بزرگ خواجہ معین الدین چیتی ست از اکابر اولیا و اجلاء اصفیاست قبوسه عظیم داشت و بغایت ترک
تجريد و تقوفاة موصوت بود و نهایت متغراق داشت در یاد مولی و چون کسی بزیارت آقامی دامن
بایستی تا بخود باز آمدی آنگاه آئینه مشغول شدی از حال خود یا حال آئینه چیزی می گفتندی بعهده گفته را
معدود و در یاد باری حق مشغول شدی و اگر یکی از اولاد او بر سر او را از آن خبر نشدی مگر بعد از آن بزبان
و در سیر الاقطاب می گویند که اول دیر بختیار نام کرده بودند همان زبان از حضرت حق سبحانه مخاطب بقطاب
قطب الدین گشت ولیکن در روایات الاسرا می آرد که حضرت خواجہ بزرگ قدس سره او را از راه مهربانی اکثر
قطب الدین بختیار فرمودی از آن وقت دیر القب بختیار شدند و نسب وی قدس سره صاحب سیر الاقطاب

حضرت امام حسین بن حضرت علی کرم الله وجهه بدین طریق رسانیده است که قطب الاقطاب شیخ ابراهیم قطب الدین
 اختیاراوشی قدس سره ابن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن
 سید اسحاق حسن بن سید معروف بن سید احمد شبثی بن سید رضی الدین بن سید حسام الدین بن سید شیل الدین
 بن سید جعفر بن امیر المؤمنین حضرت امام محمد تقی الجواد تا حضرت علی مرتضی شیرخدا رضی الله عنهم و آنحضرت و در
 او شش بوقت نیم شب متولد شدند در آن هنگام چندان نوزاد هر گشت که تمام خانه را فرو گرفت و در شش بخت
 که آفتاب طلوع کرده است باقی حال از منابل و سیر الاقطاب و خیر المجلد سیر الاولیا و مرآت الاسرار و اقتبالات
 و اسرار السالکین و سیر العارفين و شجرة الاولیاء و انوار حیات.

نقل است که در خانه شیخ علی سبزی صحبت بود خواجیه هم در آنجا حاضر بود و قال این بیت شیخ احمد جام بن خواجیه
 گشت بکامان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانم دیگر است
 خواجیه را این بیت در گرفت چار شبانه روز در تحمیر مانده به شب پنجم رحلت کرد و فات حضرت خواجیه در روز و شنبه
 و زمره صاحب آت الاشراف و شنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سنه شمس صد و سی و سه و در ایستای می میخ
 در زمان سلطان شمس الدین التمش و عمر شریف ایشان پنجاه سال و بقوله پنجاه و دو سال بر وایت هفتاد و چهار
 سال علی اختلاف الاقوال قبر شریف در دلی متصل جوش شمس است و در مناقب الایام سطر است که شیخ احمد
 شیخ محمد سپهران مغرب خواجیه بودند و از جمله خلفایش میرالدین جویانی و شیخ ضیاء الدین بوی و شیخ حسن دهلوی
 و سید خضر رومی انداختی و از عظم و اشهر خاندان ایشان حضرت خواجیه فرید الدین گنج شکر است نام ایشان سید
 ابن عزالدین محمود است سلطان و اصلا حق برهان فانیین ذات مطلق بودند و در طریق تصوف شان
 بزرگ و آنه سرگ داشتند جمیع شایع بر کمال عشق و عرفان و مجربیت و وجدان ایشان متفق اند و آن وقت که
 ریاضات شاد و تجرید و فقر و شوق ایشان کمی داشتند هیچ کس از این طائفه نمیرشد و در شرف کرامات
 و وجود و حال و بهت و شجاعت عظیم المثال بودند و جمیع علوم متجرب و محبوب ترین خلفای خواجیه قطب الدین
 اختیاراوشی کی انداختند خواجیه حسین الدین در باب ایشان فرموده بودند که بخیر از شما بسیار می عظیم البصیر کرده
 است که جز به بهت و اشتیاق ایشان نمیرازد و شمس است که عالم را منور سازد و هر عالم از شفاعت او شفاعت

خواهند یافت وفات حضرت شیخ فرید و زمره شنبه پنجم ماه محرم سنه ششصد و شصت و چار هجری بقول شخصیت نه
دبر و لیته نود و در زمان سلطان غیاث الدین بلبن دوا ده مدت عمر ایشان نود و پنج سال و بقول نود و سی سال
و قبری در قصبه اجودهن عرف پاک پین که از توابع ملتان است در حجره خاص واقع شد.

و کبر در العارفین شمس الواصلین کاسر اصنام لغیر و لغیرتیه
باصب خیام الوحدة والاحدیة مهبط تجلیات الشهود
محو کررة الوجود قطب الاقطاب معین الحق والهدى حسن
ابن اسید غیاث الدین حسن الحسینی الرضوی السجری

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان سجری بفتح سین و کسر با و بسکون الهم و را سجری
حضرت شاه ولی المدحش و ملوی در انتباه فی سلاسل اولیا و المدی فرایده نسبت بیستان بیستانی را
بر زبان عربی سجستانی و سجری گویند و این تعریب است و تقلید کرده اند شاه صاحب مجد و ابن خلکان ابن
ماکوله را و آنها تقلید کرده اند سجری را و همچنین است و محم البلدان و فی جامع الاصول منسوب الی السجری
السجستان و منه ابوداود السجستانی صاحب السنن و ابوسعید عثمان بن سعد الدارمی و ابن جابر عبد الاول
و جماعة از حفاظ المکافی القاموس و المصراح و در شرح فخر الحسن است که قال الشيخ عبد الغزیر الدهلوی فی بیستان
المحدثین فی ترجمه ابوداود و وقع لابن خلکان مع کمال علمه بالتأیخ و تصحیح الانساب فی هذه النسبة غلط قال نسبة
الی سجستان او سجستانیة قرية من قرى البصرة قال الشيخ تاج الدین السبکی بعد نقل هذه العبارة و هذا هم البصرة
و نسبة الی الاقليم المعروف ببلاد الهند انتهى و لفظ السبکی من سجستان الاقليم المعروف ببلاد الهند و علم ابن خلکان
نقل سجستان قرية من قرى البصرة قلت هذا عجیب منها فان عبارة ابن خلکان نیارایت من غیر واحد من
المتأخرون و کثیر و هو ان هذه نسبة الی سجستان الاقليم المشهور و قبل بل نسبة الی سجستان او سجستانیة قرية من قرى
البصرة و اما علم و نیز شاه صاحب می فرایند که آن منسوب است بسجستان خلاف قیاس انتهى و فی تهذیب اللسان

وبقال لابی دود بسجستانی و سنجری و سنجری سبجستان انتی و در مشترک یا قوت جموی ست که سبجستان کبیر سبجستان
 و جیم و سکون سبجستان بعد از ان سبجستان متناهی و قانیه و الدت و لون شهرست و میان خراسان و مکران و سبجستان
 و مکران انتی و این قول تفصیل این شهریه بیان حدود نوشته است و در باب ست که نسبت بسجستان سنجری
 کبیر سبجستان و سکون جیم و زلسه معجمه بر خلاف قیاس ست و سبجستانی نیز نسبت آمده انتی حضرت ایشان میر
 حضرت خواجه عثمان هارونی اند و در هندوستان سر حلقه چشتیان ولادت با سعادت وی بقصبه سبجری سال
 یا صد و سی و هفت و بقول شش صد و سی و در خراسان نشو و نما یافته ایشان از سادات صحیح النسب اند
 که بد و از ده واسطه بایر لومنین علی رضی میرند حال تفصیلی حضرت ایشان از ملا فیض چشتیه عموا و کتاب
 انیس الارواح ملفوظ حضرت خواجه عثمان هارونی که حضرت خواجه در دست و پشت مجلس جمیع کرده اند
 و تحفه الراغبین خصوصاً باید دریافت مدت عمر و در هفت سال و بقول یک صد و هفت سال و فاته
 روز و شنبه ششم رجب در سنه شش صد و سی و دو و بر ولایت روز و شنبه ششم رجب سنه شش صد و
 ست و هفت و بقول صاحب کلمات الصادقین دزد بعینه سی و سه و بر ولایت سوم ذی الحجه سال مذکور
 در زمان سلطان شمس الدین التمش واقع شده قول الی اصح ست و عرس ایشان در دیار هندوستان و ششم
 رجب می کنند و از آفتاب ملک هند تاریخ وفات وی بر می آید و قبر در دارالاسلام اجمیر شریف کجوه حال
 بوده و اجمیر شهرست پرفیض و پرنور متصل شهر لابی ست عظیم نام آن ساگر تالاب شده و وجه تسمیه جیم
 آنکه آجا رام راجه بود از راجه هاست هند و سی تاجه غزنین ملک داشت و نیز آجا آفتاب را گویند میرزا
 هند کوه را گویند و در تاریخ نامه هاست هند و نوشته اند که اول دیوار سه که بر سر کوه در هندوستان بنیاد نهاده
 زمین دیوار هاست که بالاسه کوه اجمیر ست و اول حوضی که بر روی زمین در ملک هند کافتند و چکر
 از اجمیر چای کرده که هندو آن نامی پرستند و در هر سال شش روز وقت تحویل عقرب جمع می شنبه
 و غسل می کنند و آنجا که از ایشان فاکل قیامت اند می گویند که قیامت از همین حوض شروع خواهد شد
 و آن حاجه آجا نام از همه هندو که این ملک است مشتت پیشتر بود و پتھور ایسترن آنها بود که سلطان مغالین
 بام نه باطن خواجه آن ملک از گرفت و شهر را گور آباد کرده پتھور است -

ذکر امام الهام قدوة الاولیاء العظام مقتدای اہل العرفان حجتہ الحق علی الخلق قطب الارشاد شیخ عثمان ہارونی

در خیر المجاہد حضرت حمید قلندر صاحب تفسیر الدین چراغ دہلی می نویسد کہ این مکہ ہرونی مست منسوب بہرون
قریبی و مسکن شیخ و در مکتوبات حضرت خواجہ بہت کہ تصبہ ہارون درواشی نیشاپور در ملک خراسان بہت حضرت
شاہ ولی اللہ محدث دہوی در انتباہ می فرماید کہ ظاہر نزد یک فقیر آنست کہ نام وطن حضرت خواجہ عثمان ہارون
ہست و ہارونی نسبت باوست بخلاف قیاس الدلائل الشان مرید حاجی شریف دہندی انہ قطب وقت
و یکجا کہ عصر ہند و صحبت بسیاری از اکابر بزرگان رسیدہ اند و از حضرت خواجہ معین الدین چشتی منقول است
کہ رونے شیخ عثمان در ایام سیاحت بجائے رسیدند کہ مسکن مغان بود آنجا آنشد کہ بود کہ رونے بہت ہوا
ہمیزہ و انجانی انداختند و آتش آن ہرگز نمی برد ازین معنی پدیدند کہ پستیدین این آتش چہ فائدہ دارد چہ اذی
نمی پرستند کہ آتش مخلوق اوست جو این اندک در کیش یا آتش را بسیار بزرگ دشمنند شیخ فرمودند کہ توانی دست رپا
خود را در آتش اندازی جواب داد کہ خاصیت آن سوختن است کہ قدرت باشد کہ نزدیک آن تو انداخت حضرت
شیخ طفلی کہ در کنار مغ بود گرفتند و بسم اللہ الرحمن الرحیم قلنا یا ناد الخ گفتہ در آتش انداخت و اجارست
دران ماندہ بر آید شیخ آسبہ برد رسیدہ بود از شاہدہ این کہ است جمیع مغان بر قدم شیخ سر نہادند و ہمہ لشہر
اسلام شہرت شدند آن پدر مع بسرا زہوا و لیائے روزگار شدند از حضرت خواجہ جو جگان نیز منقول است
می فرمودند کہ وقتے ہمراہ ہر دستگیر خود خواجہ عثمان ہارونی در سفر بودم رونے بکنار و جلد رسیدیم کہ دران وقت کشتی
حاضر نبود حضرت پیر فرمود چشم پیش کن فرمان بجا آوردم باز فرمود چشم بکشا و کشا و خود را و خواجہ خود را بکنار
آن سوت دیدم زمین بوس نمودم و ہم خواجہ معین الدین فرمودند کہ حضرت خواجہ عثمان می فرمودند کہ حق تعالی
را دوستان اند کہ اگر یک ساعت در دنیا از محبوب نمانند نابود گردند و نیز فرمودند کہ در ہر کہ این سخصامت بود
اود دست حق مست سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین
ذفات ایشان نشانزد ہم ماہ شوال دیر نیایے پنجم ماہ مذکور و قبر در مکتبہ مستحضر و مناقب الہیہ است کہ تاریخ ہجری

دو هفتدهم ماه شوال سنه ششصد و هفده هجری بوده و در اردو رحلت اعلی است نزد یک سال عمر داشت.

ذکر برهان الاولیاء حاجه الاصفیاء طائف کعبه اصفاء از روضه المصطفی منزه عن النقا لصل الذیاء الدنی حضرت حاجی شریف ندنی

در طبقات سبکی است که حاجی بلذت بحکم منسوب است لبوسه کسکه که حج کرده است زندنی بدو نون مشهور است و در سده الحیدر زندنی بغیر نون است و بی القاموس آن بلده است به بخارا و منه ثوب ندیخی و جیل بخار زندنه بلده آخری به بخارا و زندنه بلده بالروم انتهی حضرت ایشان خلیفه عظمی خواجه مودود حشیشی اند چهل سال در گمنامی و غیره صحرایان نمودند اکثر اوقات برگ و درختان می خوردند و از ریاض الطلعت خلق تفرد داشتند و چون فاته شدی صد برکت نماز سکنه ادا کرتی و گفته که فقره فاته طریقه انبیاء اولیاء است بیچاره حاجی را که آن عنایت شود در خود چگونگی و شکران بعد چنان نماید تا این خرقه ایشان که پوشیده است فردا میان درویشان شرمند و نگردد و حشر بمیان ایشان باید شخصی سلطان سنج را بخواب دید پرسید که خدای تعالی یا تو چه کردی گفت اولاً بشکران علیاً حکم کرد که مرا بدو پنج برادرین ایشان حکم رسید که فلان روز در جامع دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف ندنی دریا از برکت آن بسیار دیدم وفات می سوم حبس بود لیست و هم سنه ششصد و دوازده هجری واقع شده و مدت عمر شریف یکصد و بیست سال بود و قبر شریف در زندنه است در سفینه الاولیاء است که خواجه حاجی شریف مرید خواجه بنو و اند وفات ایشان در ششم حبس و در سیر الاقطاب است که مرقد منوره آنحضرت در شهر قنوج برکنار دریا متصل شهر جانب شمال واقع است اگر چه تشریف آوردن ایشان در هندوستان در بخارا ملت فرمودن اصلاً و مطلقاً از هیچ کتاب سیر و شایخ ثابت نیست لیکن اندران شهر و بزرگان شهر تمام دارند بسبب توافق همی صاحب سیر الاقطاب نمائند شایسته برداشتنه کذافی اقتباس الانوار.

ذکر اسوة اهل کشف و اشوق و آباء العرفان الوجود حضرت خواجه مودود حشیشی

منسوب به پیش کیم به مجید و سکون الشیخ المعجبه و فی آخره ما المثناة القوفانیة کذافی حاشیه النفاحات

لما عبد الغفور اللابری علیه جمه الدالبادی و آنچه در انباه است که مشهور بر السیة عوام مکرر جم است و ضبط کرده است
لما عبد الغفور لاری بفتح کاتب الحروف گوید که این در نسخه دستنویست و چشت و اندیک بلده ایست از بلاد
خراسان بناحیه هرات و درین زمان در ابوشافعی گویند شهرست بر دره کوه و منزل است از هرات و دیگر قریه
ایست باین اچه و ملتان در هندستان حضرت ایشان در سن هفت سالگی قرآن مجید حفظ نموده بافقین و سکینان
هم صحبت بوده جامه نوهر گزیده شنیدی وی را کشف قلوب و کشف قبور و کشف ارواح بسیار حاضر الوقت بود
کسی که بخندش آمدی احوال دلش یک یک زبان می آورد و بر سر کمری گذشت حالتش بیان می فرمود
چون بن بست و شش سالگی رسید والد ماجد ایشان خواجہ یوسف چشتی وفات فرمودند بموجب وصیت
په رقام مقام پدر گشتند در علم ظاهر و باطن بی نظیر وقت بودند و جماعت شایخ آن زمان حلقه گوش می بود از لقب
شریف می قطب الدین است و فاتش در غزه ماه رجب سنه الفصد و ست و هفت هجری در زمانه سلطان
معز الدین سجری واقع شده بچشت در جوار کبابه کرام خود آسوده اند مدت عمر شریف بود و هفت سال بود.

و کرم نخبین اسرار پروانه روی دلدار مستغرق بر صدای کن فیکون معبود
در زمره انی اعلم لا تعلمون خواجه ناصر الدین ابویوسف چشتی ابن محمد سمعان

خواهرزاده و مرید تربیت یافته خواجه محمد بن خواجہ احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او
پچل سال رسیده بود و بجهت خدمت برادر اراده تزویج داشتند و بطاعت عبادت حق مصروف بودند شب
خواجہ محمد بزرگوار خود خواجه ابوالاحمد را خواب دیدند که فرمود در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام
تحصیل علوم کرده و صالح است خواهر خود را با عقد کن خواجہ او را طلب داشته همشیره را با عقد کرد و خواجه
یوسف و چشتی از ایشان متولد شدند کرامات ظاهری و کمالات باهر داشت و علم اکمل و کل فضل در ذات با کائنات
آفریدگار آفریده خرقه فقر و ارادت از خال خود حجه الشیخ حضرت شیخ ابومحمد چشتی پوشیده داشت و عمر سکر و حیرت حال
غلبه کرده بود و گاه بودی که خادم آب وضو بردست ایشان بختی ایشان در آناس وضو غائب می شدند
و ساعتی در آن غیبت می ماندند و باز حاضر می شدند و وضو را با تمام می رسانیدند و وفات ایشان طریقه بیخبر

و بقولے سوم ماہ رجب سنہ چار صد و پنجاه و نہ ہجری رو داد و مدت عمر ایشان ہشتاد و چار سال بودہ و قبر ایشان در حشت است۔

ذکر مطلق از زمان در وصل دست ام خرم و شادان زیدۃ الواصلین
و عہدۃ الکاملین کو برکان حق و راستی شیخ ابو محمد ہشتی

ایشان خرقہ خلافت از دست پرنور و خواجه ابو احمد ہشتی دارند در سیمہ اطوار شائستہ و با نواع کرامات و صفات آراستہ ولی مادر زاد یوز شائستہ عظیم مرتبہ بلند داشتند لقب ایشان ناصر الدین است در سیر الاولیاء است کہ مادر و مایہ آنحضرت گفت وقتیکہ خواجه ابو محمد چار ماہ شد و کم سن بود صدائے کلمہ طیبہ بگوئیم افتادی بپدرش گفتن فرمود بشارت باد ترکہ فرزند سعادت مند و ولی از لطف تو بوجود خواہ آمد در سنہ پدرش شصت بود و دوسو سال نمود و گفت کہ السلام علیک یا ولی امید خلیفتی آوایند آمد از شکم کسی مغموم نکرد مادر ایشان گفت معلوم نیست کہ در شکم خنجر است یا سپر تو پنجین غیر مانی حضرت خواہ فرمود کہ اندک جل شاد بمن بشارت آوہ است و در لوح محفوظ نیز آوہ اندام کہ مرا فرزندش ولی مادر زاد خواہد آمد گویند کہ در غوہ سو منات ہمراہ محمود بسبک تلین بودند و بر برکت قدم مبارک ایشان سو منات فتح گشت ولادت ایشان در شب عاشورہ بود و عمر شریف ایشان ہفتاد سال افتاد در سنہ چار صد و ہست و یک ہجری تا پنج چارم ربیع الثانی و بقولے غرہ رجب سنہ چار صد و یازدہ ہجری و بقولے چار دہم ربیع الاول و مزار شریف در حشت و قصہ رفتن ایشان در سو منات در صفحات مسطور است۔

ذکر سراج الاتقیاتاج الاصفیا لسان
الغیب مقبول حضرت الاحد خواجه ابو احمد ہشتی

حضرت ایشان با نواع حالات و کمالات آراستہ و در فضاے انیت گم گشتہ و بیچ سرے از اسرار حق بیرون نہادہ و خرقہ فقر و ارادت از دست حضرت خواہ ابو اسحق پوئیدہ و در سیر الاقطاب می نویسد کہ ہجوم ابو احمد کہ لقب بہ عہدۃ الدین است نیر سلطان فرسنا فر کبر تار و را و سکو لوہہ بین حمل و وزن مفتوحہ فقا

در وقت یعنی نوزاد از خرقابے چشت و امیران ولایت بود وی قدس سره صحیح النسب از سادات جنتی
ست و نسب او بحسن منتهی میرسد۔

منقول است که روزی آنحضرت بدجله رسید و مفتاد و نه نفر همراه دشت گشتی موجود بودند و فرمود که بیا
هر چه خلق گیریم و اگر گوشتیم پس بچیان گردند و سلامت از دجله برگردند چنانکه پای کسی هم تر نشود در آن وقت
بست و چارتن کافران هم حاضر بودند همه مسلمان شدند و بچیان از آب گدازید و گردن شدند و از آنکام شیخ کامل شدند
فصل است که آنحضرت سی سال خواب نکند و هم سی سال از فضولش جز بابت وضو شست و گلاب آب سیر
نخور و چون سه و چهار فاقه شدی یکسایه از کمرش و شکله نموده و بعد هفت روز بطعام افطار کرد مدت
عمر شریف وی نوزده و پنج سال بود در زمان خلافت معتصم بالله که خلیفه هشتم از خلفای عباسیه است بتایخ سوم
ماه جمادی الثانی سنه و صد و شصت هجری و بقبرای ششم ماه رمضان المبارک سنه مذکور متولد شدند در زمان
خلافت ابو بکر عبدالکریم بن مطیع که بست و چارمی خلیفه بود از خلفای بنی عباس در کیم جمادی الاخری و بقبرای
و هم سال سه صد و پنجاه و پنج هجری وفات فرمود و از مبارک قصبه چشت کسی کرده از میراث است اربع است

**ذکر ملک المشایخ بالاتفاق است و ائمة الآفاق مقید است
الوقت بالاستحقاق حضرت خواجه ابو اسحق الشامی الحکیم**

منسوب بعلک پنج و تشدید کائنات نام موی است که او را عک بن عدنان بناسه مثلثه بن عبداللہ بن ازو
شاید این نسبت بسوی همین کس است و اما آنچه که صاحب صحاح عک بن عدنان برادر معدنون پنداشته آن
خطاست و شهره در شام و نسبت شیخ بسوی همین شهر بوده ایشان از کبار و مشایخ زمان و رؤسای اولیا
دوران خود بودند و در کثرت و کرامات آیت از آیات اللہ بودند و مبارک بالقیس صحبت می داشتند و لقب
شریفش شریف الدین است و خرقه فقر و ارادت از دست حضرت خواجه مشاء علودینوری پوشیدند و در لوطا
اشرفی است که در بموجب امر الهی بنیت بعیت از ملک شام در بغداد بنیت حضرت خواجه مشاء رسید
مرید شد حضرت خواجه پر سید که تمام داری گفت ابو اسحق شامی خواجه فرمود که از آنروز ترا ابو اسحق چنین خوانند

که خدای تعالی چشت از تو بپایست یا بند و هر که تو بپایند ارادت نماید و تا نیز تا قیامت چشتی خوانند پس از تربیت
 ابوالحسن چشتی اخذ کرد ارادت پوشانید و چشت فرستاد از آن روز خواجگان چشت پیدا شدند.

منقول است که چون آنحضرت وی اهل بنیادیدی فرمودی اقباب من کل المعاصی للمحظی و غیر
منقول است که آنحضرت هرگاه خواسته که جائی سفر کند در طایفه العین بانهجا رسیدی هر چند که آن مقام در
 بودی زود تر رفتی وفات دی در چهاردهم ماه ربیع الثانی سنه هجدهم میلادی است بقول صاحب خیریه
 و مرتبه منوره و در حاکم لغت عین و کاف مشهوره که بده ایست از بلاد شام گویند که از هنگام رحلت هر شریع انجی بزرگ
 از غیب بر سر از آن تا دم صبح روشن می ماند و از هیچ باد و غبار و ابر و باران آسیبی بدو نمی رسد آری
 اگر گیسوی سر را بگیرد چرخ مقبلان هرگز نمیرد

ذکر شمس الفقیر بدر العرفا ماتحی سوم لبشری حضرت خواجه ممشاد علوی بنوری

علوم بنیستین یافتند و او چنانکه ذکر است در خیر الحبال پس آنچه در انتباه است که آن کبر فکون پس آن دینیوی
 دیگر است چنانکه بعد از این خلکان گفته اند و این اثر کبر و ال همله نوشته و سمائی گوید لغت دال و این صحیح نیست قاره
 این خلکان در ملفوظ حضرت شاه عبدالعزیز میث دلموی مرقوم است که در سوال تحقیق همین لفظ شاه صاحب
 ارشاد فرموده اند که علوی بنوری کسب حسین و سکون لام و وقت داوود لغت دال همله و سکون یا یعنی بزرگ در عرب
 اکثر می گویند و هر که بزرگ می انگارند به بین القاب و از می دهند انتهی با جمله دینور شهر نسبت از شهر راجی لی
 قریب از بهمان و در بغداد نشو و نما یافته و هم شریفینا و خواجای علوی است و لقب می کریم الدین از بزرگان شایخ
 عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانگ آفاق و خرقه فقر و ارادت از دست خواجیه همیره بصری پوشیدند
 ایشان سی سال در مجاهده و ریاضت بسر بردند و بعد از هفت روز افطار کردی چنانچه بجهت دفع خشکی مهربان
 اند که آب خوردی و یک خرقه اغت کردی و این کتاب الحوون را اکثر کتب تواریخ چنان معلوم کرده که حضرت
 علوی بنوری همان ممشاد دینوری است و از پیران خود نیز چنین استماع دارد لیکن صاحب ملاحظه الاسرار
 علوی بنوری را جدا پیر حضرت خواجیه ابوالحسن شامی نوشته و ممشاد دینوری را بزرگ دیگر قرار داده و نزد فقیر

روایت صاحب نراقه الاسرار خالی از ضعف نیست و اسامی علم تحقیقه الحال -

منقول است که شخصی از آنحضرت پرسید که دل خود را چون می بینی گفت سی سال است که دل خودم گردن
از آنچه جمله صدیقان درین حالت دل خودم کرده و نیافته اند من چگونه با هم دهم گفتم که الله تعالی عارف الایمنه
داده است در هر که هرگاه در آن گروه اندام پذیر گرفته که چهل سال است که بهشت ابا هر چه که در دست برین عمر
می کنند گوشه چشم چهارم بدو داده ام و فاته ایشان در چهار دهم ماه محرم الحرام سنه و صد و نود و نه هجری قمری

ذکر سلیمان ملک لایزالی سر حلقه شاهان لایبالی فائز بکالات نفیست فخری خواجه همبیره البصری

بسیار روزن فعلیه بضم با فتح با سه موحد و سكون تحقیر و فتح راء مخلص است حضرت ایشان پیشوای علما
و اولیای وقت بودند و معرفت میان مشایخ کبار معروف و مشهور در جات رفیع مقامات عالی و شریفه و خرقه
فقرو اراست از دست حضرت خواجه جلالیه عمر شریف پوشیده بودند ایشان را ریاضات شاقه و کرات عالی بسیار
بوده است در تربیت مریدان دست قوی و قوی لیت تمام داشتند و از بس که در حفاظت اسرار این بود و ملقب
بایمن الدین گشتند و در راه اسرار است که حضرت خواجه صاحب خانواد بود مریدانش خود را بهیمنان می نامیدند
ایشان یکصد و بیست سال عمر داشتند و در هفتده سالگی دانشمند متبحر شدند و در چند سال حفظ کلام ربانی
نمودند چنانکه در نه دو ختم قرآن کرده و هیچگاه وضویش جز به وضو نداشت و اسی سال بزرگتر شغل
بود و مجاهده و ریاضت شاقه می نمود.

نقل است که وقتی آنحضرت می گریست می گفت که آلی همیره بیچاره غریب است اگر حساب اندی
پرسی طاقت ندارد که با حساب بر تو آسان کردم و آمرزیدم و تراد و شبت در آرام پس کار ایشان بجائی
نرسید که هر کس از در محبت و ارادت بخدمت بایرکت او رسید بخت بیخایت مشرف شده و توجیه باطن
هر چه خواست میسر شد در سیه الاقطاب می آرد که آنحضرت بعد پنج و شش روز از طاری کرد و چندان میگرد
که مردم گمان می بردند که بمباد اهلک شود تا که بعضی اوقات خون از چشم مبارکش می چکید و فاته ایشان

و شوال سنه د و صد و پنجاه و هفت بر و البته هیز و هم ماه شوال و مدت عمر یک صد و سبت سال و بر و البته
صد و سی سال بوده و قبرش در لعلیه در بصره است.

ذکر قری شاخار حدیث بلبل مرغزار حدیث مرست جام پاک معشیت حضرت خواجہ خدیفہ معشیت

ایشان از کبار مشائخ روزگار و پیشوای صاحب اسرار بودند و در زهد و زور و ترک و تقوی به نظیر وقت و در
علم سلوک تصانیف بسیار دارند و زن نمی داشتند و بعد از سه چهار روز و گاهی بعد از پنج و شش روز از افطار
می کردند و در آن وقت هم زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمودند و می فرمودند که غده های درویش ذکر است و هر کس
که شکم پر کرده بخورد خام است و عبدالمطین بخورد خام و خود پرست اگر چه او را مقصد اخوانه لیکن از صحبت او باید که خجسته
لقب ایشان سید الدین است خرقه فقر و ارادت از سلطان ابراهیم بن ادهم پوشیده و هر شنبه و اما سبته
که خواجہ ابراهیم از حضرت خضر داماد محمد باقر خواجہ فضیل بن عیاض یافته بودند در آخر حیات تمامی بوی داده
خلیفه و جانشین خود گردانیده از وی تا حال همان امانت بطریق سلک صحیح در سلسله چشتیه معمول است
و سبب ارادت او خواجہ ابراهیم در کتب معتبره چنان است که روزی حضرت پیش می آمد و گفت که اگر از برای
باید صحبت ابراهیم بن ادهم اختیار کن این سخن درویش مؤثر آمد پیش خواجہ ابراهیم آمد سر بر زمین نهاد حضرت
خواجہ تواضع بیا کرد و بر خاست و در کنار گرفت و فرمود که خاطر جمع دار بعد چند روز کار تو می کشاید پس
خواجہ خدیفہ مرید شده گوشه گرفت و بخت مشغول شد حضرت ایشان در سن شانزده سال عالم علم لدنی گشتند
و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت مرتب ساخته و همیشه پلاس پوشید می و خلوت گزینی دائم البکا
بود و افلاک می پرسید یا خواجہ اگر کینه دلی چیست فرمود از آنی است که نمی دانم که در کدام فرقہ ام فرمود فی الخلق
و فی حق فی السعیر فرموده است شخصی گفت چون این نمیدانی که در کدام فرقہ هستی پس بیت
جرامی کنی حضرت خواجہ لغوه زده بهوش گردید چون بهوش آمد با لفت آواز داد چنانکه همه حاضران شنیدند
که ای بند یف من ترا دوست دارم و برگزیده ام و برادر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در بیت آرام

در آن مجلس سبّ و کس از کفار اسلام قبول کردند۔

نقل بہت کہ قریب ہفتاد سال از سجادہ پائے مبارک آنحضرت برخاستہ بود و حاجیان ہر سال آمدنی
کہ حضرت خواجہ را در بیت المقدس دیدہ ام و حضرت خواجہ در سفر و حضر ہمیشہ با سلطان ابراہیم می بودند
و جمیع مشایخ وقت را دیدہ بودند کہ کلمات و حواری ایشان بسیار اندام عبدالمقدوسی در روضۃ الریاضین اکثر
حکایات احوال کمالات ایشان ذکر کردہ اند و قات ایشان چارہم شوال و بقولے بہت و چارم سند و صد
و پنجاہ و دو ہجری است و بقولے سند و صد و ہفتاد و شش و مئیش بقیم و سکون را و فتح عین صنعی
است از ذیحی و دمشق و در انتباہ ست کہ مہر شین شہر بہت از قالیع شام۔

ذکر سلطان التارکین بہان الاولیٰین حضرت

خواجہ ابراہیم بن ادہم بن سلیمان بن منصور

کنیت ایشان ابی اسحق بہت کما فی التفات و فی التہذیب و مختصر ادہم بن منصور بن یزید بن جابر و قال
الحافظ ابو عبد اللہ بن مندہ جابر بن ثعلبہ بن سعد بن حلام بن غزیز بن اسامہ بن ربیعہ بن ضبیعہ بن عجل بن
الحکم نسبہ ابراہیم بن یعقوب بن محمد بن کناستہ از اناس ماوکیہ الخ اندر خرقہ تکلفات از دست فضیل بن عیاض
یافتہ و آنچه کہ بر زبان عوام مشہور است کہ ایشان را اولاد حضرت عمر فاروق از این امر غیر معقول است صلی نہ از سبب
ترک او سلطنت اطرق بسیار اندر تذکرۃ الاولیاء و التفات و لطائف اشرفی باختلاف مذکور اند کہ خواجہ اسحاق بنگر
بخمال الوالت اینجا نوشتہ نشدہ باجمہ حضرت ابراہیم در آخر از نظر مردمان نہان شدہ معلوم نیست کہ قبر ایشان
کجاست بعضی در بغداد بر پہلوے امام احمد بن حنبل کہ گویند بعضی در شام آنجا کہ قبر لوطیہ غیر بہت و تفات گوید
کہ دفاتش در شام در سنہ یکصد و شصت و یک برایشہ و صد و ہشتاد و بر ولایت در سنہ یکصد و شصت و دو
ہجری و بقولے در سنہ یکصد و شصت و شش ہجری و بر ولایت غزہ باہ شوال و نزد بعضی ششم جمادی الاولی
در زمان خلافت ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ و افقی کہ خلیفہ سوم بود از بنی عباس واقع شد و بقول صاحب سیر
الاعقاب بہت ششم جمادی الاولی سنہ دو صد و ہشتاد ہجری۔

ذكر حجة اهل زمانه فيما قاله المنة او انه قدوة اهل الرواية والذاتية
 فرد زمانه في العبادات كما ذكر الذهبى ثم اسير على قطب دائرة الولاية
 صاحب الجود والكرم الفياض ابى على الفضيل بن عياض

كبر العين كاني جامع الاصول وغيره بن سعد بن شبروني ثقات ابن جهم عياض بن منصور القمي ثم البرقي
 الخراساني المروزي الكوفي ثم الكلي وقد اورد مناقبه خلق منهم ابن الجوزي في مجلد جود ويريحى منسوب است به يريح ابن
 حنبل بن مالك البصري من تميم منهم بن نورية الصحابي وكنيت ايشان ابو علي است والوفيل بن نير گفته اند
 واهل اركوخانده بعضه گفته اند خراسان از ناحيه مرو برخي بر آنكه تولد ايشان در سمرقند است و نشود نمايه بارود
 از كس برين كنجاري الاصل اند و مرید و تليفه خواجه عبد الواحد بن زيد وفات ايشان در سوم ربيع الاول و ستمائة
 در راه محرم سنه يك صد و هشتاد و هفت هجری و مرقد او نزد يك بيت الاحرام است در حنبلت المعلى قريب و ضلعه حضرت
 خديجه الكبرى و ابن معين بن المديني و ابو عبید و ابن نير البخاري و ابن سعد گویند كه مات بكنه سنه سبع و ثمانين ا د
 بعضهم في اول المحرم و حكايه است از هشام بن عمار گفت و قايقت ان حضرت روز عاشوره كه اني تهذيب الكمال مور
 طبقات شعرا في سنه كه در محرم شريف در راه محرم وفات يافت و دفن كرده شد به پهلوي ابن عيينه و در ترجمه ابن عيينه
 است كه دفن كرده شد در باب معلى به پهلوي الفضيل بن عياض ابو القاسم قشيري و يا معى اندر خضكه بودن وفات
 ايشان در محرم بمكان كتب حتى كه در طبقات بهر وي سطوره است و همچنين است در سير الاوليا و نفحات اين قدر كفائت اورد
 زياره اگر حال ايشان خواهي در كتب سير و ملا فينا نظر كن -

ذكر الفائز بكاشفات توحيد الوجود مصداق تحسبهم ايقاظا و هم
 رقد صاحب التحييد والتفريد خواجه عبد الواحد بن زيد البصري

حضرت ايشان از اعاظم خلفاء حضرت خواجه حسن بصرى بودند و اندواز دست حضرت خواجه كيل بن زياد

نیز خرقه خلافت پوشیده مکالات و خوارق عادات بسیار داشت در ریاضات و مجاہدات و در ترک و تجرید و ذوق شوق
و عشق در عین خود نظیری نداشت و همیشه صائم می بود و بعد از سه روز افطاری می کرد و زیاده از سه لقمه نمی خورد و
اکثر می گریست تحصیل علوم از خدمت حضرت علی مرتضیٰ نموده و از حضرت امام حسن نیز و همیشه از خلایق
متفرق بودی و با کسی نیا میخفت و لیکن بر سر زیارت مردان خدا از راه دور میرفتی و ملاقات کردی و هر کرا
بدینی در سلام سبقت نمودی و دینار بدست نگرفتی و میفرمود که حاشا و کلا درویش نیار بدست گیر و از دست
پیران شرمند شود درویش تهیدست و تهی شکم و تهی کیسه می باید و اگر چنین نباشد مبتدی و کم همت است
و در جماعت درویشان نباید شود و قتی که حضرت خواجہ حسن بصری قدس سره ارادت آورد و مجد گشت از علایق
پویند بگست از جنس نقد و متاع و عقارب و ضیاع آنچه داشت همه را بدرویشان ایشاد کرد و باز هیچ چیز از
متاع دنیوی دست نبالوده است و بهفتم ماه صفر سنه یک صد و هفتاد و هفت و بروایت هفتاد و شش
هجری در بصره وفات یافت.

ذکر رئیس التابعین امام العارفین مصدر جمیع السلاسل بانهاجا المذکورة مظہر فیض الابدی سیدی خواجہ حسن البصری

نام ایشان ابوعلی الحسین بن الحسن بصری است ایشان گوهر فروش بوده اند ازین جهت حسن لولوی نیز می گفتند
و بعضی گویند که از غایت حسن و جمال ظاہری مخاطب بخطاب حسن لولوی گردید کینیت ایشان ابو سعید الخدری
است از کبار تابعین از صدوسی کس از اصحاب دیده اند از ایشان از مولی ام سلمه بود.

نقل است که از ایشان سوال کرد که مسلمانان چه می گفتند گفت مسلمانان در کتاب مسلمانان
در کور دیگر پرسیدند که ای شیخ دلہا سے اخفتہ است سخن تو در ان اثر نمی کند چه کنیم فرمودند کہ کاشکے خفتہ بودی
کہ چون او را بیدار کنی و بجنبانی بیدار شود دلہا سے شامدہ اند کہ ہر چہ بجنبانند بیدار نشوند ولادت ایشان
در سال ہست و یک ہجری قبل ایشان در بصرہ کہ سابق آباد بود نزد یک بصرہ کہ الحال آباد است واقع شد و در
سناقب الاولیاست کہ چون مادر ایشان بکاسے مشغول می بود ایشان می گریستند حضرت ام سلمہ پستان خود

و در دانش می نمود و شیوه نازل می شد حسن می مکیدام سلمه دعا کرد که . بنا بر آن امام صوفیان
 گفت کرامات و مقامات بسیار و فضائل بسیار از انصاری و پیغمبر نفوذ می و در اتباع سنت بجان کوشیدی
 و جذب تلوپ جدی داشت که اگر فاضلی یا فاجری در محفل وی حاضر شد بی تأنب گشتی چهارم محرم و بقوله پنجم
 و بقوله ششم رجب سنه یکست و ده و بقوله یازده و وفات یافت قال با فظا المزی فی ترجمه ابن سیرین قال
 انما دین زیدیات احسن فی اول یوم من الحزب من عشر وائمه و صلیت علیه و ابن خلکان گوید که تو فی اول
 سنه رجب من عشر وائمه و کانت بخار من مشهوره و حمید الطویل گوید تو فی احسن عشیة خمس الی آخر القصة
 و قیل تو فی رجب الطهر من شهر رجب و عمر شریف بنشاند و ده سال باقی حال را کتب دیگر مع مال و اهل
 و دینی است و ذکر حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی و حضرت رسالت پنا و صلی الله علیه و سلم چون در سلسله قلندریه
 گذشته است لهذا اینجا حاجت گزینیان کردن نیست -

سلسله عالیہ سهروردیہ

یاد حضرت شیخ قطب الدین بنیاد قلندریه جو پوری را اجازت این سلسله از حضرت شیخ شمس الدین بیهمن
 ظفر آبادی بطریق ابرار رسیده چنانکه قصه آن تفصیل در کتاب سدا ی اصول المقصود مطلق است و ذکر آن حضرت
 که حضرت بنیاد قلندریه را از بالا گذشت ای حال تذکره حضرت مابعد قلندریه صاحب کرده می شود -

و کشف الطریقه فی آوانه مصدر الفیوض الالهیه فی زمانه منظر انوار
 اعلی و انجفی حضرت شمس الحق والدین عرف بدھن ظفر آبادی

ایشان خلف رشید حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح سکین ابن حضرت مخدوم حاجی صدر الدین چراغ هند
 ظفر آبادی بودند ولادت ایشان در سال هجرت صد و هفتاد و چهار هجری است ذات بابر کاتش منظر انوار تجلیات
 و واقعات اسرار الہیات بود و از او متقی و عاشق از عشق آسمانی روز شب بجز تعلیم تلقین باطنی کاری نگرفت
 قصه ولادت ایشان چنین منقول است که حسب نامه حضرت مخدوم چراغ هند جد ایشان عمل را یافت سه روز

در ولادت آنی مانده بود که جدش حضرت مخدوم در حجره نشسته بالمش بند فرمود چون ایشان پیدا شدند دو سه روز
 مزید گذشت و فتح الباب حیره نشد مردمان و خادمان منتشر شدند و آخر کار در حجره شکسته اندر رفتند دیدند که حضرت
 مخدوم سرسجده نهاده جان بجان آفرین سپرد کرده اند و بر طاق حجره یک پاره کاغذ یافتند که بران این مصرع نوشته
 قلم خاص حضرت مخدوم بود ع طلوع شمس مغایب چراغ است بدینچه نام ایشان شمس الحق الدین
 نهاده شده گویند که ولی مادر زاد و طاهر که در مقامات لاهوت و جبروت و قیامت پیدا شده بودند این ششم و زوالات
 بسال هفت صد و هفتاد و چهار هجری شمس شجعت و بر گریه و تاج سجده ای حضرت مخدوم چراغ هندی بر سرش
 نهاده شد و بنحو اسباب حضرت مخدوم چراغ هندی بیعت و بیسی نموده خلافت یافت و دانش بخت اندر حرم حضرت
 حضرت مخدوم چراغ هندی ملحق از قدیم پدر خویش بجانب غیب بگشاید ثانی ست سال وفاتش بدیانت فرسید
 عمرش از یک صد سال تجاوز بود.

ذکر شرف الاسلام و المسلمین نجیب العلماء و المتصوفین حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح مسکین ظفر آبادی

ایشان عالم علوم صوری و معنوی شیخ قریشی اسدی و خلف رشید حضرت مخدوم صدر الدین حاجی امان
 بودند پدر بزرگوارش بمناجعت نام پیروز و مونسوم نموده در جمیع علوم عقلی و نقلی تبحر تام داشتند بعد تکمیل
 علوم چندین در درین و در ریس اشتغال ورزیده بودند که یکایک دست ایشانند و بهجت ارادت بخیر مت
 والد ماجد خود گردیدند و مصداق استقامت گسترده بجا بهت نفس کوشیدند چندین سال بر همین منوال گذشت
 آخر کار در وصول و ایصال سبب منزل سعادت و حقایق شائسته عظیم یافتند و مساکل فقهیه مستحضر شدند و کمال
 تصوف و وحدت الوجود را بحد درستان تحقیق انکاشتند اکثر عوارق عادات از ایشان بطور رسید
 تازیدند یک ساعت غفلت نور زید تمام با خلق بیگانه و با حق بیگانه ماندند وفات ایشان بتاریخ نهم
 محرم الحرام سال هفتصد و نود و شش هجری است قبرش بخت اندر گنبد مقبره بابر حضرت مخدوم چراغ هندی
 پدر خود بجانب راست در ظفر آباد است.

و ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد ذوالسنيض الابدی حضرت
مخدوم شیخ صدرالدین الحاجی ظفر آبادی ملقب به چراغ هندی

ایشان شیخ قرشی از نسب آباء ب حضرت خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ و اما فی سلسلہ حضرت شیخ بہا الدین
ذکر الملتانی می پریند دست ولادت ایشان هفت صد و پنج ہجری است ایشان از اعاظم خلفاء برادر خاں زاد
حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود بعد حصول خرقہ خلافت از
پیر روشن ضمیر خویش بولایت ظفر آباد ماسور شد در چون در و اکثر جاہات مقام چاہ گاہ ایشان موجود است ایشان
شیرینی معرفت وید از میدان طریقت بود در آخر حالت جذب استغراق بیشتر طاری شد و بجز ہنگام ادا
نمازیہ کوچک خبری از خویش و دیگران نہ داشت علاوہ فضائل علوم صوری و معنوی حافظ کلام الہی بود و ہفت بار
سناحک حج را پیادہ پا ادا ساختند و ہوارہ جامہ سیاہ می پوشیدند باین وجہ بجای البحرین شهرت داشتند
قصد طاریہ ایشان کہ با مخدوم اشرف جہانگیر سنائی واقع شد مشہور است وفات بتاریخ ہشتم ذی القعدہ
سال ہفت صد و ہفتاد و چار ہجری و بقول ہفت و نود ہجری است اما بقول صاحب خزینۃ الاصفیاء
سال ہفت صد و ہفتاد و چار ہجری است مدارش در ظفر آباد بمجاہ شیخوارہ اند حریم پختہ واقع است صاحب کج فضا
می نویسند کہ مدارش در روز حاجت رولہ خلایق آن یار است بر وزعید قریان خلایق بر مرقش جمع آمد بگرد
روضہ اوی کردند و از غایت اعتقاد ارکان حج بجای آمدند رحمۃ اللہ علیہ تہی۔

و ذکر شیخ المشائخ و تدوۃ ارباب الطریق زبدۃ اصحاب التحقيق
حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابوالفتح السہروردی الملتانی

کنیت ایشان ابوالفتح و لقب فضل امہ خلعت و خلیفہ و مرید رشید پدرویش شیخ صدرالدین محمد بن شیخ
بہا الدین ذکر الملتانی اند پجاہ دو و سالی بر سجادہ پرورد شد ششہ بار شادطالبان قیام داشتند صاحب
مخدوم ظاہر و باطن و کثرت و کرامات بودند۔

نقل است که در روزی حضرت شیخ بہار الدین ذکر اہل ملتانی بر چارپائی تکبیر دہشتہ دستار مبارک پائی
 پانک نامادہ بود شیخ صدر الدین بن شیب فرزند وراثت ادب شستہ و شیخ رکن الدین بہر چار سال
 باز دہائے چارپائی گرفتہ می گشت و بازی مشغول بود ناگاہ بمقتضای عالم طفولیت دستار جید بزرگواران
 پای چارپائی برداشتہ بر سر نهاد شیخ صدر الدین بوقوع این حال بانگ زد و گفت با ادب باش حضرت شیخ بزرگ
 فرمود کہ منغش کن کہ ہذا دستار است و این دستار بوسے عطا کردیم چنانچہ آن دستار از ہمان روز عند فی
 ہماوند بعد وفات پدر عالی قدر چون شیخ رکن الدین بر سجادہ نشین شستہ دست ہمان دستار بر سر نهاد
 و خرقہ رعالیہ کہ بجد احمدی از پیشکاہ شیخ الشیوخ عطا شدہ بود در بر کرد و رفتی افزائے سجادہ عالیہ گشت
 ذات بابر کا تش در یائے بود از فیض آبی ہر کس بہر حاجتہ کہ بخدمت مے آئیے دامن خود پُر از گہم ہر راہ
 یافتہ چنانچہ خلق اورا قبایہ حاجات می گفتند در لطائف اشرفی است کہ ولادت ایشان در یوم جمعہ سنہ
 شش صد و چہل و ہفت و دہت سجادہ نشینی بعد از پدر خود پنجاہ و دو سال انتہی دفات ایشان بتاریخ نیم
 جمادی الاولی و بقول بعضے شانزدہم رجب المرجب سال ہفت صد و سی و پنج روز پنجشنبہ و دامت
 عمر شریف و شستہ سال و قبر ایشان نیز در ملتان متصل قبر پدر و جد خود است۔

ذکر فرید الدہر و حید العصر قطب الوقت حضرت شیخ صدر الدین عارف بن حضرت شیخ بہار الدین فی کربلا ملتانی

ایشان خلف بشید و خلیفہ و صاحب سجادہ پدر خود حضرت شیخ بہار الدین ذکر اہل ملتانی اندکیت ایشان
 ابو المعانی است جامع بود میان علوم ظاہری و باطنی کمالات صورتی و معنوی و سخاوت و شجاعت و
 حلم و خلق نیک مقتدای زمانہ بود شیخ صدر الدین عارف مشہور گشت در ملتان بجا افتادہ و الہیز رگوار خود
 تا ہیشودہ سال بر مسند ارشاد و تربیت شستہ بیایے و لیاد رسالت ایشان مسلک گردیدہ بسیار
 طالبان و مریدان را بدربار جمعیل رسانید حضرت ایشان را وصایای مفیدہ اندک کہ انہا را یکے از مریدان ایشان
 خواجہ ضیاء الدین در ملفوظات ایشان کہ کنوز القوائد نام دارد جمع کردہ است اکثر وصایای ایشان حضرت

شیخ عبدالحق محدث دہلوی و انجاء الاخیار نقل کرده اند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند صاحب تاریخ فرشت
هم و تاریخ مذکور احوال ایشان بوضاحت نوشته است ولادت وی در شب جمعه سکه شش صد و یازده و هجری قمری
و سال وفات ایشان بتاریخ نیست و سوم ذی الحجه روز شنبه سال شش صد و هشتاد و چار هجری بود و در
تاریخ فرشته سنه هجرت صد و هشتاد و شش نوشته قبر ایشان در ملتان نزد قبر پدر بزرگوار ایشان است

ذکر العارف بالله رب العالمین حضرت شیخ الاسلام خواجه بہاء الدین ابو محمد ذکر یاملتانی القشری لاسدی

خليفة شيخ الشيوخ شهاب الدين السهروردی ایشان از عظمای مشایخ سهروردیه و اکابر ابویاسی هستند
صاحب کرامات ظاہر و مقامات باہر و برکات شامہ بودند کینست ایشان ابو محمد ابو البرکات است نام پدر ایشان
وجیه الدین بن کمال الدین علی شاہ قشری و باہل از ملتان اند و علوم ظاہر و باطن وفقہ و حدیث و اصول فروع
عالم بود و قطب غوث وقت و در عہد خویش بی نظیر و زکا بود و در حقیقت مذہب لودہ اند تحصیل علوم ظاہر
و تکمیل آن کردہ بعد از آنکہ مدت پانزدہ سال بدرس و افتادہ علوم مشغول بودہ و ہر روز ہفتاد تن از علما
و فضلا استفادہ می کردند و در وقت مراجعت از سفر بغداد رسیدہ شیخ الشیوخ را دریافتہ
میدشدند و بخصت حضرت مرشد ملتان آسہ متوطن شدہ بارشاد طالبان مشغول شدہ خلق بسیار
یہ ملت ایشان بہدایت سید میر سینی سادات صاحب نزہۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لعات
بلازمت اورسیدہ و تربیت یافتہ اند اگر نیکو میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہا مونس و عظیم بود سالہا باہم
بودند و بنین نیز گویند کہ ہر خالیک دیگر بودہ ولادت ایشان در شب جمعه شب قدر یاہ رمضان المبارک
در سال پانصد و شصت و شش ہجری و بقولے پانصد و ہفتاد و ہشت در قلعہ کوٹ و وفات
روز پنجشنبہ بعد از ادا نماز ظہر بوقت ماہ صفر و بقولے ہفت و دہم صفر سیمہ شش صد و
شصت و شش ہجری بودہ مدت عمر یک صد سال و قبر ایشان در ملتان است
بجھارت دیم

ذکر شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی

گنیت ایشان ابو حفص و نام عربی البکری السهروردی از اولاد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه ایشان
مرید علم خود حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی اند و ولادت بحدایت ایشان در ماه رجب سنه
پانصد و سی و نه و وفات در غره محرم سال شش صد و سی و دو و هجری است و قبر ایشان در بغداد است
در اون شهر باقی دیگر احوال ایشان بالا گذشت.

ذکر شیخ الاعظم و القطب الاکرم شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب السهروردی

نام ایشان عبدالقاهر است و لقب ضیاء الدین نسب ایشان به وازده واسطه بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه میرسد نسبت ارادت ایشان به و جانب است یکی شیخ احمد غزالی و دیگر شیخ وحید الدین
عم غزالی و در جمیع علوم کامل بودند تصنیفات بسیار دارند و صحبت حضرت قطب بانی سیدی شیخ عبدالقادر
جیلانی رفته مشرف گشته بشرف ارادت و خلافت معزز شدند در وقت خود امام شریعت و یگانه حقیقت بودند
وفات ایشان در شب شنبه وازدهم جمادی الاخری سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبرش در بغداد است

ذکر العارف بالله الفاضل بحکالات سهردی

شیخ و حبیب الدین ابو حفص السهروردی

ایشان از اجلا مشائخ و اعظم اولیای صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بودند نسبت ارادت
ایشان به و طرف است و از هر دو طرف سید الطائفه حضرت جنید بغدادی میرسد یکی از شیخ عموی به مشاء
و نیز یکی از ایشان بحضرت سید الطائفه و دیگر از انخی فرج زنجانی بحضرت ردیم و از او شان بحضرت ابوالفتح
جنید بغدادی و ایشان پیر شیخ ابوالنجیب سهروردی اند و وفات ایشان در سال پانصد و شصت و سه
هجری است و قبر در بغداد است.

ذکر مصدر فیوض الربانیه و مخزن انوار الالهیة شیخ محمد بن عبد الله المعروف بعمویہ

بفتح العین المهملة و تشدید المیم المضمومة و سکون الواو و فتح الیاء المثناة من تحتها کذا فی تاریخ ابن خلکان و صفا
بفتح الهمزة و فوقیه افزوده و در جامع الاصول بتحقیق راهبویه است کہ بفتح و او فتح و او سکون یا در کسر یا آخر
او در تاریخ ابن خلکان بسکون هر دو بار نیز وارد است کہ راهبویه بضم ما و سکون او و فتح یا و در سیبویه بفتح یا و او سکون
سکون یا و بعد آنها و این لغت فارسی است معنی آن در عربی را کلمه افتاح را گویند و لفظ اخر این مثل لفظیہ و غیره
و غیر آن و عموی گویند سیبویه بضم یا و سکون او و فتح یا و زیر که پیش عرب وقوع وید و آخر کلمه کرده است
چرا کہ این بر سه تدریجی باشد و در دستویه ابن مالک و کتاب الاعمال نوشته است بفتح و ال در او و او قال
علی الشیر المسی فی حاشیة المرامب فی ابن مردویه بفتح المیم و حکلی ابن لفظه کسر ما عن بعض الاصحاب استین
ساکنة و الدال المهملة مضمومة و الواو ساکنه و المثناة مفتوحة علیها یا کتاب الحروف گویند یکم چنین است در معنی
شرح بخاری در آخر کتاب النکاح باب الحکمة نام پدر شیخ عمویہ عبد الله است از اجله مشایخ زمانه خویش بود و پدر شیخ احمد
اسود دینوری مانند در وقت خود و فرزند و گمانه و استاد را از بسیاری خلق را با ارادت خود داده و بکسی رسانید و فائز
ایشان در سنه صد و هفتاد و سه هجری روداد.

ذکر شیخ نسل الوقت مقبول باب الاحد شیخ احمد اسود دینوری

نام پدر ایشان محمد است لیکن صاحب فینة الاولیاء عطا نوشته اصل ایشان از دینور است شیخی بود بغایت
بزرگ و عالم بعلوم ظاهری و باطنی و در وقت خود مرشد کمال عالم نال عابدان و متقی و صائم دائم صحبت
اول دنیا متغیر بود و از کبار مریدان حضرت فخر مشاد دینوری ناند و صولے اذان از دیگر مشایخ عظام نیز فائز
اند و فائز و فائز ایشان در راه نوی آنچه سال صد و شصت و هفت هجری و مقبول صاحب نفعات الناس
در سال صد و هفت و هشت هجری است باقی حال دیگر بزرگان از حضرت مشاد دینوری تا حضرت جنید

بغدادی بالاگذشت.

سلسله سیفویه

بدانکه این سلسله منسوب بحضرت طیفور شامی عزت بایزید بسطامی است و اجازت این سلسله حضرت سید خضر موسی
قلندر را از حضرت میر جمال مجرد ساوجب خلیفه حضرت طیفور شامی رسیده و او نشان را از امام جعفر صادق رضی الله
عنه پس این سلسله از بزرگان مجرب میر جمال مجرد ساوجب حضرت طیفور شامی همه آنکه ذکر آنها پیشتر شده اند حضرت
ذکر میر جمال مجرد ساوجب کرده این سلسله را ختم می کنم ذکر حضرت طیفور شامی در سلسله اعلیٰ نقشبندی خواهد آمد لهذا
در اینجا مکرر ننوشتم که خالی از طوالت کلام نیست.

ذکر سادات الامجاد الاعالیٰ میر جمال مجرد ساوجب

بدانکه ساوجب منسوب است بساده که دیه است نزد یک پیر آوده و آن را ایانیز گویند از متعلقات طوس و از
همانجا بود شاعر مشهور سلمان ساوجب ایشان در ابتدا مفتی شهر در مصر بودند مصریان ایشان اکتبا خوانند
روان می گفتند هر که افتولے مشکل پیش می آمد از ایشان می پرسید ایشان بے آنکه رجوع بکتاب کنند جواب
شان می دادند و در نهی حالتی رود که تجربه کرده در لیش را با خود دانسته بتراشید و در مغاک پنهان شد
و چشم آسان داشته بهوت و از پرشست چون این خبر شیوع گرفت دانشمندی فرمود تا از بزرگان خاخره
و دانش رنجینه دوسه هیچ ازین حال بزرگشت گوئی آب سرد بود که در دهانش فرو رفت فضلا وقت بعوت
برو رفتند و گفتند که در لیش تراشیدن خلاف شرع نموده سرد خرقه فرو برد و با محاسن سفید بر آورد آنکه عروت
آورد و بد با عقدا و معذرت برگشتند و مراد المردین مرقوم است که در بعضی رسائل مسطور است که سید جمال الدین
مجرد ساوجب در سنه شش صد و چار بر صدر حیات بودند و خلیفه حضرت خواجا ابوبزید بسطامی انداختی اگر زیاده
خواهی در کتاب مراد المردین سیر العارفین و کرات الاولیا و خیر الیاس نظر کن مقبول ایشان در قصبه نائن
است که میان یزد و اردستان واقع است. سال دوا بیخ ولادت و وفات بنظر نیامده.

سلسله دوسیه

پایان این سلسله منسوب است بشیخ ابوالنجیب فردوسی و فردوسی منسوب لغیر دوس آن منضمی است نزد یک
پیشو متصل بحلب اجازت این سلسله حضرت شاه قطب الدین میاد دل قلندر از حضرت شیخ حسین
بن معزی رسیده.

ذکر شیخ الاسلام و مسلمین عمده ارباب السلوک و یقین واقف اسرار الاهی حضرت شیخ حسین بن معزی سلمی

مرید و خلیفه علم خود شیخ مظفر اندام از ادب کلام و چنان معلم می شود که ارادت بشیخ شرف الدین عیسی میری داشت
و تربیت مخالفت ارشاد از شیخ مظفر علم خود یافته و اهل حال در دلی بتعلیم و تعلم اشتغال داشت بعد از جاذبه
عنایت الاهی که باعث بر سلوک طریق فقرست سفر حجاز کرده به مدینه الطیبه رسید بعد از دریافت این سعادت بطن
اصلی خود توجه فرمود و لقب ایشان از حضرت شاه دارمندی توحید است چنانچه گویند که چون شیخ حسین بن طرن
به مادر خود رسید و بسیار آن بود که شیخ شرف الدین کتاب عوارض و انصاف خوانانیده بود که وفات یافت
شیخ حسین فایست مشطاب شد حضرت شرف الدین حشیم باز کرده گفتند که بنا بر جمع دار بعد از چند شیخ
بیع الدین مادر خود خوانند آمد تو آنجا رفته کتاب تمام کرده گیر و ترا بر کات بیشتر حاصل خواهد شد لقمه ایشان
پیش شاه دارمندی رسیده انصاف کتاب تمام کردند و خلافت و لقب سمن ر توحید یافتند و از حضرت شاه
شرف الدین لقب توحید یافتند ایشان را امکا تیب القه اند که آنها را حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی
در اخبار الاخیار نقل کرده و از روی دربار است تاریخ و سنه وفاتش بدریافت نرسیده.

ذکر شیخ اکامل المکمل و الامام الفضل اکمل کاشف

نیکان در کتاب اوله و اولاد و وفات ایشان چنین در یافت شد سنه ولادت هجری و وفات است و در
ذی الحجه سنه هجری و در توحید و یا نوزده سال و اصداعلم

الرموز السري حضرت شیخ مظفر بن شمس السبلی

مرید و خلیفہ شیخ شرف الدین یحییٰ منیری است بغایت درجہ مقبول و محبوب پیروی بود و چنانچہ حضرت شیخ ایشا
برادر مکتوبات خود امام مظفر می نوشت آورده اند کہ حضرت ایشان مدت بہت پنج سال از واقعات حال
و معاملات خود بخدمت شیخ عراقی فرستاد و شیخ آن را جوابات می نوشت و ذیل بعض مکتوبات بطورست
کہ مکتوبات من ہمہ حل مشکلات آن برادر است باید کہ کسی را نہ نماید کہ موجب افتخار سررہبیت گردد چون وقت
وفات ایشان نزدیک رسید بہت دیکہ و زطعام نمی خورد و با کس سخن گفت و بہ وقت آخرین امانت پران
عظام بالغت خلافت لشیخ حسین برادر زادہ خود عطا کرد و بہال ہفت صد و ہشتاد و ہشت یکہ مظفر
برحمت حق پیوست و بعد وفات پیر خود ہشتاد و پنج سال در قید حیات بود و مرارش در مدینہ است۔

ذکر شرف الاولیاء و المستر الاصفیاء صاحب المقام العالی حضرت شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری

از شاہیر مشائخ ہندوستان است چہ احتیاج کہ گسے ذکر مناقب او کند اور اقصای عالمی است مکتوبات
مشہور ترین لطیف ترین تصانیف اوست بسیار از آداب طریقت اسرار حقیقت در آنجا اندراج
یافتہ و ملفوظات و رانیہ کی از عقیدان او جمع کردہ اما الطاف مکتوبات بیشترست گویند کہ بر آداب المریدین نیز
تشریح دارد مرید خواہ نجیب الدین فردوسی است گویند کہ شیخ شرف الدین اشوق ملاقات بندگی شیخ نظام الدین
اولیاء بدلی آمد قضا را پیش از آنکہ او بدلی برسد شیخ نظام الدین بریاض رضوان خرامیدہ بود شیخ نجیب الدین
فردوسی آنجا بود چون بہلازمت او رسید فرمود در ویش سالہا است کہ منتظر تو نشستم است اما شتہ کہ دارد بہتر
نسپردنی است مرید شد و نعمتے کہ برے او نمادہ بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد کہ گویند کہ ویرا چند سال
در بیابانے کہ در راہ اگر واقع است توقف واقع شد ہمہ دیباہان می بود و عبادت می کرد و بعد از سالہا بوطن رسید
قبلا و در شہر ہمار است و منیر قریہ ایست از بہار در رسالہ فارسی کہ گسے در بیان چہا نہ و خا زادہ نوشتہ می نویسد

که بعد از سلسله خود و سیه از سهرورد دست شیخ نجم الدین گزری فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی قریب یک دیگر
بوده اند و بجای خود ریاضت بسرحد کمال رسیده بعد یک هفته افطار صوم می کردند و آن هم به گیاره جنگلی آن
و سهرورد بزرگ بخدمت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی آمدند و گفتند عمر بسزیه و کار بر نیاید ریاضت بجای
بسیار کشیدیم اما هیچ روزه مقصود ندیدیم شیخ ابوالنجیب فرمود برادران ما نیز بهین داغ مبتلا نیم سبیل نیست
که می شنویم هر سه بزرگ بخدمت شیخ وجیه الدین ابوالخص بن عمر بن عمرو آمدند و شیخ وجیه الدین بعد از شسته
شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین خلافت داد و وداع کرد و شیخ نجم الدین را شیخ ابوالنجیب سپرد و گفت
این را بخود گیر بعد از هفت ماه شیخ ابوالنجیب شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شما شایخ فردوسی را
ازان روز فردوسی پدید آمدند رحمة الله علیهم اجمعین وفات شیخ شرف الدین در سال هفت صد و شصت و دو
هجری است که زمان سلطنت فیروز شاه بود تا پنج ششم ماه شوال قبری در بهارست بقبره دزبیر.

ذکر نجیب الاولیا و لقیب الاصفیاء فیوض لم یزلی شیخ نجیب الدین فردوسی

مرید و خلیفه شیخ رکن الدین فردوسی است نام والد ماجدش خواجہ عماد الدین بود بعد وفات شیخ خود برست
ارشاد نشست و خلق اندر ابدایت نمود وفاتش در سال نهفت صد و سی و سه هجری است قبر او جانب
شرقی حوض شمس در دلی بر صفا عالی نزدیک قبر مولانا برهان الدین لجنی است.

ذکر شیخ الاصفاء و الاکابر و المجرب و الشرف ابهی رکن الملة و الدین شیخ رکن الدین فردوسی

مرید و خلیفه شیخ بدر الدین سمرقندی است بعد از او بر سجادہ شریعت نشست و سلسله خود و سیه از او در
هند وستان شائع گردید و از خرد سالی بخدمت شیخ بدر الدین سمرقندی تربیت و تکمیل یافت و در این
موقع مرتب بزرگ و مقامی عالی بود و قبور عظیم در دل خلق و دشت انتشار و اظهار سلسله خود و سیه

از و گردید کسی که نسبت خود بسلسله نژاد سید به ثابته می کند در دلی بود و چون سلطان محمدالدین که قبیله
 از گیلو کوهی شهر به بنارودی هم از شهر آمد و بر کنار او آنچه مقامی ساخت غالباً میان او و شیخ نظام الدین اولیا
 چندان محبت اخلاص نبود در سیل اولیای نو پسند که پسران شیخ رکن الدین که جوانان نخواستند بود و مردمان
 او بارها در کشتی سواری شدند و سماع گویان و قصص کنان از زیر خانه شیخ نظام الدین می گذشتند و روش
 هم برین حال می گذشتند چون نظر شیخ برین جماعت افتاد سر بر آورد و گفت سالهاست که یکی از منجور
 و جان خودند من این اده می کند و دیگران نخواستند اندوی گویند که تو کیستی که مانده ایم و دست راستی کن و او
 و جانب ایشان اشارت کرد که بیا برو پسند که پسران شیخ رکن الدین با آن غوغا زیر خانه خود رسیده اند کشتی فرو آمد
 خواستند که غلبه یکنند که در آب درآمد و فوراً غرق شدند و فوات من و سال هفت صد و هشت و چهار
 هجری است و مزارش در دلی.

ذکر بدر سمار الکمالات المعنوی حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی

از لغو ظات شیخ شرف الدین محیی الدین می شنود که او مرد شیخ نجم الدین کبری است و در سیل اولیا نوشته
 است که او خلیفه شیخ سید الدین بانزوی است و شیخ نجم الدین را در یافته بود و هم در سیل اولیا می نویسد
 که او بزرگ بود و در محبت شیخ نظام الدین اولیا سماع بشنید و بغایت خوب صورت و نیک سیرت بود چون شیخ
 بدر الدین سمرقندی بر حجت حق پیوستند او را در سلوک و فن گردند روز سوم شیخ نظام الدین اولیا حاضر شد مجلس
 خاصه بود و سماع و داده پست رسید و نشست چون ایشان در سماع برخاستند شیخ نظام الدین نیز برخاست
 بعضی گفتند که میان شما و ایشان بنده سافست شما بشنید فرمود و افقت شرط است در خزینه الاصفیاست
 که چون بند و ستان آمد و محبت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا نیز فالیده بابر داشت از خلفای وی نیز شما
 گردید فوات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری است عمری در ایفانت در دلی سکونت و رزید.

ذکر محمد اسرار المشیه الاحدیت حامل انوار الواحیت مرجع

سلسله مداریه

گویند که حلقه این سلسله امام عبدالمعلم بر دارست و گزارش گریخت او بواسطه حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
 ب حضرت خاتم النبیین میرسد و بر دایت طائفه بوسیله حضرت علی رضی الله عنه بآن حضرت مستند می گردود
 و بگزارش بنی شاهی دارا و بیسی ست صحاب این خاندان در بیان توحید کشف غلو اند و اعتقاد وحدت موجود
 را به نشیدی بلند می سرانید و از منع ظاهر شرعیت چندان فتنه نشیند سخن کوتاه بربنگی و بیجانی بشری این طائفه
 در نصفت پسین مائت عاشق حرم آورد و گزید و روزگار عرفان ثانی شاه بدیع الدین مازنی است باز داشت گذشت
 وحدت و وفایت بهمی که از مخالفت ظاهر شرعیت مقیم اندیشیده با مصمم دلها بود و طریقت موافقت بسا که
 ساکان مودب می گردند پوشیده نماند که چون درین سلسله تجربه صوری را شرط انابت و شرط اجازت و تفویض
 ساختند و بیشتر بزرگان خلافت و دستگاه این خاندان بستر عورت و بهایا میکردان روز خورده باشند خود را
 نیارمند انست از جمیع اجناس پشاک الوان خوراک مرقطه طریقه رسیدند و اوقات زندگی بیا در ازق العباد
 ماموری داشتند و کله کلک یوم جدید در حق و ترک الدنیا یوم و لنا فیها صوم از لوج کرد از خویش میزد
 و سوائی با محتاج اگر معلومی ناگاه جدید بدست وقت افتادی همان مهربان صفتی است گرفته از دست دل خود
 بیرون انداخته باز آنکه بوجه نیاز روزی کسی را ایشان آشنا نگردد از اینجا چندی از ارا و قمتندان صورت تجربه
 را دل نهاد و اصل طریقت پیشوایان خویش اندیشیده آنها که اغراق را درین شیوه بجان پسندیدند از حد
 تجربه فتنه صوفیه دوسه گام بالاتر خرامیده ابراز مشروع را به انگ چهار انگشت که تنها اندام نهائی تواند پوشید
 بدل کردند شبانگه کن آس آتش فروخته را طاف سرماخته سپیده دم خاکستر را بجای پی برین بدن آیدند
 و بدین شعار از اکره ادب مانند و من یعتقد حد الله بیرون آمدند و بدین اجتماع وسیله مواد این تقلید
 که روز بروز بدستیا می افزایش بر تراز پای عموم شنید هیچ بر نیامد به مجرد ان طریقت جماعتی دیگر اند
 بدین صفت که توانی بدین صفت بودند اجازت این سلسله حضرت شاه قطب الدین بنیاد قلندر را و حضرت
 حاجی الحوتین حاجی پنهان رسیده و چونکه ذکر اکا بر این سلسله حضرت قطب الدین بنیاد قلندر سلسله

عالیه قلمبریکه شست لهذا بساط سخن از ذکر این حضرات در نور دیده حال بزرگان ذکر آنها جلوه طرازیافته می طارند

ذکر قطب الاقطاب حاجی المحرم الشریفین حضرت حاجی مهن رحمة الله علیه

ایشان اجازت و خلافت سلسله به از شیخ ابوالفتح مرسته از تبار خاندان ولادت و وفات مع ستم
کاتب الحروف را به دریافت نرسید.

ذکر قدوة السالکین زبدة العارفين حضرت شیخ ابوالفتح مرسته

پدائک ایشان فرزند مرید و بهر تعلیف و جانشین حضرت شیخ محمد علاء المودن بشاه قاضی این صاحب ارق
عادات و جذبات و حالات عالیله بودند در نظر کمیا اثرش حق تعالی چنان تاثیر بخشیده بود که بجانب
هر کسی که میدید دل وی از محبت دنیای الفور سرد می شد شاه حمید حضور را که چهره دید الداجه ایشان بودند
اما از جوان پر کرم ایشان هم فائده یار زبوده بودند وفات ایشان در سنه نه صد و چهل و دو روداد.

ذکر صدر الفیوضات الکرامات الشهیر

حضرت شاه قاضی المعروف بقاضی منیر

ایشان اجازت و خلافت سلسله یار از حضرت مولانا حسام الدین سلامتی دارند و در طریقه شطار خلیفه
شیخ عبدالعزیز شطار اندرویش بود با صفا و حق آگاه و در علوم متعارفه کامل و اکمل منظر کمالات انسانی
و مورد حالات و جدائی بغایت قربت و نهایت رفیع منزلت بود از مشایخ خفایه ایشان یکمیر
سید علی توام عاشقان و دیگر سر شیخ ابوالفتح مرسته هایت اند خلعت شیدا ایشان که بعد وفات الداجه
تخلیش جلوه افروز سندان شاد و تلقین شنبه شیخ حمید ظهور حاجی حضور از خلفا و مریدان ایشان نمودن
تبار خجسرم ماه صفر سنه هشت صد و نود و دو واقع شد و از آن در چو نوبت.

له در بحر نثار نام ایشان شیخ محمد علی فرشته ۱۲

ذکر عجمۃ العارفین و نخبۃ الکاملین و اقصی اسرار

الصوری المعنوی حضرت شاہ حسام الدین سلامتی

ایشان از علمائے متبحرین و فضلاء کاملین ہندوستان بودند اصل ایشان از صفہان ست در عهد سلطان
ابراہیم شہر شرقی جو پوری مرجع طلبان بودند وقتیکہ عشق و محبت و انگیزہ حال وی شد رجوع بحضرت شاہ
برایع الدین مدارا کردند و باندک مدت بمعارض عالی فائز گردیدہ از مقرران پیر خود شدند سلامتی ایشان از بیچ
می گویند کہ وقتیکہ بے اختیار از غلبہ شوق دیوانہ وار در خلوت خانہ حضرت شاہ مدارا کہ در آنجا کسے را از مریدان و خلفائے
شان آہ بنود در آمدند بخود درآمدن ایشان حضرت شاہ مدارا فرمودند کہ لے فلان بیچ بیاد بی بخدا رسیدہ ایشان
ہمون وقت چند اشعار فی الفوق تصنیف کردند کہ مضامینش بسیار اشتیاق آمیز بود و گفت کہ اگر من ادب کردی
از جہال اندر محروم ہوئی اکنون کہ ترک ادب کردم بخدا رسیدم حضرت شاہ مدارا منبسط شدہ فرمود سلامتی سلامتی
این لقب از آن دوز برے مقرر گشت ایشان صاحب کرامات و خوارق عادات و صاحب سلسلہ بودند
اکثر خلفائے ایشان صاحب ارشاد شدند از انجلیکی شیخ محمد علاء الدین المعروف بشاہ قاضی ہستند قاض
در سنہ ہشت صد و چہل و ہجری بتاریخ مہربیع الاول واقع شد فرارش در جو پور ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد مخزن اسرار

و معدن انوار حضرت شاہ بدیع الدین قطب المدار

بدانکہ در بیان نسب بطرق سلسلہ آنحضرت احوال مختلفہ نقل می کنند اول اختلاف اقوال را نقل کردہ انچاکتب
و رسائل تحقیق صحیح معلوم می شود می نگارم بدانکہ نسب آنحضرت بعضی می گویند کہ آنحضرت سید بودند چنانکہ
داراشکوہ قادری در کتاب سفینۃ الاولیاء گفتہ حضرت سید قطب بدیع الدین قدس سرہ لقب ایشان را
ست و شاہ عزیز الدین شاہ حسین مداری جو پوری در کتاب تحفۃ الابرار فی مناقب قطب المدار گفتہ کہ پدر
میں قاضی قدوة الدین نام داشت از فرزندان خلیفہ ثانی و قیل ثالث و برسخ برانکہ سید زادہ است تولدی

در شاهنامه قبل از بنی هاشم بود موصوفه که سبب نزل از دودنیل است زادگاه و سبب تمت عبارت و بعضی می گویند
 که پدر آنحضرت علی طبعی نام داشته چنانکه شاه حبیب است قنوجی در کتاب مناقب الاولیا گفته که حضرت شاه که نین
 شاه به بیغ الدین در اقدس سرو پدرش علی طبعی و مادرش خاص ملک شد و شاه از خرد سالی حلب گذاشته بصحبت
 آنقدر افتاد و وقت توجه بافتن ریاضت نهاد و بخیرت طیفور شامی بایزید بطاحی قدس سرو استفاده پذیرفت و
 ایضا طیفور او سید از روحانیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نعمت یافت و کمالات و سیر و مقامات آن شاه در عالم ظاهر
 است احتیاج بیان ندارد و تمت عبارت و موصوفه است از کتاب قیومی ای عزیزان بدانید که بعضی جاهلان حضرت
 شاه برایع الدین مادر از مادر پدر موصوفه می کنند و می گویند که خود حضرت شاه مادر پنهان بی مادر و پدر بذات
 پاک از غیب بر زمین آمدند مانند کرامین بطور غلط سراسری گویند و این نمی دانند که از گفتن این سخن بزه کار شوند
 ای عزیزان بدانید که نام پدر شاه مادر بنگی شاه علی و نام مادر ایشان بی بی خاص ملک طبع بی بی حاضر بود
 شاه مادر از نازل قریش بودند و خود حضرت شاه مادر در موضع چنار که در ولایت حلب واقع است چنانچه نام و نشان و مقبره
 در موضع مذکور ظاهر است و حضرت شاه مادر در دوصد و پنجاه سال در قید حیات بوده وصال نمودند بعضی جاهلان
 که می گویند که شاه مادر بی مادر پدر بودند غلط است و نسب نامه آنحضرت اینست که حضرت شاه مادر بیع الدین
 ابن شاه علی بن شاه طیفور بن شاه کافور بن شاه قطب بن شاه اسمعیل بن شاه محمد بن شاه حسن بن شاه حسین
 بن شاه علی بن شاه طیفوری بن شاه صری بن شاه بهاء الدین بن شاه عماد الدین بن شاه عبد الحافظ بن شاه
 شهاب الدین بن شاه طاهر بن شاه مطهر بن شاه عبد الرحمن بن ابهر بریه صحابی رضی الله عنه و نسب نامه
 مادر ایشان اینست خاص ملک که نام ایشان بی بی حاضر است بنت شیخ حافظ بن شیخ محمود بن شاه
 عبدالمعین بن شاه عبدالمکمل بن شاه احمد بن شاه آدم بن شاه محمد بن شاه طیفور تمت عبارت بدانکه
 ابهر بریه صحابی معروف است از قبیله بنی دوس که قبیله ایست از قبائل عرب و شیخ عبدالمطلب محدث بلوی
 در کتاب الکمال فی اسماء الرجال در حرف الفاضل فی الصحابه ترجمه اسم ابهر بریه گفته که اختلاف کرده اند
 مردمان در نسب ابهر بریه باختلاف کثیر و مشهورترین اقوال اینست که در جاهلیت نام او عبد شمس
 یا عبد شمس بوده و در اسلام نامش بنی السدیاء عبد الرحمن گفته است حاکم و ابوالاحد که اصح اقوال نزد من نام

ابوهریره عبد الرحمن بن جعفر است و مشهور شده بکینیت خود ابوهریره بطوریکه گویا اسم ندارد اسلام آورد در سال فتح خیبر
 و در جنگ خیبر همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم بودی گردید همراه آنحضرت هر جا که آنحضرت میرفت تجاری گفته که دوات
 کرده از روزیاده از هشت صد و ده صحابه و تابعین از آنجمله عبد الله بن عباس و ابن عمرو و جابر انصاری و انس بن
 مالک و وفات یافت در مدینه سنه پنجاه و هفت یا هشت یا نه هجری و عمر او هشتاد و هشت سال بود و نامش
 ابوهریره برائی آن شده که یک گریه خرد همراه خود می داشت هر جا که می رفت می برداشتی و بعضی می گویند که
 پدر حضرت شاه دارا بود اسحق شامی نام داشت از فرزندان حضرت بارون پیغمبر علیه السلام است بر ملت مسوی
 یعنی یهودی بود حضرت شاه دارا از روح حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در روح حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 کرم الله وجهه و جناب حضرت محمد مهدی بن حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه که زنده و غائب است استفاده
 پذیرفته مراتب اسلام و ایمان و کمالات معرفت و ولایت و رتبه طلب المدار حاصل کرده و این تعجب نیست چنانکه
 سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره که جد آنحضرت گرجوسی بود آنحضرت رتبه کمالات و ولایت انجمن
 حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه حاصل نموده و چنانکه سر حلقه اولیا حضرت معروف کرخی قدس سره که پدر
 آنحضرت نصرانی بوده و آنحضرت اسلام آورد و مرتبه ولایت و عرفان از خدمت امام علی موسی رضا رضی الله عنه
 حاصل نموده چنانکه شیخ عبد الرحمن جنتی در کتاب مرآة الداری گفته که احوال حضرت شاه دار قدس سره اکثر مردم
 اهل زمانه بطریق مختلف نقل می کنند بنا بر آن مانتند دیدن در شخص و تجسس این معنی بسیاری از کتب تاریخ و سیر
 و ملفوظات بزرگان هر دیار و تصانیف ارباب تحقیق مطالعه نموده لیکن کما حق الله شفی حاصل نمی شد آخر بعد از جستجو
 بسیار تمام رساله ایمان محمودی نام تصنیف قدوة العارفین حضرت قاضی محمد کنتوری قدس سره که از بزرگان
 خلفای شاه دار قدس سره بودند بطالع درآید از ابتدا تا انتها آنچه از زبان وحدت بیان آنحضرت شنیده
 و بچشم خود دیده بود همه را بترتیب در رساله مندرج ساخته است و بعضی مقدمات غوث الوقت حضرت
 سید شرف جهانگیر سنائی قدس سره که محاصر و محرم لیس از حضرت شاه دار قدس سره بوده نیز فرموده اند و از
 کمالات و مقامات و حالات آنحضرت که نقل متواتر و معتبر خود از زبان بعضی بزرگان صاحب دیانت
 و اهل اندیشه و ذکر تحقیق نموده می خواست که تبرکات و تینا اهل آنحضرت و غنی فکر خلفای و مریدان

صاحب راز آنحضرت درین مجموعه که اکت داری نام نهاده شد قرار واقعی انتخاب نموده سنج سازد که در دنیا
 در تعبیه تیره که کن پور رسیده از روحانیت پاک حضرت شاه مازنعتها بخش شهاب حاصل نمود چون وقت رحمت
 بود باب جمع نمودن این سال نیز در خواست کرد آنحضرت از کمال زره پروری و مهربانی اجازت فرمود که بپوش
 مبارکست در هر جا که خلایق شایا خواهد بود من از مراد واقع ترا آگاه خواهم ساخت بخاطر جمع قلم هست گیر که ترا برکت
 بسیار حاصل خواهد شد الحالی آید بر مریض طلب مقصود صاحب ایمان محمودی می نویسد که اجداد حضرت شاه مازن
 اولاد پاک نهاد بنی اسرائیل بودند و پدر آنحضرت ابو اسحق شامی نام داشت که وطن او در ملک شام واقع شده بود
 ولایت حضرت موسی علیه السلام و از فرزندان صحیح النسب حضرت هارون علیه السلام بوده است بنی هاشمی
 اوقات مصروف ساختن به فرزندی که در خان او متولد می شد و طفولیت می درواز بخت نهایت معلوم
 بود اکثر شهبازارت موسی و هارون علیهما السلام میرفت و فرزندی بنحو است تا اینکه شب حضرت موسی از خواب
 دید میفرماید که ابو اسحق خاطر جمع دارا الله تعالی ترا پسر بر بلع عطا خواهد کرد که تصرف ولایت من و ظاهر
 خواهد شد پس از چند مدت حضرت شاه مازن متولد شدند و موسوم با اسم بلع الدین گشتند و شاه مازن لقب
 آنحضرت بود آنست که در زمان خود قطب المدا بوده و در کتاب بحر المعانی و دیگر کتب صوفیه مذکور است که
 قطب المدا چند نام دارد و قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب عالم این همه شخص واحد را گویند و مدت
 بقدر الحالی که در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدا شاه عزیز اندر داری چون پوری گفته که آنحضرت صاحب
 کرامات ظاهر و مقامات باهر و موسوم با اسم جلیه و مراتب علیه و احوال احوال بنیم هست عیسوی مشرب بوده
 ایامی اوقات می نمود انتی در طالع اشرفی می آر که در آن وقت علم بر میا و سیمیا مثل شاه یا کسی دیگر
 انبیا است و بهر دران ایام بفواصل چند ماه والدین آنحضرت رحلت نمودند و بفرق آنها خواست که از ولایت
 شام بر آید پیش آستان خود و حدیفه شامی رفته سوال نمود که ازین علوم که را تعلیم کرده اید تصرف صوری بسیار
 دست داده است اما از وصول ذات حق تعالی درین ظاهر نمی شود و در توریست و انجیل تعلیم نموده اید
 که از موسی و عیسی علیهما السلام یافت ذات حق بوسیله احمد میر خواهد شد آن احمد کجاست است او گفت
 که ازین عالم در گذشته است ابابعدان او در که و مدینه هستند و مراد از احمد ذات سرور کائنات است صلی الله علیه و آله

پس حضرت شاه مدارا طلب حق غالب گشت از وطن بجهت بسیار ثقت بشمارد که رسیدند چند
 مدت قرآن واحدیت خوانند و بعضی کتب تصانیف مجتهدان مذاهب اهل سنت نیز خوانند چون این چیز را
 کشود دست نداد خواستند که بجانب لایست شام معاودت نمایند که ناگاه در طوان کعبه مدله در گوش رسید
 که اگر طالب هستی و در بر سر قد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در نیاید برو که او در طلب ترا و او را هر که در شاه دار
 ازین فرد خویش شدند و بشرف آستان بویستی وضه منظره مشرف گردیدند بروحانیت پاک حضرت مصطفی صلی الله
 علیه و سلم صفای باطن او را میسر گشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکمال مهربانی خود دست ایشان گرفته تلقین
 اسلام حقیقی فرمودند بروحانیت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه پیروند پس شاه مدارا حسب الحاکم آنحضرت بخت
 رفته و کار خود تمام کرده باز که آمدند و بعد از چند روز بیک باطن متوجه شدند و ستان گردیدند و باقی طول ستانجا تویم
 از لطائف لشرافی و مراتب مداری و ایمان محمودی توان دریافت الغرض شاه مدارا براه حمیر در اطراف جواب سیرکمان
 در شهر کالپی رسیدند و در سجده که بر لب آب جو بود و فرد آمدند و در شهر کالپی شهرت عظیم واقع شد شاه وزیر
 ابن شاه حسین مداری چونوری در کتاب تحفه الابرار فی مناقب قطب المدا که گفته که شیخ عبدالحق محدث دهلوی
 در اخبار الانبیا آورده که شاه مدارا همواره سیرلادی نمود در یک فکر که با امیر سید اشرف جهان گیر بود از بکرات
 بطول میبرد و ستان بخود نموده و کالپی در زمان حکومت قادرخان ولد سلطان محمود که از بانی سلطان فیروز شاه
 بود سکونت اختیار کردند بعد از شش ماه چون والی کالپی بخدمت باریافت اظهار نمود که در شهر پادشاه مدارا
 زنت اقامت بخود رسته فرمود که قادرخان فکر خود کند بعد از ان بر اعضا قادرخان آبلها پدید اگر دیدند
 که از حرارت سوختن بدن بے طاقت شده شیخ سراج الدین سوخته رجوع آورد شیخ پیرامن خود بوی پوشانید
 آبلها از بدن وی داخل شدند الا یک نشان آبله شکم ماند هر چند دو کرد و در شدت اقامت ایشان چهارده سال
 و چند ماه بود و ایشان مفتا و شب قدر دریافتند هر که از نظر بر حال بی افتاد بے اختیار شائش کردی اند
 بر بے مبارک خود پیوسته برقع فرو بسته و گفته **س** در ملک هند عزم اقامت نموده ام
 و کرده ام تا بقیامت نکرده ام - انتهی وان زمان که شاه مدارا کالپی بود کوشش سخت نموده سراج الدین
 سوخته می نواختند تا در خان والی سلطنت کالپی مرید شیخ سراج الدین بوداران جهت بخدمت شاه مدارا

چندان توجه نداشت و لیکن چون صییت کمالات شاه مادر تمام هند وستان فرار سید قادر خان نیز بر لای ملازمت
شد و در جائی که شاه مادر نزدی بود رسید خادمان گفتند که این وقت ملاقات نیست و با حکم نیست که در وقت خبر
شما کنیم قادر خان بخندید و گشت و بجا دمان گفت که بخندم خودم بگوئید که در شهر مانا باشد و خود بدلا سلطنت رفت
چون این خبر پناه مادر رسانیدند در ساعت برآمد و خادم را فرمود که تو اینجا منتظر باش و خبر او بیا پس بچووان
شدن شاه مادر را بلبه تمام بدن قادر خان پیدا آمدند از حرارت آن مضطرب گشته پیش پیر خود سراج الدین رفته
رفت و شان پیر این خود بقادر خان پوشانیدند و آن بجال خود باز آمد و اکثری از آنها مانند خادم شاه مادر
انجیر شاه مادر رسانیدند از اغیرت بر زبان ایشان گذشت که سراج الدین را چنان سوخته بچووان کلمه براعضای
شیخ سراج الدین آید ظاهر شدند و سوختن گرفت و خود را فدای قادر خان کرد پس آن و زاده سراج الدین سوخته
گویند و مرند و در شهر کالی مشهور است و در سلطنت قادر خان فتوی عظیم واقع شد که از طرف جنو سلطان
ابراهم شرقی بجهت تسخیر کالی لشکر کشید و از آن طرف سلطان هوشنگ بادشاه ولایت مالوه با عساکر رسید
قادر خان آواره گشت و شهر کالی بتصرف سلطان هوشنگ آمد و سلطان ابراهیم از راه بازگشت بچووان
رفت چنانچه در تواریخ سلاطین هند مذکور درین نقل مخدوم سراج الدین نیز مذکور است که ایشان در وقت
سوختن گفتند که ما نیز سلسله را شمارا سوخته شاید مراد قلت رواج سلسله مادریه باشد و از ملفوظ شاه عبدالعزیز
دلموئی چنان معلوم می شود که سراج الدین سوخته را لقب سوخته خود از پیرش حضرت نصیر الدین چراغ
دلی عطا شده یعنی سوخته عشق و حضرت شاه مادر ایشان را سوخته اند بکار اراض شده گفت که در اولاد تو
ولی نخواهد شد سوخته ای ولایت منقطع کردم سراج الدین سوخته گفت که سلسله تو سوخته الغرض بعد از آن شاه مادر
سیرکان بطرف جنو رفت در آن اثنای شهاب الدین قدوالی که از قوم بنی اسرائیل بود و نهایت خود بصورت
خدمت حق پرست شاه مادر رسید و دائم بخدمت آنحضرت سرگرم می بود محبوب ترین مریدان آنحضرت بوده است
چون آنحضرت قریب گھنڈ رسید فیه مبارک بمریدان آورد و فرمود که ازین شهر بیه حسدی آید و میان این
شهرنی دوم پس بیرون گھنڈ و تقابرو آمد حاجی الحسین الشریفین شیخ قوام الدین در آن ایام برسد شیخ
بود چون جمیع اهل شهر بیاورند می آمده ملاقات شاه مادر حاصل نمود مخدوم نیز گفت که یک مجلس با من بود

پس با جمعی از فرزندان خود بنجد متشرب رسیده ملاقات نمود اما چون صفای در باطن او نبود شاه مدبر نیز متوجه تشنه
 خدمت توأم الدین قاضی شهاب الدین ایدند که چون صاحب جمال در پس سر آنحضرت استاد گسارانی می کن
 ویده گفت که این جوان هم بطلب حق خدمت می کند شاه مدار این داغوش نیامد فرمود که هر کس که پیش فقرا
 می آید موافق نیست خود نتیجه می باید اصل کار موقوف بر نیت است پس شیخ توأم الدین رنگ مجلس دگر یافته بر قضا
 و خدمت شده بنجاء نذر در خدمت و پس از چند روز وفات یافت بعد از آن یک پیر زن پسر یا خود را پیش حضرت
 شاه مدار آورده از کمال عجز و درخواست دعا نمود آنحضرت از راه کرم بخشی فرمود که این امر حواله شاه میناشد هست پسر
 خود را پیش او نشان بر که صحت این پسر بر دعالی شان موقوف است آن پیر زن نیت داشت که شیخ محمد مینا
 چه کس است و نجای می ماند در آن ایام خدمت شیخ مینا خورده سال به نیابت پدر خود جبار و بکشی مزار خدمت شیخ
 توأم الدین می نمود بعد از آن شاه مدار خواست که بتلافی برنج و ملا لیک مینا شیخ توأم الدین واقع شده در حق
 خدمت شاه مینا نوازش فرماید بجای خدمت شیخ توأم الدین نصب فرماید پس قاضی شهاب الدین اطلبید
 جائی که نماز خاص حواله نمود فرمود که این او در فلان محله بر روی شیخ محمد مینا که هم در فلان بازمی می کند در آنجا
 من برسان و این جائی نماز ده و بگو حق تعالی خدمت شهر لکه بنو حواله تو کرده هست در حق پسر این ضعیفه
 که برائے صحت پسر خود پیش مدار آمده بود و عاکن که شفا می این مدعا تو موقوف است قاضی شهاب الدین
 پیغام آنحضرت مع تبرک بشیخ مینا رسانید شیخ مینا سجد شکریجا آورده جائی نماز را بر سر خود نهاد و دعا کرد
 در ساعت آن پسر شفا یافت از آن در شهرت کمالات شاه مینا در هندوستان شائع گشت این قدر رس است
 باقی از کتبهاست بالا ذکر رفته توان دریافت وفات شاه مدار روز پنجشنبه بتاریخ مهرداد هم ماه جمادی الاولی در سن
 هشت صد و چهل بوقت سلطنت سلطان ابراهیم شرقی در دیار هندوستان واقع شد و ولادت آنحضرت
 در سنه شش صد و پانزده در ولایت شام دو صد و سب و پنج سال عمر داشت و بقول ولادت در شهر حلب
 بملک شام بروز و شنبه بوقت صبح صادق یکم شوال سنه چار صد و چهل و دو هجری بعد از چند ایام عمارت
 روضه حبس حکم سلطان ابراهیم شرقی با تمام پسر میر صدر جهان جوینوری با تمام رسید و تصدیق کنیور که از
 توابع قنوج است خلفای ایشان بسیار اند قاضی محمد و پسران شان و فرزندان شاه میران در شهر

بهر آنکه بعضی در قصبه لاهور و بعضی در شهر جنپور اند و اولاد شاه میثقی مدار پسر خردش همه در کنتور سکونت
 دارند و قاضی مظهر کفریشان در کالیپیست و حضرت شهاب الدین قدوائی که قبرشان در موضع جلالیست
 و حضرت شاه آقا که در ولایت بنگال آسوده است و حضرت میر جمال الدین المشهور بسید جمک که در موضع مجلسه قرشپه
 بهار مسکن گرفته و حضرت میر سید احمد باد پاک در جنگل کهلوان نواحی شهر جنپور را نگاهداشته است و حضرت شاه
 جود حسن که در شهر او ده مسکن گرفته و حضرت شیخ شمس تائب که در شهر کهنه آسوده است و حضرت شیخ محمد یحیی
 که در شهر سیدیه قراگاه داشته و شاه بهیکاک که در شهر قنوج شهرت دارد باقی ذکر حضرت طیفور شاهی بایزید بطامی
 که میر حضرت سید بریع الدین دار قدس سره اند و حضرت امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی الله عنه در سلسله
 علیا نقشبندی خواهد آمد و ذکر حضرت شیخ عبدالعزیز دکنی المعروف بعبد الله علم بردار قلندر در سلسله علیا قلندریه
 بالا آمد که در شد حاجت اعاده ندارد.

سلسله عالی نقشبندی

اجازت این سلسله که در سلسله سلاسل سبعه است حضرت عارف بالله لقب انجیب به صاحب برتر شاه محمد کاظم قلندر
 قدس سره را از حضرت مولوی احمدی نقشبندی ساکن کرسی رسیده و مختصر حال حضرت این سلسله نامشروع
 شاه محمد کاظم قلندر را لاگذاشته لهذا آغاز این سلسله از ذکر حضرت مولوی صاحب موصوف کرده می شود و تحقیق
 لفظ نقشبندی در رسم سامی خواجیه بهار الدین نقشبندی آید انشاء الله تعالی.

ذکر معدن فضل مویبی و مخزن کمال محمدری مولوی احمدی نقشبندی

خلف شید قاضی محمد نعیم بن مولوی عبدالقادر قاضی شهر گوردکپور تلمیذ خاص ملا احمد عرف چون ایلچیوی
 بودند و اعلیٰ آنجناب از ایران به هندوستان آمده در عهد شایمان دلی بر عهده جلیله ممتازانند و به انجام امور اعیان
 موصوف متول شده در ظل عاطفت و رافت پدری پرورش یافته تحصیل علوم متعارفه تفسیر و فقه و حدیث
 بر علماء به شایستگی که بزرگ عزت و پنج سالگی تکمیل علوم کرده بجهت تفسیر بهارس با موشدات شرفش

جامع فضائل صغیری و معنوی و عالم علوم ظاهری و باطنی صاحب بود و روح و تقوی بود و دام مجید فضل و کرم
 و عبادت الهی کاسه و دیگر کرم و جنفی المذهب و صوفی الشرب بود و از صبح تا چاشت وقت خود در تعلیم علوم عربیه فقه و
 حدیث صرف می نمود و شب در افتاد فیوض باطنی باطالان و مریدان می کوشید اکثر جنات هم خدمت ابرار و
 امید داشتند و بسیار می نمود و بر دست پاکش مشرف باسلام شدند تلیل غذا بود و میفرمود که یاد الهی را شکم نمی باید
 گاه می خد و اگر برب و باغری نمی خورد بلکه طعام چند با هم میخورد و میخواست و وقت غلبه گرسنگی قریه ازان
 میخورد بسیار اوقات صائم می ماند و بر کس نفس فاقمی کشید مسجست که از جانب بادشاه وقت اکثر مواضع
 بنام ایشان معاف بودند اما هر چه از قسم نقد و جنس که ازان وصول می گشت براء او اقر با تقسیم می کرد و اما غیر
 و هیچ خود پنهان بود که شمار و مبالغت بر نقد نال می کرد و هیچ بدست نمی گرفت می فرمود که این هم ادا است
 جسمی ما هستند اینان را بجز اطاعت الهی محرم دارم و در تسبیح داشتن اندیشه زیاد مسج هم می باشد و سلسله سالی
 نقش بندیه اجازت و خلافت از حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی سید شت از عارف بلند
 حضرت شاه محمد کاظم قلندر کا کوری بسیار محبت اتحاد بود و اولاد حضرت صاحب و صوفی در قصبه دیوه برنگان
 سوالنا و اتفاقا علی ساکن دیوه که او شان هم از خلفا حضرت شاه لعل بریلوی بودند ملاقات شد چنانکه
 حضرت صاحب اظهار حالش در یکتوبی آبی برادر خود حضرت شاه میر محمد قلندر رح کرده اند ازان بعد چنان
 محبت و خلوص زیادتی پذیرفت که گاه حضرت صاحب بر ملاقات ایشان کبرسی میرفتند اکثر مواضع
 بجا کوری قدم رنج می فرمودند و همین ارتباط و اختصاص حضرت صاحب و شان اجازت سلسله علی قلندر
 نوشته دادند و خود از او شان اجازت سلسله نقش بندیه را گرفتند حضرت مولوی صاحب مرض خود باطالان
 و مریدان خود گفته بودند که هر کرا پس از من فوق سعیت ارادت باشد در کا کوری بخد مت شاه محمد کاظم صاحب
 رفتن تلی خود کند که نزد من هیچکس امر و ریشی هیچ او شان در وقت موجود نیست و یکسیر خود را نیز برای
 حضرت صاحب سپرد کرده بودند و عزرا شریفش در قصبه کرسی ضلع باره کی واقع محاقاضی لولزی در خدمت لری
 زیارتگاه خلایق است هیچ گنب و چهار دیواری ندارد بلکه قبر نیم نیست و پیش از باشندگان آنجا چنین بنده
 از او و او ایشان کس را از پختگی هزارا حادث عمارت چهار دیواری و نیز عرس ملائم ظاهر کرد و او را ایشان

در عالم رویا مانع شدند و اجابت عمارت و غیره ندادند آنگاه المشهدة آهسته و الخمولی راحتہ عمر شریف
پیشرفت و نہ سال رسیده تاریخ و منہ ولادت و وفات ہر یافت نرسید۔

ذکر گوہر اکیلی و لایت و سری و ذرۃ التاج خلافت ورہیری حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ علی بیوی

ایشان فرزند ارجمند حضرت سید محمد بن شاہ علی بیوی انداز ابتدای طفولیت تا ایام کمولت در آغوش
پدر عالی قدر مانده و برادر اجنبی باشند تفریح و حال و لسان مقال ایشان شدہ بود و اہل عالی تحصیل
علوم ظاہر و باطن برادر اکبر خود مولانا سید محمد حکیم مشغول بود و بعد از ان بعد مست حضرت الدباجہ خویش بر سر
تحصیل سلوک پیوستند پیر بزرگوار ایشان را ہدایہ کمالات و معاریج ولایات و منتہاسے سیر سالکان رسانیدند
و بعد مقام سابق ہر درنظر منازل ولایات خاصہ و اخص الخواص کو ولایت اولیاسے امت انبیاسے کرام
تخصیص و تشریف یافتند و بعد رجعت پیر بزرگوار خود جانشین و قائم مقام ایشان شدند خلفائے ایشان
بسیار اندازند و بچہ مولانا از ہا اطلق فرنگی علی برادر مولوی احمد از اہل حق فرنگی علی و مولانا ذوالفقار علی دہلی و بی بی
عبدالکریم جو راسی و مولوی سید محمد نعمان نصیر کراچی و مولوی احمدی کرسوی و دیگر اکابر وفات ایشان بتایخ
یاد دہم ماہ رمضان المبارک سنہ یک ہزار و یک و نود و دو واقع شد و اندرون روضہ جد خود کہ در راسے بریلی
واقع است جانب شرق مدفن شدند۔

ذکر مہبط عطیات الہی مصدر کرامات و آگاہی فانی فی اللہ الصمد القوی حضرت سید محمد نقشبندی البریلوی

ولادت با سعادت ایشان در سنہ یک ہزار و پینفتاد و دو ہجری بودہ از ان زمان در حجر کرامت و بر استقامت
والد ماجد خویش حضرت شاہ علی بیوی مانند و از بدو شعور بہ الشہاسے مہو نور کامیاب و معلوم ہجرتی
و معنوی با تمام حضور بہرہ یاب شدہ انداز آغاز شباب حالت جوانی و ہدایتہ معاملات کاہرانی اسباب

کلمات النبی بر لایه امهیا و نثاره ولایت و وراثت رسول سبحانی از سیاه کس و در نشان و موهبای بود حضرت
والد ماجد بحال توجهات که بحق سید و مصوف معنی میباشند ایشان را بنمایان ترجمان حال و لسان مقال خیریش
کرده بهجمل کلمات و ترقی مقامات از عروج و نزول طے منازل قریب و حصول به جا همگان خودی و دشمنی چنانچه
عالمه و قمیص خاصه خویش با تبرکات پیران کرام و کلاه تبرک شیخ الاسلام سید آدم بنوری و دستارچه مبارک
حججه الاسلام محمد الف ثانی شیخ احمد فاروقی و بر باقران شریف مخصوصه کلاهت خود با ایشان عطا فرموده و خاصه
نرم و سیرت و معانی و صورت خود عطا فرموده مصداق قول مشهور الخلیفه فی حکم المستقل ساختند ان بعد
در ارشاد طالبان و خدمت تخلصان بر طریقه پند را بهتمام فرمودند و بسبب کمال ابرتبه کمال ساینده الغرض
بهین تقدس زهد و ارشاد طالبین مولی البقیه زندگانی کرده بعارضه تب تبایخ بست چارم میانی
روز و شب سه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش و شش شب بین الغشائین روح مطهر از قابض غیری
با علی علین خرامید و روز شنبه در اثره پدر بزرگوار جانب گوشه جنوب غربی بسوی دریای محاذی و شمس
پدر مدفون شد و از تصانیفش شرح کلمات خواجگان نقشبندیه در غایت متانت و توضیح یادگار است۔

ذکر مقتدی سالکان طریقت مشیوای عارفان حقیقت محی السنه النبوی
قدوة الاتقیاء حضرت سید محمد علیم الله الحسینی الحسینی النقشبندی البریلوی

ولادت ایشان در سنه یک هزار و سی و سه هجری است از کبرای اولیاد و اعظم خلفاء شمس سید آدم بنوری اند
نهایت تقوی و کامل عالم عامل بود و اتباع سنت سنی نظیر خود داشت از او اول وقت طفولیت بحالات
سنت یتیمی و سیری ایشان انشرف فرمودند و سایه پدر بزرگوار از سر ایشان برداشتند و مادر و مهربان او
نیز در عمر دوسه سالگی ایشان شربت وفات چشامیدند فتاقل کل ذلک الحال مطابقه لاحوال

محبوب رب المتعال سید الانبیاء علیه النعمه والثناء۔

منقول است که ایشان از خدایند جل و علا بخود تکیه کاری سنت اخروی و عمر نبوی صلی الله علیه و سلم تمام
بدستاد یونگی داشتند که آسمی دعای اراجا بت نمودن عم شریف صمیم بنویش که است و تعالی شانه

دعای ایشان را اجابت نمود و سالهای مبارک نبی کریم عطا فرمود چنانچه بجز شصت و سه سالگی بتاریخ هجری
 و قیل نیم دی الحجه سال هزار و نود و شصت و بقول صاحب خزینة الاصفیا سال یک هزار و هشتاد و یک
 نقل بر آراختر فرمود که محمّد بن اسماعیل بن شاه مالک غازی همون تاریخ خواب دید که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم وفات
 کردند و لما کجنازه مبارک بر آسمان می بردارین روبرو تشویش در آمد که ظاهرا وفات حیات النبی از هزار سال
 گذشته و بسا او نهاسه متنباهه گذشته این ارادت از دو حال بیرون نباشد لغو باشد نه مایا ارکان اسلام
 ضرت رسید باسلطنت را که نائب و خلیفه آن جنابم خلک کشداد ملا جیون مرحوم استاد خود تعلیم
 خواست مولوی موصوف فرمود تاویل این رویا غیر شیراست بلکه این واقعه مشعر بر آنست که سید محمد علیم
 رحمة الله علیه در احوال انتقال فرموده ملوجه بعالم قدس نموده بتاریخ ضبط نمایند و بلا شائبه ایقان فرمایند
 اغلب که راسه ثابت سیده باشد آخر لبواخ و وقائع ظاهر گشت که سید بتاریخ مذکوره ازین عالم بگذشت
 شاه فرمود ای استاد ملا تا مل ازین واقعه تاویل رحیل سید بکدام دلیل استخراج گردید و اوضح تر بگوید ملا فرمود
 که سرزاد اردولت مشابهاست با سید زانام و اجرای سعادت مماثلت باخیر الانبیا علیه و علیهم السلام سعادت
 بود یعنی سید علیم اندک گوسه متابعت خاتم الرسالت بچوگان ارادت از میدان ربوده و از اکثر پیشانیان
 بچو لاکری مسابقت فرمود لاجرم در سوت نیز سعادت مشابهاست بنوی بنواختند و در قوت مماثلت دولت
 احمدی از دنیا برداشتند انتهی زیاده ازین خواهی در موقوفه ایشان نظر کن.

ذکر قائم باحکام شریعت و اتم تبلاش حقیقت

خاتم نگین سروری حضرت نوحه سید آدم بنوری

از اعظم خلفای حضرت شیخ احمد مجدد سرهندی است تعلیم ابتدائی طریقت از حاجی خضر یافته بعد از آن
 با جازت حاجی خضر بنی مست شیخ احمد مجدد و لطف ثانی حاضر شده بدرجات عالی رسید و احوال حال از علوم
 ظاهری بهره داشت و رفته در واقعه دید که از هفت غیب نامی شود که ای شیخ آدم چرا قرآن بخوانده
 عرض کرد که ای تو قادری بر تعلیم فرمائی الفور دست نورانی ظاهر شد و بر سینه بکینه میس و قرآن

حفظ نمود و نیز علوم ظاهری را تعلیم برگرفت ایشان باوصاف تبار سنت رفیع بعثت موصوفه بمال شفا
 شریعت و طریقت معروف بودند از هزار کس طلبه و زمره جمع می بودند و از لنگر خانه ایشان فرقه طاع
 می گرفتند و طن صلی دی تفسیه موده است از جانب پدر رسید سینی بود مگر سکونت در تفسیه بنده از لوازم
 رسیدست میداشت ویرامه بین و خلیفه بسیار بودند در یک ازان کامل و کمال از انجا که علم السید ابراهیم
 و شیخ حاد لا موری و شیخ نور محمد پشاور و غیر هم وفات ایشان بتاریخ سیزدهم ماه شوال سنه یک هزار
 و پنجاه و سه بوقوع آمد مرارش در جنت البقیع متصل قبر حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه در مدینه منوره واقع
 ذکر شیخ اکلیل و العارف اکلیل مقبول حضرت احمدانی شیخ
 احمد الفاروقی المعروف به مجدد الف ثانی سمرندی

منسوب بسمرند صحیح سمرندست کبیرین و سکون با فتح رت مملد است عظیم بامین لاهور دلی
 در اصل نام آن سمرندست یعنی پیشه شیر و زبان فارسی سمرند متعل شده ایشان برید و خلیفه حضرت خواجه ابوالاسود
 نقشبندی اندونب ایشان پست و هشت واسطه بایر المومنین عمر رضی الله عنه می رسد در سال ۸۵۰
 و هفتاد و یک متولد شده در کتر ایام تحصیل علوم فراغت حاصل کرده از والد ماجد خود اجازت سلسله تلامذ
 و چشمتیه و سهروردیه و گرویه یافتند و بهوای حجاز محل شوق بستند و حضرت ابی سیدند در اینجا خواجه محمد باقی دوت
 ملازمت دست بهم داد و صحبت گیرفتاد و طریقۀ عمایه نقشبندی به بیت فرمودند و در دو ماه و چند روز نسبت حضو
 نقشبندی حاصل نمودند چنانچه سهراردان ایام حضرت خواجه یکی از مخلصان رقم فرموده بودند که شیخ احمد نام مردم
 از سمرند کثیر العلم و قوی العمل و در چند با فقیرتست بر خاست کرده عجب بسیار از روزگار و مشاهدات
 بآن می نماید که آفتاب باشد که عالم از روشن گردانتهی دین حضرت خواجه فرمودند که شیخ احمد آفتابی است که مثل
 هزاران ستاره بادریای او گم اند و ارشادات خواجه در فضائل آنجناب بسیارست که در ما لا اختصار بهین قدر
 اکتفا رفت سهراردان اندک ایام آواره حضرت بلند شده و آستان فیض نشان ایشان محط رحال و مجمع صحاب
 کمال گشت علما از دور و نزدیک بخدمت رسیدند و امر از ترک تاجیک لشرت حضو بهر و گردیدند مشایخ و

ارادت آوردند و اکابر زمانه بتواضع برضا مستند دولت ایشان مسما طلا شدند و ذره آفتاب استا برکات ایشان
آیت بود آیات الهی نعمتی بود از نعمات ربانی نرساند که در میان صوفیه کرام و علمای اعلام از هزار سال
ایشان برداشتند و مورد حدیث صله شدند چنانکه در حضرات القدس آمده علامه سیوطی در جمع الجوامع روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود یكون في امتي رجل يقال له صلاة يدخل الجنة بشفاعته كذا وكذا
مانا که اشارت بوجود سوسو حضرت ایشان باشد چه که ایشان در میان علما و صوفیه صله بودند که اختلاف فریقین
را در وحدت وجود و تلفظ راجع داشته اند چنانچه بعد کتبه این مقال خود نوشته اند الحمد لله الذی جعلنی صلی
بین الجودین انتهای اطلاع بنیایات و اشرف بنیو اطرو تصرف در کنونات اونی صفتی بود از صفات حمیده
جمیده ایشان که کینه و صفی بود از اصناف جلیله شماره خوانی و کرامات که در کتب مقامات مروی شده
بهفت صد میرسد و اعلم آنکه دانند که چه مقدار صادر شده باشد حکم مالا یدر الا کله لای تزل کله
یک دسه از ان حواله القلم می شود آورده اند که در سفر بودند و بود اگر م باران التماس باران کردند حضرت متوجه
شدند بار آمد و بارید دیگر گفتم عزم حج دارم فرمودند ترا در عرفات نمی بینم سالها رفت و بچ رفتن سپری نمود
و دیگر جان محمد نام تاجر می بود از مریدان حضرت از وی حکایت کرده اند که گفت من نزد قریب شام جویدی
بدست من آمدند و فرمودند که سیاه جان نظردر دیشتم چند فرود آمده اند و میان ایشان عزیز نیست که راغ چپیک
بر رودار و برود این جو را با او ده و در ابار رفتیم دیدم که قلندری چند نشسته اند در دیشته داغ چپیک
بر رویانند که فاصله نشسته چون مرادید گفت حضرت ترا پیش من فرستاده اند گفتم آئی و جویش ادم دهی
ایشان رسانیدم فرمود ما را طلبیدند خود نیامد عاقبت با من دان شد و رسید حضرت از من قبوله خواستند
آوردیم فرمودند که آن درویش بدو در بطرف آن درویش کردم هم حضرت ایشان را یا فتم می گفت که حضرت
ایشان بدو بار که این سوره کردم حضرت ایشان را دیدم آن عزیز را این ماجری که من از حضرت پرسیدم فرمودند که
جان محمد نام سپهر خلائی از جالند سرست می گفت که پدر او با من آشنا بود او در کدام سلسله بیعت اراد شاد
کردند که در سلسله قادری پس از گفت که بسفارش من او را بحضرت غوث الاعظم رسانید رضی الله عنه حضرت
برضا مستند بجانب ستاره قطب اشاره کردند که جان محمد ستاره قطب الهی شناسی همین هست بار دیگر

ایک گروہ میں ایمان قیام قطب شخصے زندہ سیاه در چون شیر محل سید حضرت فرمود کہ ملازمت غوث الثقلین کن پس
 حضرت غوث نسبت سارہ قطب متوجہ شدند و غائب گشتند چون بسجری رسیدم آن عویر گفت کہ غوث الثقلین
 را دیدی گفتم آری از جلہ الہامات و منبرات ایشان کہ قدر کثیر است یکماین است کہ شفقت و دلت و بطن
 تو سل بدک بواسطہ اول بغیر واسطہ الی یوم القیامہ و ہر کہ طالب تفصیل گشت کرامات الہامات و منبر
 ایشان باشد براست کہ رجوع نماید بکتب مقامات چون حضرات القدس بکات احمدیہ و جہان معارف و
 حقائق نادرہ کازان قلم نوری رقم بخیتہ آفتابے ست کہ چشم نگران از ان خیرہ و روز حاسدان از ان تیر و این
 معارف و حقائق کہ می شنوی و این ارشاد و ہدایات کہ می بینی باعلیٰ ہدای کہند کہ صاحب آن مجدد است و بجز
 ما تیل بجد و الفت از صد ہزار فرستے نامک است نہ کہ ہم تعلون از کارم اخلاق و حسن سیرت ایشان چگونہ
 صبر و شکیب و رضا و تسلیم و کس فراتر حال سے شفقت بخلق و صلاہ رحم و رعایت ارباب حقوق
 و سبقت در سلام و لینت در کلام شمیمہ کہ میہ ایشان بود طریقہ ایشان کتاب سنت است این کیفیت
 مقام ہزار فضائل تہ اندو کہ تہای سخن در او آخر عمر کارخانہ ارشاد و طلاب با میناسے کرام سپردہ خود از خلقت
 قدس کہ بزم انس بود کہ بیرون می آمدند و اکثر اشارہ بقرب وفات خود می فرمودند تا دوازدهم محرم سال ہزار
 و سی و چہار بصراحت گفتند کہ فرمودند کہ میان پہل و بچاہ روز رحلت من واقع خواہد شد چنانچہ در شنبہ
 وقت صبح پاسی از روز برآمدہ بعمرے کہ شصت و سہ سال موافق سنین عمر برور عالم صلی اللہ علیہ وسلم بود
 ازین خاکدان بابت جادوان نقل فرمودند پس از انتقال آن خلاصہ ابرار چہ در زمان غسل چہ بعد از آن
 عجائب و غرائب کہ دیدہ و شنیدہ شدند و زبان منحصراً بکتاب مقامات است وفات بتاریخ نسبت دہتم
 صفر سنہ یک ہزار و سی و چہار ہجری است مزار در سرسبز زیارت گاہ است۔

ذکر اشیح الفانی عمادے اللہ حضرت خواجہ سہرابی باللہ

و طبقات آمدہ کہ اصل ایشان از سمرقند است و در کابل تولد شدہ و ایسی بودہ اند کہ نسبت از روحانیت و خواجہ
 احرار یافتہ بعد ریاضات و مجاہدات و حصول کمالات باشارت روح حضرت خواجہ احرار و ابوالخیر الکلی

پیوسته اندوایشان بحیث کرده و در سر روز ولادت و نعمت یافته رخصت شده اند و از آنجا به بلخی شریف رفته
حالتی داشتند که هرگاه کسی نظری کردند و یاد آن حال برایشان کسی نظری کرد و بے اختیار حالتی بهم میرسانید
و فریاد از لب می آمد فغانت و حاجت و در بست و خیم جادی الثانی سنه یک هزار و دوازده هجری و در قندهار پیشان
در دلی نزدیک قدم رسول بر بنگه کنج شک گیران واقع است بمزایشان چهل سال بود.

ذکر واقف مقام قرب بی نشان محو مشاهد رحمن صدر نشین بساط سروری مولانا خواجه مکین کی

خلعت و خلیفه خواجه محمد درویش مرست زینبیت ظاهر و باطن از والد و مرشد خود یافت مرقع بود عابد و
زاهد و بزرگ صاحب ذکر و تغزل و کرامت و خوارق عادت خود را از چشم خلق می پوشید و قصیده الکنک که از
مضافات سمع قدس سکونت داشت فغانت ایشان در سال هزار و هشت هجری روداد و عمر شریف بیست و نه سال
بود و از ایشان در قصیده الکنک واقع است.

ذکر شیخ العارف مولانا محمد درویش

ایشان از خلفاء کبار مولانا محمد زاهد جامع علوم ظاهری و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی
باوصاف جذب و متفرق و ذوق و شوق موصوف و بسجا و عطا معروف بود و ارادت نیز بخالد و مولانا
محمد زاهد از دو بیک اسطوخوار و اجاز می رسند فغانت شیخ برایشان غالب بود و ظهور کرامت و خوارق
افشش داشتند بعد وفات پیر خویش بر مسند ارشاد نشستند و صد ها کس از دعوت الحق نمودند و فغان
ایشان در روز دهم محرم سنه نهصد و هشتاد و پنج و بقوله نهصد و هشتاد هجری روداد.

ذکر سلطان الزاهدین برهان الغابین الراکع الساجد مولانا محمد زاهد

ایشان از کبرای سلسله عالیہ نقشبندیه و عالم علوم ظاهری و باطنی و مرید و خلیفه رشید حضرت خواجه

عبدالله احرار آمدن و تقوی و زهد و اتباع سنت مقامات عالیہ و مراتب بلند داشتند
ایشان غریب ربیع الاول سال صد و سی و شش هجری واقع شد و از ایشان در مقام خشت ثمارت کاوست.

ذکر شیخ المشائخ الکبار فتاوی الاحرار شیخ ناصر الدین
عبدالله بن خواجہ محمود بن شهاب الدین المعروف به خواجہ احرار

ایشان بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب چرنی اند و سلسلہ خواجہ احراری و مقتدای طریقت
در ہمایہ حقیقت بودہ کرامات و عبادات بے نہایت از ایشان بظہور رسیدہ حضرت مولانا عبد القدر
جامی قدس سرہ السامی با ایشان اخلاص اعتقاد بسیار داشتہ اند و ایشان اہلبے پیرو مولانا سعد الدین
کاشغری سید الشیخہ چنانچہ بعضی کتابا بہ نام ایشان تصنیف نموده ولادت ایشان در ماہ رمضان
سال ہشت صد و شش ہجری در قریب باغستان کلاز توابع تاشکن است بود و وفات شب شنبہ است و ہنم
سلخ ربیع الاول سال ہشت صد و نو و پنج واقع شد و مدت عمر شریف نو سال است چندانکہ در تذکرہ

ذکر شیخ الاجل و الاکمل حامل اسرار الصوری و المعنوی شیخ
یعقوب بن عثمان بن محمد الغزنوی ثم اچرنی

خوب بچشم فارسی در سہ مہلہ و خاصہ مجملہ دیہی است از نوالج غزنین از کبار مریدان حضرت خواجہ
بزرگ اند و اول بار کہ بخدمت شریف ایشان رسیدہ اند فرمودند کہ ما بچوہ کاری نمی کنیم مشب بہ نیم اگر ترا
قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب فرمودند کہ ہرگز شبہ سخت تر از ان بر من نگذشت کہ آیا چوہ شود
چون بامداد بخدمت ایشان رفتیم فرمودند کہ قبول کردند و ایشان را خواجہ علاء الدین عطارد سپردند بعد از وفات
خواجہ بزرگ یعنی بہار الدین نقشبند در صحبت علاء الدین عطارد بہر تہ کمال رسیدند و جامع گشتند
در علوم ظاہری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و مدار در موضع مفتود بقول صاحب
سفینۃ الاولیاء مفتود کہ یکے از مواضع حصار شادمان است واقع شدہ وفات ایشان بتاریخ نیم صفر

سال شصت و پنج و یک اتم شد

ذكر الامام الطريقة بهاء شريعته والحقيقة حديقته حرمين معاني را
نخلبنند خواجه بهاء الدين محمد بن محمد بخاري المعروف بنقشبند

در سال بهائیه که در مقام حضرت شیخ مست می نویسید که حضرت می فرمودند که من پدر من بصفت
الکتاب بانی نقشبندی مشغول بودیم ازین جهت نقشبندی گویند و همچنین است در سفینه الاولیا
والانقیاب و غیره با و در لطائف اشرفی است که وجه تسمیه وی بقشبنده نقش استن صورت بزرگ ایشان
نسبت بوی سیده باشد. بالقدم کردن علوم و معهود که کیفیت ازدواج هم آید انشی و نسبت القدس
من حدائق الانس مذکور است که تحقیق جمهورا کاین سلسله تلقب آنحضرت بقشبنده نبی صمت و بعضی
منتخبان این طریقه دوزمرآن و وجه ایراد نموده اند اول آنکه طالبی را که آن بزرگان تعلیم نمودن کمال پیروی
هم دور و زنجست آن ذکر بر دل طالب نقش هستی و عوارض قلیله را کمال گشتی دوم آنکه تصرف کامل و توجه
شامل ایشان در برایت حال نقوش گویند بر ایاسی قلب هر میرشد ایشان مسدودی گردید انشی و حق
آنکه اصل این نسبت بخبر قدومه پسر بعد از گذریدن بیخیاست که لانا جامی از احسن نقص در روح حضرت خواجه
است چون ابوح ارحمندان نزد نقشبندیایع از نقشبندان ولادت ایشان در محرم سال
محبت صد و هیزده و بقوسله غایت صد و شصت هشت بوده است در عهد خواج علی امینی و او طفلی آثار
ولایت الوار است هایت از بشره ایشان هویدا بود حضرت را نظر قبول بفرزندی از حضرت خواجه
محمد بابا سماعی بوده تعلیم ادب طریقت بحرب صورت از امیر کمال یافته اما بحسب حقیقت
ایشان ایشانند و تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق غیبه داننی یافته تفصیلش در مقام خود
اذکر است وفات ایشان در شب و شنبه سوم ماه ربیع الاول سنه هفت صد و نود یک هجری
و مزار قبر مصره عارفان است که دیده ست بریک فرنگ از شهر نجف ارادت عمر شریف ایشان
بقصد او سه سال بود.

ذکر صاحب انصوح و التکمیل و تدوین ارباب الحال حضرت سید میر کلال

از مریدان و اعظم خلفائے خواجہ محمد بابا سیاسی اندر تشریعت و الحقیقت و حقیقت و معرفت از اولیای ۶۴۰
گوسے سبقت برده ولادت ایشان در موضع سوخارست و وفات ایشان در وقت نماز بارادروز پنجشنبه
تیر ششم جمادی الاول ۱۰۰۰ سال هفت صد و هفتاد و دو هجری بوده و قبرشان در موضع سوخارست نزد بعضی
و پیش پنجاه یا دهم جمادی الاخری سنه هفت صد و هفتاد و دو وفات یافته اند و سوخار از دیهات بخارا است
و از سیاس پنج کرده شرعی است و براس گری اشتغال می داشتند و بزبان بخارا و اس کلال را گویند
باقی حال ایشان از نفحات و رشحات و غیره دیدنی است۔

ذکر مرجع الافصاحی و الادانی حضرت

خواجہ محمد بابا سیاسی مولد او البخاری مدفن

سیاسی بفتح سینین مطلقین بعد از ان و یاسے نسبت است بسوی سیاس کبریین تا نیهی از دیهات
طوس است بعضی می نویسند که سیاس از دیهات رامتین است و از رامتین یک کرده شرعی در دست
و از بخارا سه کرده شرعی مرید و خلیفه حضرت عزیزان علی مستثنی است شتے مید بخدست پیر و شن ضمیر خود
حاضرانده نواله عظیم حاصل کرده مقتدرے زمانه گشت و حضرت خواجہ بابا الدین نقشبند را بفرزند قبیله
کرده ولادت ایشان در قریه سیاسی بوده وفات دهم جمادی الاخری سال هفت صد و پنجاه و پنج
و قبر ایشان نیز در بخارا است۔

ذکر قدوة اهل شهود و صدر فیوض سبحان حضرت

خواجہ علی مستثنی المعروف بحضرت عزیزان

ایشان خلیفه دوم انداز خلفائے خواجہ محمود لقب ایشان در سلسله انخواجگان حضرت عزیزان است

از کبرای مشائخ این سلسله بود صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره گوید چون خواجه محمود را وفات دیک
رسید امر خلافت را بحضرت خواجه عزیزان حواله کرد و سایر اصحاب این زبانشان سپرد و سلسله النسب حضرت خواجه
بهاالدین از میان خلفا و اصحاب خواجه محمود و واسطه بایشان میرسد ایشان را مقامات رفیع و کرامات عجیب
بسیارست و بیخفت با انگلی مشغول بوده اند در نفحات ست که فقیر از بعضی اکابر چنین استماع دارد که ایشان
است اینحضرت مولانا جلال الدین می فرموده که **گرچه علم حال فوق قال برتے کے شدے**
بندہ اعیان کجسار انخواجہ انساج را **تولد شریف ایشان را متین است که قصه البیت**
بزرگ در ولایت بخارا بر دو فرسنگ قبر مبارک ایشان در خوارزم است معروف مشهور وفات بمشتم رمضان
سنه هفت صد و سیصد و هجری و نزد بعضی است و هشتم ذیقعد سال هفت صد و بیست یک هجری
و مدت عمر یک صد و سی سال -

ذکر اشخ المکرم و اعظم نسیم الجامع للنسبه اصولی و لمعنوی خواجه محمود اخیر فغنوی مولد او البخاری مدفن

فغنوی بفتح فاء و سکون عین معجمه قریبا است از توابع بخارا در شجاعت است که ایشان افضل و اکمل اصحاب
خواجه عارفانه و از میان اصحاب خواجه عارف بجلالت ارشاد ممتاز بوده اند مولد ایشان فغنم است
که هجری است در ولایت بخارا از مضامانات و ابکینی که دیده بزرگ شغل چندین ده و فرموده و سنه فرسنگ شهر
دور است ایشان در اینجا مقیم بوده اند و قبر مبارک ایشان اینجا است بسبب گلکاری می پرداختند و از آن
سجاش می ساختند و از خواجه عارف اجازت ارشاد یافته بودند و دعوت خلق بحق مازدن گشته بنابر مقتضای
وقت و محلت مال طالبان ذکر علمانیه افتتاح کرده اند و اول بار که مشغول شده اند در مرض است خواجه عارف
برود است نزدیک بران نسیم ایشان برسر پرل ریوگروه خواجه عارف در آن محل فرموده اند که این وقت است
است که ما را اشاره کرده بودند و بعد از نقل ایشان خواجه محمود در مسجدی که برادران و ابکینی است که کوهانیم
مشغول شدند و مولانا جلال الدین از کبار علمای وقت که جد اعلی حضرت خواجه مجتهد پارسا اند با اشاره

استاد العلامه شمس المآله الحلواني رحمه الله تعالى در بخارا از خواجه محمود سوال کرد که حضور جمع کثیر از ائمه علمای زمان که شما ذکر علانیه بچینیت می گوئید خواجه فرموده ما خفته پیدا نشود و غافل آگاه گردد و او را بر او آرد و به تقاضای شریعت و طریقت در آید و بحقیقت توبه و امانت که مفتاح همه خیر است و اصل همه سعادت است و رغبت نماید مولانا حافظ الدین گفتند که نیت شما صحیح است و شمار این شغل حلال باز از ایشان التماس نمودند که ذکر علانیه را حدیثی بیان فرمائید که آن چه حقیقت است از بخارا ممتاز گردد و دیگران از آشنایان خود خواجه فرمود که ذکر علانیه کسی را مسلم نیست که زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت و خلق او پاک باشد از حرام و شبهت و دل او پاک باشد از ریا و سمعت و سزا و پاک باشد از توجیه بغیر حضرت ربوبیت انشی زیاده اگر خواهی در کتاب رشتحات نظر کن و فوات بهفتدهم ربیع الاول سال هفت صد و پانزده هجری و بقوله هفت صد و هفتده بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است بر وایت سفینه الادلیا۔

ذکر العارف زبده الاخیار اناطس جمال بچشم مخموری حضرت خواجه عارف یوگری

یوگر کبر سر له محله قریه ایست از قریه های بخارا ایشان خلیفه چهارم حضرت خواجه اندر ولد و دفن ایشان یوگر است از آنجا که بنجد و آن یک فرسنگ شری است در علم و ظلم و زهد و تقوی و ریاضت و عبادت و شایسته سنت شان عالی و زبده الاداشته خرقه خلافت از دست حضرت خواجه عبدالحق بنجد وانی پوشیده و تاحیات پیر روشن ضمیر خود بنجد دست می مانده فائده ابر داشت سلسله النسب ارادت حضرت خواجه بهار الدین نقشه بند از میان خلفاء حضرت خواجه عبدالحق بنجد است خواجه عارف میرسد و فوات ایشان غرض سوال سال هفت صد و پانزده هجری بوده است ایشان عمر سه دراز یافتند۔

ذکر العارف اصفهانی حضرت خواجه عبدالحق بنجد وانی

منسوب بنجد وانی کبر العجمه علی المشهور و کفوی در طبقات حنفیه گوید بقیم غنم و سکون الجیم و ضم الدال له

و بی کسی بر شش فرسخ این بخارا و در کلب الانساب است بفتح و ال ایشان خلیفه چهارم از خلفای اربع خواجه
 یوسف همدانی قدس سره و در دفتر طریقه خواجگان اند و در حلقه سلسله این عزیزان قدس الله سرهم مولود و قدس
 در عجب روان است از ولایت بخارا بر شش فرسنگ و نام والد شریف ایشان امام عبد الجلیل است از اولاد امام کلب
 نقیسه و وقت و عالم معلوم ظاهر و باطن بودند گویند عبد الجلیل صحبت از خضر علیه السلام بود و خضر علیه السلام
 او را بوجود خواجہ بشارت داده و عبد الحالیق نام نهاد تا وقتیکه خواجہ خضر علیه السلام ایشان رسیده اند و وقت
 عددی مر ایشان را مقین نموده و در بعضی از تحریرات خواجہ مذکور است که فرموده اند نسبت و دو ساله بودیم
 که خواجہ زنده دلاں حضرت خواجہ خضر علیه السلام را حضرت شیخ بزرگ زمانی خواجہ یوسف همدانی سپردند
 و تربیت من و صیت کردند حضرت خواجہ را و صیت نامه ایست در آداب طریقت که برای فرزند خودی
 خود خواجہ اولیا که بی قدس سره نوشته اند مثل بنوالمجذبله و علم الجلیله و ناگزیر همه سالکان میدان است
 بر همه تنم و تبرک ایرادی باید فرموده اند و صیت می کنم ترا ای پسر که من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال
 بر تو باد که تتبع آثار خلعت کنی و بازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاہل
 به پریشانی و همیشه نماز جماعت گذاری بشریک امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت کن که شهرت
 آفت است و بمنصبه فقیه نشو و دائم گنام باش و در قباله نام خود ننویس و بحکمه نقصان حاضر شو و زمان
 کسی مباش و بصایای مردم در میا و بالوک ابناء ملک صحبت مدار و خانقاه بنا کن در خانقاه
 نشین و سماع بسیار کن که سماع بسیار نفاق پیدا کرد و در وقت بسیاری سماع دل را میزند و بر سماع انکا
 کن که اصحاب سماع بسیار اند که گویند که خورد و کم خست و از خلق بگریز چنانکه از شیر گریزند ملازم خواجہ
 خود باش و با مردان و زنان و مبتدیان و نوآوران و عامیان صحبت مدار طلال خور و از شبهه پرستیز
 تا توانی زن نخواه که طالب دنیا نشوی و در طلب دنیا دین بیا دهمی و بسیار مخند و از خنده قهقهه اجتناب
 کن که خنده بسیار دل را میزند و باید که در پی کس چشم شفقت نگری و هیچ مردی را حقیر نشمری ظاهر خود را
 سیارای که آرایش ظاهر از خدای باطن است و با خلق مجادله کن و از کسی چیزی نخواه و کسی خدمت
 مفراهی و مشاخر را بمال و تن و جان خدمت کن بر افعال ایشان انکار نما که انکار ایشان هرگز نتکاری

نیاید بدینا و اهل دنیا مغرور بشو و باید که دل تو همیشه اندوگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و دل تو خالص
و دعای تو مجرب و جامه تو کمند و رفیق تو درویش و مایه تو فقر و خانه تو مسجد و موسیقی تو حق تعالی ثقات ایشان
و دوازدهم ربیع الاول سال پانصد و هفتاد و پنج هجری است و قبر ایشان در عجبستان است.

ذکر قطب الوقت و غوث الصمدانی حضرت خواجه یوسف بن ابوبهالدی

اکمیت ایشان ابوالقیوب است و اصل ایشان از بهران است و شیخ ابوعلی فارمدی اندواز ابواسحق شیرازی نیز
استفاده نموده اند و شیخ عبدالعزیزی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته و چون به بغداد رفتند حضرت خواجه یوسف
را هم دریافتند و در مجلس شریف اکثر حاضر شدند حنفی مذهب و سلسله اخوان جکان بوده اند و ولادت ایشان
در سال چهارصد و چهل هجری بقول صاحب سفینه الاولیا و رجات بوده و در تاریخ یافعی است که حضرت خواجه
را حالات و کرامات بود و در بغداد و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا و اصفهان افتاده و استفاده نمود و در حدیث
در زید و موعظه فرمود و خلق از او منتفع شدند و در روز و نزل کرد و تکیه آنجا ساکن شد بعد از آن بهرات فوت
و چند وقت آنجا اقامت فرمود باز برگرداد و بعد از فرصتی باز دیگر بهرات رفت و سال چند آنجا بود بعد از آن
باز بهرات مرو نمود چون از بهرات بیرون آمد در راه وفات یافته و در بهمان موضع که وفات یافته بودند فون
شدند و گویند بعد از آن ابن النجار که از مدریان دے بود حبه را و را بر و نقل نموده قبر دے را آنجا است تاریخ
وفات است و هفتم رجب و نوزدهم غره صفر سال پانصد و سی و پنج هجری و ایشان را چهار خلیفه بودند
خواجه عبدالعزیزی و خواجه حسن اندانی و خواجه احمد سیوی و خواجه عبدالخالق غجدانی رحمهم الله تعالی علیهم

ذکر زبدة السالکین و قدوة الکاملین فی الشیخ ابوالفضل الابدی خواجه

ابن علی الفضل بن محمد علی الشافعی الفارمدی الطوسی مدنی

فارمدی الفتح الفاروا را بهیما الف ثم نیم مفتوحة فیما ذکر ابن اسمعانی وقد تسکن بن قری طوس شیخ الشیخ
خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام ابوالقاسم نقشبندی و مرید شیخ ابوالقاسم الکرکاتی اند و با شیخ

ذی المجید طیفور بن عیسی بن آدم بن سرشان ابی یزید

در تاریخ ابن خلکان است طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی قدس سره السامی صاحب معجم البلدان گوید که البسطام دهی بزرگ است و شهر بزرگ و دیده ام قبر ابی یزید طیفور بن عیسی بن سرشان الزاب البسطامی در اینجا جانب بازار و نیزوران است که ابو یزید طیفور بن آدم بن عیسی ابن الزاب البسطامی الاصفهانی فاضلی جعند و غیره می گویند که ابو یزید بود سقا در امام جعفر صادق و میر سید شریف در شرح مواقف گوید که ابو یزید پس دریافت او امام جعفر صادق را و متاخرت از معروف کفری و لیکن استفیض بود از روحانیت امام جعفر صادق رضی الله عنه و ازین جهت سلسله انتساب او بسوی امام جعفر صادق مشتبه گشت و صحیح تر ازین بیان همانست که خواجہ علام الدین بخاری و خواجہ محمد پارسا در رسائل خویش ذکر کرده اند و ثمره این خلاف از کتب تواریخ زمان دریافت و نه را بعین امام فخر الدین رازی و صحائف و جامع الاسرار و شرح رساله صدوقیه و شرح الطیف غیبیه باید دید لقب شیخ ابو یزید سلطان العارفین است و امام طیفور بن عیسی جد ایشان بگزیده مذکور است اسلام شمر شده و اصل ایشان از البسطام است صاحب شجرات نوشته که ایشان اولیسه امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحب تذکره الاولیاء گوید که صد و سیزده پیر اخلاص کرده بودند از آنجمله امام جعفر صادق و نیز بزرگواران و محیی معاذ و شقیق بنی رانیز دیده اند و از ائمه در ایشان نقل است که چون لقمه مشتبه در دهان می نهادم بایزید شکم می جنبید تا آن لقمه دفع نمی شد حضرت جنید میفرماید که بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و نظر لقمه طیفوریه منسوب بایشان است و بنا بر این طریقه بر شکر و غلبه است وفات در پانزدهم شعبان سال دویصد و شصت و یک هجری و لقب له دویصد و سی و چهار هجری و این قول در تاریخ وفات در اکثر کتب معتبره دیده شد و اما آنچه مولانا عبد الرحمن جامی دویصد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد که از طبقه تنسک این تاریخ را نقل کرده اند خالی از غلط نباشد و قبر ایشان در البسطام است و بعضی تاریخ وفات چهاردهم شعبان سده دویصد و شصت و یک هجری نوشته اند و برین یازدهم و هفتم علی اختلاف اقوال و آلات ایشان در سال یک صد و سی و شش عمر شریف ایشان یکصد و بیست و پنج و ابو یزید ابی علی سندی صحیح است

داشته اند چنانچه شیخ روزبهان نقلی در شرح شیطیات و شیخ اشیرخ در عوارف فرموده اند بآئی ذکر امام بالحق
محقق الصادق در سلسله اعلیاء قادریه گذشت.

ذکر امام الطریقه شیخ الحقیقه مجمع الاسرار الائمة سلع الانوار
النبویه و قدوة الاعاظم حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر

از کبار تابعین اندوکی از فقهائى سبعة مدینه در خانه عمه خویش حضرت عائشه رضی الله عنها تربیت یافته
یعنی بن سعاد فرموده اند که در مدینه هیچ کس را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاده و ولایت کی هیچ کس را عالم تر
از وی ندیدم و از عمر بن عبد العزیز منقولست که اگر معاملة خلافت با اختیار من می بود بقاسم میگذاشتم
امام مالک گوید وی فقیه این امت است و پیرماد حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه است فمات ایشان
در سال یک صد و هفت هجری بوده و بقوله یک صد و هشت بقوله یک صد و دوازده و صد و نوز
گفته اند و همین را ترجیح داده این جهان و بعضی یک صد و شش گفته و تصحیح کرد این را ابن حجر و بعضی
یک صد و گفته و بعضی دوازده و آنکه هفتده و عمر ایشان هفتاد و دو و پیش بعضی هفتاد و نوزد بعضی تجاوز
از صد سال و الله اعلم ولادت بر راجع اقوال در سنه سی هجریست.

محقق مبادی حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه را نسبت خرقه و جانب ست کی از جانب امام محمد باقر
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه بر سر او گذارید و خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست ایشان
را از حضرت سلمان فارسی و ایشان را از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه پس نقشبندی ادو نهج ست نقشبندی
صدیق و نقشبندی علوی.

ذکر منظر عجائب الآیات مصدر غرائب الکرامات

ذی المقامات لعلی الخالات نبی حضرت سلمان فارسی

کنیت ایشان ابو عبد الله است و ایشان را سلمان بن اسلام می گفتند از کبار اصحاب ائمه و جامع الاصول

ابن اثیر خبری است که ابو عبد الله سلمان الفارسی ایشان را سلمان را خبری رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و
 میفرماید که انا سلمان ابن الاسلام و اصل او از راه مرزست و برخی بر آنند که اصل او از صفهان است از
 قریه که او را خبری گویند سافرت کرد طلب زمین و بود او را در دین نصاری و قومی از عرب او را گرفته بست و بخت
 بعد از آن مکاتب کرده شد پس اعانت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم در بدل الکتابت او و بعضی گویند که خبری
 او را رسول الله بشرط عتق و بعد از آن کتابت کرد که یقال انه تداوله فی ذلک بضعة عشر با صدق
 الجذب حتی اقصی الی النبی علیه السلام لما قدم النبی الی المدينة ومنه الرق عن نذر واحد
 واول مشاهدته الخندق و ما بعد ها و لما حضر رسول الله الخندق جعل لكل عشرة فظرا
 اربعین فداغا فاجتمع المهاجرون والانصار فی سلمان وهو کان رجلا قویا فقال المهاجرون
 سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلمان منا
 اهل البیت واحد الذین اشتاقت الیهما الجنة وکان من المعمرین قبل عاش ما تین و خمسين
 سنة و قبل ثلثمائة و خمسين سنة و الاول اصغر و مناقبه کثیرة و هضائمه عزیزة انتی علیه
 النبی صلی الله علیه وسلم و مدحه و مات بالملائق سنة خمس و ثلثین قبل مات ذمن عمرو
 الاول اکثر ذوی عند انس بن مالک و غیره انتی و اختلاصه که در وفات است از کلام ابن حبان
 و ابن عبد الله و ابن حجر و تقریب و غیر هم توان دید و همچنین فرموده است ملا علی قاری در مرقات فی شرح مشکو
 الغرض انساب ایشان در علم باطن بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه است وفات ایشان بعد از آن بوده و مال
 سی و سه هجری و عمر شریف بقوسه یک هزار و پانصد و بقوسه سه صد و پنجاه و بقوسه دو صد و پنجاه و
 این قول صحیح است چنانکه بالا گذشت.

ذکر سید الامام شفیق معدن الفضل الابدی و التحفیت الکوب
 الزاهر بانوار التصدیق صاحب رسول الله و فی الغار له

رفیق الخلیفه الاکمل امیر المؤمنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

کنیت آن فضل البشر عبداللہ بن ابوبکر است لقب صدیق اکبر و عتیق و اسم شریف عبداللہ و ابو ابن ابی قحافہ
ابن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر
ایشان ام الخیر سلمیٰ بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب است حضرت صدیق اکبر از جانب پدر و مادر که پسر
و دختر یک دیگر بودند در مکه که جمیع حضرت سرور کائنات و جده ششم ایشان است بنسب آنسروری رسیده
ولادت حضرت صدیق اکبر بعد از واقعه فیل بہ سال و چہار ماہ بودہ و اول کسی کہ از یران بے طلب مسجد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آورد ایشان بودند ذات شریفش جمیع کمالات انسانی موصوف بود میان
قریش جاہ کبیر و مال کثیر داشت از رؤسا اہل مثنیٰ آن قوم بود در علم انساب و تعبیر خواب و عروض و قافیہ ہر
و اشعار خوب می گفت از آواں بعثت تا زمان وفات حضرت نبوی در سفر و حضر کم از وی تخلف نموده از کمال
صدق جان مال را در محبت آنحضرت در باخت و در اے متابعت آنحضرت فرو نگذاشت لاجرم امام طوائف
انام گشت و جملہ مشائخ او را مقدم ارباب مشاہدہ میدانند کمالات وی از بیجا قیاس باید کرد کہ امیر المؤمنین
عمر رضی اللہ عنہ گفت کاشکے من موی بودے از موہیائے سیدنا ابوبکر گویند کہ در قیامت عامہ خلافت را
یک مرتبہ تجلی خواہد بود و حضرت صدیق اکبر را تنها یک رتبه بلقب ہے بصدیق آنست کہ اول کسی کہ
در قصہ معراج تصدیق آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم نمود و او بود از قطنی از ابوبحیی روایت می کند کہ من از
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را اکثر بر سر شنیدہ ام کہ اللہ تعالیٰ ابوبکر را بر زبان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
صدیق فرمودہ است و رتبه بلقب عتیق آنست کہ جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم در مہاجر و مدینہ
فرمود من یرک ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر یعنی کسی کہ خواہد کہ بنید بسوس آرد
شدہ از دوزخ پس باید کہ بنید ابوبکر را بعد از وفات سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم با جماع صحابہ بر سرند خلافت
شستہ تا دو سال و سیماہ و چند روز با جیائے دین متین جہد بلوغ نمود و خیل عرب را کہ بعد وفات
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم مرتد شدہ بودند بزور شمشیر برآہ راست آورد و قرآن مجید بدالالت حضرت

عمر رضی الله عنه جمع نمود و پیش از آن متفرق بود هر صحابی آیت می آورد قبول نمی کرد تا دو کوه بران گواهی
 نمیدادند وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بر روایت اصح شب شنبه و لقبه
 جمعه السبت دوم یا السبت سوم ماه جمادی الاخری مدت عمر شصت و سه سال و لقبه شصت پنج سال
 و مدت خلافت دو سال و سه ماه و قریب متصل قریب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است در اخبار الدول
 از نزله النواظر نقل می آرد که گفت علی مرتضی کرم الله وجهه که طلبید مرا حضرت ابوبکر صدیق در قرب وفات
 خود فرمود که یا علی غسل بدهید مرا در وقتی که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را در آن غسل داده بودند و گفت پس
 مرا در آنچه من و ابوبکر را برید بر در حجره نبوی صلی الله علیه و سلم پس اگر در کشاده گرد در آید و الا بقیع برید
 حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می گوید که چون بموجب وصیتش عمل کردم فی الفور در کشاده شد و آواز آمد
 که ادخلوا الحبيب الى الحبيب فان الحبيب مشتاق یغنیه در آید حبیب السوی حبیب
 که حبیب مشتاق حبیب است پس نقش ایشان را بجوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دفن کردند و شریف
 را برابر دوش مبارک حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم داشتند که احادیث صحیح و فضائل ایشان بسیار
 وارد شده اند لیکن بحسب اختصار بنسخه از آن در اینجا حواله اقل کرده می شوند قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ما طلعت الشمس ولا غربت على احدنا فصل من ابی بکرا الا ان یکون نبیا یعنی طلوع
 نکرده است آفتاب غروب نشده است بر هیچ یک بهتر از ابوبکر که باشد پیغمبر و عن عائشة رضی الله عنها
 قالت قال لي رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه الذی مات فیہ ادعی الی ابائک واحبابک
 حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتیمی متصن و یقول قائل انا اولی و یا بی الله و المؤمنون
 الا ابابکر و المسلمون و لیست از عائشه رضی الله عنها که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض خود
 خود بطلب ابابکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را تا بنویسم کتوبی را بحسب آنکه می ترسم که دیگری از شما
 خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حالا آنکه ابایی کند حق تعالی مؤمنان خلافت غیر ابابکر را
 و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم فیده مرویست
 از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم لائق نیست قومی را که موجود باشد ابوبکر

در آن که امام خود سازند کسی دیگر را غیر از ابی بکر و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال ما نفعنی مال قط ما نفعنی مال ابی بکر فیکفی ابوبکر و قال هل انا و مالی الا الله یا رسول الله
 درواه احمد مرویست از ابوهریره که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نه نفع داد مال کسی مرا بمشایر که
 نفع داد مرا ابال ابی بکر پس بکر سیت ابوبکر گفت سمیت جان من و مال من بکر پس تو یار رسول الله صلی
 الله علیه وسلم گویید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مال حضرت ابوبکر را بلا تامل و تردد خرج می کرد و در مال خود مال
 ابی بکر فرست می کرد و مرویست از جابر بن عبد الله که روئید بر در دولت بنوی صلی الله علیه وسلم با عیال
 مهاجرین و انصار نشسته بودم و با هم تذکره بزرگی و فضیلت می کردم که درین اثنا آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم تشریف آوردند و فرمودند که چو می کشید عرض کردم که بیان فضائل می کنیم فرمودند که چون بین
 دست پس خبردار مآید که بر ابوبکر کسی دیگر را فضیلت ندیدید که وی میان شما افضل است در دنیا و آخرت
 و ابوداؤد و حاکم از ابوهریره آورده که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که آمد مرا جبریل پس گرفت دست
 مرا پس نمود جبریل مرا در بشت درستی که ازان در آیند است من پس گفت ابوبکر که دست می دارم
 کاشکے من می بودم با تو تا آنکه نظری کردم بسوی آن درومی دیدم آن را همراه تو پس فرمود آنحضرت
 آگاه باش ای ابوبکر که تو نخستین کسی هستی که می در آید بشت را از است من و نیز بخاری و مسلم روایت
 می کنند از حضرت ابوسعید خدری که روئید آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه فرمود که خداوند تعالی
 اختیار داده است بنده خود را در دنیا و آخرت پس آن بنده اختیار کرد آخرت را با استماع این کلمه
 ابوبکر صدیق را اگر گرفت مار از گریه شان عجب آمد با خود گفتیم که این چه موقع گریه است بعد از ان
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتقال فرود من بین فرمودند آن وقت مطلب گریه شان فهمیدم که غالباً
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وفات خود خبر داده بودند از اصحاب بجز حضرت صدیق اکبر کسی ازین راز را
 ندانست میان ما را ندانده عالم بودند و قتی که حضرت صدیق اکبر را گریه گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 فرمودند که گریه نکنید احسان شما از راه رفاقت و مال بر من نماندست و اگر رسول حق تعالی از کشتی
 کردی از تو کردی ولیکن میان من و تو اخوت و محبت اسلامی است و نیز بخاری و مسلم از حضرت عائشة

روایت می کنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مرض موت خود که بگوا بگو که اگر امامت کند مردمان از نماز
گفتم یا رسول الله ابو بکر رقیق القلب است اگر به مقام شما خواهد ایستادگر نیز خواهد کرد و مردمان از شنیدن قم آن
محرور خواهند ماند لهذا از عمر رضی الله عنه بفرمایند که ای امامت کن آنحضرت همان ارشاد سابق فرمودند که
از ابو بکر بگو می که امامت کند باز از ام المومنین حفصه گفتیم که شما عرض کنید او شان نیز گفتند آنحضرت جوابش
فرمودند که آنکس صواب است یوسف مقرر شما از زمان هر اسمیان حضرت یوسف هستی یعنی چرا خدای
بجای می کنید بگوئید از ابو بکر که امامت مردمان کند و نماز بخواند الغرض در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تا پنج روز حضرت صدیق اکبر امامت کردند ازین حدیث اشاره است بسوی خافت حضرت صدیق اکبر
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود منصب امامت بایشان تفویض کردند باطله مناقب عالی حضرت
ایشان بسیار است بحقی از آن در اینجا سپرد خامه شدند زیاد تفصیل اگر خواهد طالب را باید که کتب مطولات
رجوع نماید بانی ذکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیشتر در سلسله عالیة قلندریه گذشت -
فائده ما که جمیع سلاسل مذکوره در سلسله نقشبندی و مداریه حضرت امیر المومنین سید العالی
علی مرتضی میرسد و آن سلاسل که در دیار هندوستان و ایران و توران و ترکستان و تجار و سمرقند
و بخشان و گیلان و اکثر مملکت روم شهرت دارند همه بحضرت علی مرتضی الله عنه میرسد و بخواه بواسطه شایسته
کنونین خواه بواسطه خود و نیز بخین نقشبندی و مداریه حضرت علی مرتضی الله عنه می رسند چنانکه
برناظر کتب مخفی نیست و بس -

ضمیمه که خاتم این نامه و تتمه این نسخه باشد

آنکه ریاضین نیایش و شقائق ستایش نشان آئین حکمت کامله و پرست قدرت شامله چمن سیرا
اعیان ثابته و نخلبنده صور علمیه با که گلدسته آغازین رساله را از اظهار از بار ریاض منازل مقامات
مشائخ بهشت سلاسل به رفعت آراسته ساخت اکنون از حسن توفیق الهی رسید است که انجام
آن بزرگ آغاز در تصویر چهار پیر و چهارده خانواده باز نماید تا کاتب در بهشت بشکر گذاری نعمت فانی دلی

ابن آبار یا سایه -

باید دانست که چهار پیر این اند -

اول حضرت قرة عینی الرسول و بضعة البتول مسموم هم الشهادات مقبول زوالت حضرت امام حسن علیهما السلام
دوم سبط الرسول فاتح باب الخلافة من خاتم الولايت سند الاولیا و سید الشهداء امام اشرقین حضرت
امام حسین علیه السلام -

سوم سیدنا یحیی سند العارفين وضع امام المؤمنین ام سلمة زوجة النبی ابی سعید الحسن بن
ابی حسن البصری -

چهارم امام الامام علم الاعلام کمال بن زیاد بن نسیک بن النیشم بن سعد بن مالک بن الحارث بن
صهبان بن سعد بن مالک بن النخاع الکوفی وکیل کمال بن عبد الله وکیل کمال بن عبد الرحمن القاهلی الخضر وکیل شهید بظلم
الحجاج الثقفی که اکنون خبر به الرضی زیار واه الثقفات -

تفصیل پنج خانواده که از حضرت عبد الواحد بن زید بن حواجه
حسن بصری میسرند و ذکر این همه حضرات بالا رفت

خانواده اول زیدیان منسوب بن حواجه عبد الواحد بن زید -

دوم عیاضیان منسوب بن حواجه فضیل بن عیاض -

سوم ادهمیان منسوب بن حواجه ابراهیم بن ادهم -

چهارم شمیریان منسوب بن حواجه شمیرة البصری ایشان مرید و خلیفه حواجه خلیفه مرعشی اند و
خلیفه حضرت ابراهیم بن ادهم الی آخر سلسله و حواجه شمیره را قبویته عظیم بود در ارشاد مریدان چنانکه
سابق در حال ایشان گذشت -

پنجم حشمتیان منسوب بن حواجه مشا و علو دینوری و ذکر این همه حضرات پیشتر شد اینجا
اگر رسالت ندارد -

خانواده دیگر که از حضرت خواجه حبیب عجمی خواجه حسن بصری می‌استند

اول عجمیان منسوب بخواجه حبیب عجمی است و نزد بعضی همین خانواده حبیبیه نیز نام دارد و حبیب عجمی کینت ایشان ابو محمد است مرچین بصری اند و بسیاری مشایخ را در یافته اند و اصل از فارس اند و در بعضی از رسائل خانواده است که ایشان از اخوان عبدالرحمن بن عوف اند و اصل علم وفات حضرت خواجه در سال یک صد و پنجاه و شش هجری بوده است و قبر ایشان در بصره است.

دوم طیفوریان منسوب بسلاطین العارفین طیفور شامی المشهور به بایزید البطامی است و چون نام ایشان طیفور بود مردان ایشان خود را طیفوری نام کردند و حال ایشان بیان کرده شد.

سوم کرخیان منسوب بخواجه معروف کرخی.

چهارم سقطیان منسوب بخواجه سمری سقطی.

پنجم جنیدیان منسوب بخواجه جنید بغدادی و حال این حضرات در آنسای رساله مذکور شد.

ششم گادرونیان منسوب بخواجه اسحق گادرونی و در بعضی رسائل خانواده گادرونیان و

اویسیان هر دو یک نام اند و خواجه ابواسحق ابراهیم است و اصل ایشان از فارس است ابنتان ایشان زینب

بنشین ابوعلی حسین بن محمد الفیروز آبادی است بقول صاحب سفینه الاولیا و حضرت شیخ عبدالغنی نقشبندی

در رساله خانواده می‌نگارد که ابی اسحق بن شهریار مرید گادرونی است و پیش ایشان گادرونی نام شخصی است

که او از شیخ حسن حسین اکابر خرقه پوشیده و وی از ابی عبدالغنیف و وی از جعفر حداد و وی از ابی اسحق

و وی از ابی تراب نخشب و وی از شقیق لقی و وی از ابراهیم ادهم و وی از موسی بن زید راعی و و س از

اوئیس قرنی و فقیر کاتب الحروف گوید که گادرونی علم زاده شخصی است بلکه این نسبت است بسوی گادرونی

که نام جاس معروف است که از جمله شهرهای فارس است که آب و هوا خوش دارد و نهایت آن آدمیاط

عجمیه گفته اند از بسیاری جامه کتبان و قصه که در اینجا افتند و شهره قدیم است که آن را شهر کنه گویند و

شهره جدید که آن را عضدالدوله بنا کرد و صاحب عجائب البلدان می‌نگارد که از اینجا است بی اسحق از ابی

ابن شهریار و زرد بعضی این را گاذران هم نامست غرض که ایشان مرید خواجه ابوعبدالله خفیف اند و وفات خواجه
ابو جعفر در ذی قعدة سال چهار صد و سیست و شش هجری بوده -

محقق طوسی آن منسوب بخواجه علارالدین طوسی و زرد بعضی فردوسی آن و طوسی آن یک اند -
هشتم شهر و رویان منسوب بشیخ ضیاء الدین ابی النجیب عبدالقاهر بن عبدالسدر بن محمد بن عبداللہ
بن سعد المحدث الفقیه الشافعی السهروردی و ایشان را از علم خویش شیخ رحیم الدین ابی حفص علم السهروردی
و ایشان را از علم خویش شیخ ابی النجیب الدین محمد بن عبدالسدر بن سعد السهروردی المعروف بابن عمیر و او را
از شیخ احمد اسود دینوری و او را از مشاء الدین خوری و او را از جنید رضی اللہ عنہم بدان ایشان خود را
سهروردیہ نام کردند و از شیخ ابی النجیب سهروردی شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده -

نهم فردوسی آن منسوب بشیخ نعم الدین کبری خلیفہ ابی النجیب فردوس و فردوس نام روزنه است
نزدیک به یامد از بنی ربیع و قلعه است بقرون نزدیک که فردوس جمع اوست که موضعی است نزدیک
به دمشق و حلب -

تفصیل چهارده خانوادہ شروع که از چهارده اصول پیداست ندانیکه

اول قادریہ غوثیہ منسوب بامام الفقیه المحدث المحقق قطب الاقطاب فردا الانبیا حضرت محی الملک والدین
عبد القادر گنجی کشنی اجمالی الشافعی الحنبلی حال تفصیل حضرت ایشان از بجهة الاسرار و اجاب الالام
و غیره توان جست -

دوم لیسویہ منسوب به جمعی سوی منشا این سلسلہ خواجه احمد لیسویہ پیر ترکستان است این سلسلہ
نیز بنسبت جنید بغدادی می پیوندد -

سوم نقشبندیہ منسوب بخواجه بهار الدین نقشبند -

چهارم نوریه منسوب به ابوالحسن نورانی نام ایشان احمد بن محمد و بقول محمد بن محمد بن عبدالمجید

البغدادی البغشوری المعروف بابن البغوی فیهما الموصوف بصاحب الوفاطائوس العباد صاحب
التصانیف المحدث المتوفی کما روی الهروی من حالته وددت له فی السماع وبعثتور لفتح موهده
سکون غین معجمه وضم شین معجمه و سکون واو ورا ومله بلده است یامین هرات و درو استبت بغوی خلا
قیاس ست قاله السمعانی و ابن خلکان و مجد و هو معرب گویند که نیکام و غطا از و را
ظاهر می شد کافی القاموس پارسه ازین ست که هرگاه در سجده نشویند داخل می شد از روی او چرخ
الحاکم الشعرانی و نوری گوید که روزی بسوے نوری دیدم ناگاه عین آن شتم کافی طبقات شیخ الاسلام
هروی مولد و منشأ ایشان بغداد ست مرید سی قطعی اند و الذنون مصری را دیده اند و با محمد علی قه
و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران جنید اند و طریقه مجتهد صاحب مذہب بوده اند و مشایخ
ایشان امیر القلوب گفته طریقه ایشان را نوری گویند و معالمت ایشان موافق جنیدیان ست.

پیشتر حضرت منسوب بن خواجہ احمد خضرویه است کنیت ایشان ابو حامد ست و اصل ایشان از نجف م
حاتم هم اند و از بزرگان مشایخ خراسان اند و سلطان ابراهیم دهم والی تراب بخشی و ابو حفص احمد را و
و طریقه ملائمتیه داشتند و فاته ایشان در سال د و صد و چهل بوده است و عمر نو و پنج سال ست و قبر بزرگ
است و خواجہ احمد در حضرت حاتم هم بوده اند و می گویند قیامی دوی ابراهیم بن دهم.

ششم شطاریه عشقیه این هر دو سلطان العارفین میرند و در کتب تقدیم این لطیف
هم نوشته اند و حق این ست که از شیخ ابوالحسن عشقی عشقیه نام یافت و از عبد الله شطاریه و
رسائل ست که همین یک سلسله است که او را شطاریه عشقیه هر دو نامند در او را از انبیا سلسله را عشقیه
نامند و فقیر کاتب محروک گوید که پیران حقیقت نگار و در هر وان معرفت گذار چنین گذارش فرموده اند
سردفتر این خانواده رأس الواصلین رئیس المحققین شیخ عبد قطب عصر مرشد زمان عارف چهار
ابو یزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان ایطامی ست و مشرب عشقیه نظریه که مشرب باے مان
بحسب دریافت در جات فنا و بقا و موجب سلوک منازل صدق و صدا و از رگه رطلی مبادی با
معاد از جمله السابقون السابقون اولئک المقربون ست چنانکه تأمین و تمکین احتیاج آنکشاف

تحقیق و بساطت و عظمت و توحید و تنهایی و توحیدی کتب و میدان خموشی و گویائی، القهقهه تمامی احوال محقق است
و تکیه اوصاف متضاده در نظر وحدت نهی این گروه در مقام یافت کمال اسمائے که صورت کمال ذاتی است
یکت سر و یک و نماید و سالکان این طریق و دانشمندان این حلقه از احاطه شمار بیرون اند و در بنیاد هیچ حال
و در قیام هیچ مقام و آن متصل مبتلا نشوند بکار هر لحظه بشان جدید و هر نفس بیافت زنده و آشنای اوقات
و آئین مستقیم صریح و گاهی مخصوص پیران این روش است عراق و عجم و ایران و توران از برکات وجود
مشایخ این سلسله فروغ مشکوٰه نبوی علیه السلام دارد و خص و صا در صدوسی و چند سر آمد این گروه شیخ
محمد صادق در بلاد و راه را از راه راست و ستمونی و لوی ارشاد برافراشته قبله گاه تمامی مشایخ و فضلاء این
ماجست بود گویند جمله را و نمندان استعداد خود را از ملازمت او سرایه ولایت و سامان کمال می اند و خشنود
از آن اعزاز که کرامت کسیک بحسن و نهائی و جمال هدایت افزائی ظلمت کده هندی وستان را از فروغ آباد الله نوسر
السموات و الارضی گردانید ذات خورشید صفات شاه عبدالعزیز شطاری پو و حسام الدین محمد باک
ابن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین حماد بن عمر المعروف بشیخ الشیخ شهاب الحق
و الدین سهروردی است که در آخر ائمه تاسع از ایران زمین با هنگ ستمونی سعادتندان هند و شرق و هند و نشاط
نزول از ذاتی فرمود و امپراطور خرامش بسرینگاه قدس انواع اذکار را در اشغال و اعمال برابر او اختیار و تفریح
و دعوت او دعیه با توره و غیره با عموماً و خصوصاً بخداوندان طلب با اندازه استعداد او تلقین نمود و کلام بیان
بر صفت و وجه تسمیه شطاری حرفی صریح و قلمی آشکارا نه نگاشته لیکن کرشمه شایع عبارت فصل ثانی لطیفه
غیبیه که نقوش خامه تصنیف است شمه بر وجه تسمیه آگاهی می بخشد مفران عبارت آنست که
خدا شناسان است محمدی و بیرون خاص ملت احمدی علی صاحبها من اهل الصلوة و فصلها و من التحیات الکملها
در سلوک بر سر شرب انداخته ابرار شطار و هر یک ازین سه طائفه علمی و دینی و فکری و شغلی و فکری
و کشفی و قریب جدا گانه دارند و بهمان طریق خاصه نزول بسایه ستیفا و استعداد می فرایند باید که نظر معجز
علماء امتی کا بنبیاء بنی اسرائیل فرق و عدم فرق که در باب انبیاء علیهم السلام در قرآن شریف
نزول پیوسته درین طائفه نیز رعایت کنند باین وجه که تفاوت و اختلاف را در اعتقاد و اقرار بولایت

ایشان راه نمیدهند و برای آن رسول که لا فخر فوق بین احد من سر سده است قیاس نمایند تا ایمان شریعت
 بر صفت طریقت فراهم آید و همچنین آنکه در زمره خداوندان نبوت علیه السلام بحسب قرب وحی و کتابت معجزات
 و نسخ و عزم و اولی عزیزی و کثرت و قلت امت و اسوا با فرق می نمایند فضیلت را درین گروه که شایسته است
 بنی اسرائیل اند باعتبار سرعت و بطور سیر و بحسب ریاضت و عبادت و رسا که از معاد و بسبب احوال و
 درجات و مقامات و خطابات بمقتضای اعیان ثابته از طرق مبدء تصور کنند بروفق آن معنی که با اشارت
 آنکه کریم ثلاث الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بفراخاطر عبودیت کند از اینجا بر آینه اندیشه
 این معنی پر تومی اندازد که تحقیق این گفتگو از رسته تیز روی او و طبی منازل طریقت است و علم عند
 و آنکه بنده از اصحاب این سلسله و غیر هم نظر بر وضع همین روش و به این لقب می اندیشند بصواب
 نزدیک است و بنده اکا بر این مشرب فرموده اند که این طائفه وسیله ملازمت و مصاحبت با کالبد
 خاکی از ازار و اح بزگانه که سبک و دش از بار پیکر شده اند فیض می گیرند و پرورش یاب می باشند
 پس نسبت حصول این معنوی سرعت که طی عالم مرکبات نموده بود سرعت آبادی و مجردات می خرامند شطار
 لقب یافته اند نیز و جمیع مستقیم گفتار صلی آنکه جللی مشایخ شطار و درین از خلوت شاه عبدالعزیز شطاری
 ازین مشرب اشتند و شیخ عبدالعزیز شطاری صدیقی بخاری اند و از بنابر شیخ الشیخ شهاب الدین سروری
 سطوت و شوکت ظاهر و باطن داشت و در شد و وقت خود بود و تلقین اذکار و اشغال که مخصوص مشغولیت
 سلسله شطاری است متعین و منفرد گویند که شمع نقاره میزد و ندای داد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
 راه نمایم و چون در مجلس می نشست هر سو نگاه می کرد می گفت که اینجا تخته سیاه که عبارت از طالع علیان
 پر شنبه بی اعتقاد باشد نباشد سخن خدا گفته می شود و او را رساله ایست مشهور در بیان طریق شطاریه
 و اذکار و اشغال و مراقبات و در اول رساله نسبت خود تا بحضرت شیخ شهاب الدین سروردی نیز ذکر می کنند
 و سلسله ارادت می بیند واسطه شیخ نجم الدین کبری قدس سره می رسد گویند که چون طالبی پیش او می آمد
 بر سر امتحان عقل و نهوش او نان با نان خورش برای او می فرستاد و کسی را بر سر بر می گاشت تا بیند
 که سر نان خورش برابر خورد یا یکس باقی می ماند اگر برابر می خورد این را دلیل بر فراست و هوشیاری می دانست

و طریقت و حقیقت بدو بر کمال آراسته دریافتیم از صحبتش فراوان بهره مندی رسید و اجازت از شیخ
زین الدین خوانی داشت که چهار واسطه شیخ ایشیوخ مشهور و میرسد رسالت هشت صد و نود و ترک تعین
فرموده بخلوتکده لاتعین خرامید خوابگاه او منتهی است و جنوبی سوسه گنبد سلطان خلیج است القصه
خود در لباس سلطانی و صوفیان کسوت سپاه درآمده علم فراختی و تقاره نواختی و بهین طمطراق
جهان پیوده و تماشای جهانیان کرده هم فیض رسانیدی و هم بهره گرفتاری و در آن راه به یونم بقام
که رسیدی بمشایخ آن سرزمین پیغام فرستادی که درویشی باین آرزو اندیشه جهان نوری پیش گرفته اگر
کسی به ازو براتب معنی کلمه توحید رسیده باشد دی را بیا موزد و گرنه سوسه که به پنج مقیمان آنکه از سفر
این گنج توحید بردارند که فرصت با سبب سعادت همراه بشواری فرزند پیش آید غرض که چون به بنگاله
رسید همان پیغام را بر طبق دستور عمل شیخ محمد عیسی که او را شیخ قاضی بنظر می نامند رسانید و پاسخ
داد که چنین نامه سر از خراسان و عراق و پارس فراوان می آیند و می روند و بپایام پاسخ نیوشیده برگشت
که ظهور کمالات استعداد او دست بامن تلقین این لاف گذارد و در آن زمان سلطان عیسی خلیج در حیره
محاصره داشت شاه از بهمانجا بهمان راه بازگشته در پاسبانان ملاقات نمود پس از چند روز
که در گمان نگذاشته بهمان نمود چنانکه در برابر خیمه گاه بود بتوجیه فروزی سگال او و ذکر کشود سلطان ابوالفراس
بزرگ داشت و او را پیشتر از خود بدار الاسلام منتهی فرستاد گویند در بهمان نزدیکی شیخ محمد علاء دجله نشست
شبیه پدرش در واقع فرمود که ای علاء کشایش تو باین کردار ریاضت نیست بلکه حواله بهمان هرزه گوئی
است ناگزیر بشواری و تنهایی از وطن گاه سفر گزید و بر منتهی آمده بر باد شاه تاسه روز استاده بنگرانی
اگر برانید چهارم بامداد شاه بیرون خرامید در آنالیش برپای او کشاده فراوان سرزنش فرمود و بخت با او بد
یا سربست همدوش گرانبار آگهی گردانید پس از چندی به تشریف نظامت سر بلند ساخته بصوب کاشان
نروانه کرد و پیران این سلسله را شطاری اذان خواند که در سلوک شاه راه طریقت از مشایخ دیگر خانواده
تیزتر و گرم روتران چنانچه گفته اند اول قدم ایشان نهایت قدم دیگر و ایشان ست و روزه کار
در شگافت این گفتار معارف تار و اندیشه در نگار پویشان بود چون با حصول ذکر و اشغال این

سلسله آگهی یافت و سلوک گرداگر و صوفیه در برابر آورد و جز این تفاوتی بنظر نیامد که در شرب شطاب و
 خود را عین ذات دانسته پایا پایا از عالم تعینات نامرکز خاک نزیول نماید و بعد از آن بر نظر نزول و عروج
 آمین هر منزل فرو گذاشته باز به عالم اکر و دور ووش جمیع مشایخ آنست که اول طالب مرتبه بر تبه از عالم
 ناموت سیر عوالم فرموده تا بر تبه وحدت وجود ترقی کند و از آن مقام بوضع تعین پذیری در هر تعین
 رنگ آن برآمده بسوی ملک شهادت خرامد ازین دو طریق پدید آمد که اول قدم بهمان آغاز سلوک
 است از حضرت ذات و از نهایت قدم انجام سیرست بهمان مرتبه احدیت و دیگر معنی که محمول بر دست
 البته مراد نخواهد بود و غرض که این سلسله درین از خواجه عبدالرشید شطاب که مرید و خلیفه شیخ محمد جاروت
 و دوی شیخ محمد شفیق خرقانی و دوی ابوالمظفر ترکی الطوسی و دوی شیخ یاریزید العسقلانی و دوی محمد مغربی و دوی
 یاریزید بسطامی تا آخره

این سلسله بخاریه منسوب بسادات حسینی که بواسطه دوازده امام حضرت امیر علیه السلام میرسد نیز بسید
 جلال بخاری و لقب ایشان مخدوم جهانیان است که جامع ست میان علم و ولایت و سیادت نام
 ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان اولی رکنی که ازین قبیل از بخارا بلند و ستان آمده
 جد ایشان است که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون سید جلال بخاری از بخارا آمدند مرید شیخ بهار الدین
 از کربلا آمدن ایشان شدند از بزرگان سادات شیخ حلیل القدر جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و سید جلال
 بخاری سرخ را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهار الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو
 فرزند رشید قابل و سعادت مند بوده یکی قطب و غوث وقت که شیخ المشایخ و مرشد اهل زمانه و در روزگار
 یگانه مخدوم جهانیان بودند و هم پسرسید را جو قتال که او شان هم از اولیا کبار بودند اگر چه مخدوم جهانیان
 را تسمیت ظاهر و باطن بر ایشان نموده اما مرید شیخ رکن الدین بن صدر الدین بن شیخ بهار الدین
 از کربلا آمدن مخدوم جهانیان از آن جهت گویند که روز عید بروضه حضرت شیخ بهار الدین بن شیخ صدر الدین
 رفته التماس عیدی کردند و از آنکه حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد و عیدی تو اینست چون بروضه
 شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان می گفتند خوار

کرامات زیادہ از حد نظر رسیدہ حضرت مخدوم در آخر عمر بعد از مراجعت بیت اللہ بواسطہ واقعہ کہ آنجا
 روئندہ ہندوستان آمدند و بخدمت نصیر الدین محمود چراغ دہلی ملاقات نمودند و خرقہ متبرکہ عالی حضرت
 چشت از ایشان پوشیدند و می گویند کہ واقعہ چنین بود کہ شبی از شبہا بواقعہ در مجلس سرور کاٹنا مسلم جلال
 موجودات باریافتہ باتفاق حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی رسید ہلو سے یک دیگر واقع شد و شیخ جلال
 بخاری ہنوعی استادہ کہ دوش سید بجانب حضرت شیخ بود بغیر علیہ الصلوٰۃ فرمودہ سید جلال ہوشیار باش
 و بجا حظہ بالیست کہ برادر مخدوم استادہ است حضرت علی رضی اللہ عنہ گفتہ یا رسول اللہ اگر شیخ مخدوم را
 می شناخت چندان سرگردان نمی شد و در اخبار را اخیر است کہ سید جلال از بسیاری اولیا نعمت بزرگ
 یافتہ و مشہور است کہ ہر کرامت اللہ کردی نعمتی کہ آن کس داشت بستندی یعنی چندان توجه و محبت
 کردی کہ آنکس بے اختیار می شد در دادن ہر نعمتی کہ داشت و در تاریخ تھری می نویسند کہ وی اول خرقہ
 از مخدوم شیخ صدر الدین بخاری پوشیدہ و کلاہ ارادت و خرقہ متبرکہ از شیخ الاسلام سند الحائشین شیخ
 عقیق الدین عبداللطیفی در حرم شریف نبوی علیہ السلام پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود کہ تا
 عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عقیق الدین فرمود
 کہ قراض راندن شام و قوت است در گذارون چون سید بگا زون رسید شیخ امام الدین کہ از شیخ الاسلام
 امین الحق والدین گفت کہ شیخ امین الدین در وقت رحلت مراد صییت کردہ است کہ سید جلال بخاری
 قصد ملاقات من کردہ از اچھلتان می آمد شیطان در آتشاے راہ او را دروغ باز نمودہ کہ شیخ امین الدین
 از سرے استفاریدار القرا خرامید سید جلال بخاری طرفت کہ مبارک رفتہ است وقت مراجعت گذارون
 خواہ رسید اورا سلام من برسانی و سجادہ و مقراض من بدو ہی و مجاز و خلیفہ من گردانی شیخ امام الدین
 همچنین کہ سید السادات از ان پیر یا جادہ انواع استفادہ کرد و باز گشت از شیخ الاسلام کرن الحق
 والدین خرقہ متبرکہ پوشیدہ و در عہد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی سید خالقاہ محمدی رسید
 بامضافات مخصوص گشت و بعد از چند گاہ ترک ہمہ کردہ سفر کعبہ مبارک لنتیا کرد و خلیفہ چارہ خانوادہ
 بود در عہد سلطان فیروز دہلی از محروسہ اچھ در حضرت دہلی آمد و سلطان فیروز زو سم انصاف اعتقاد انجیا پر

بجای آورد و انتهای و مخدوم جهانیان را قدس سبز با حضرت سلسله بعلیه قادر کمال محبت است و در زمان
 جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی و لمن رآی من سرائی
 و لمن رآی من سرائی و می قطب است و صادق است درین قول مرا امید داری بسیار است که چو
 این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از آن سلسله را که بیک سلسله شیخ شهاب الدین سهروردی میرسد
 غیر از سلسله شیخ بهار الدین ذکر یا ملتانی ذکر می کند می گوید که من فلان ایدیه هم و وی شیخ شهاب الدین
 سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را راضی -
 نقل است که در روزی ششصد و هشتاد و پنج سال از جانی خاک برگرفت و نام شیخ محی الدین
 عبدالقادر را با او را بلند بخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و مکه فارسی که
 در دیار باشد و رستگاری از درین آن مکه و مکه کتاب رضی الراحین امام عبدالقدیر گنجی را ترجمه کرده است
 و اوقات ایشان هفتاد و شش سال هفت صد و هفت هجری و وفات وقت غروب آفتاب در چهارشنبه
 جمیع آن شیخ می فرماید که هفت صد و هشتاد و پنج هجری واقع شد در آن زمان هفتاد و شش سال
 و سده و هشتاد و شش روز و قریب ایشان و را چه ملتان است و ایضا مخدوم جهانیان را اجازت سلسله
 چه شامیه از حضرت شاه نواز قلیب عالم پندوده است و نهجاً خلفا مخدوم جهانیان سید را جو قتال بود و از دو
 شیخ سازگ خلافت یافت و از حضرت عین الدین المعروف بشاه مینا لکهنوی خلافت یافت و از دو
 شیخ سعه خیر ایدمی و غیره خلافت یافتند و ایضا از مخدوم جهانیان پسرش سید محمد خلافت یافت و از دو
 سید برهان الدین بخاری غریب معروف شاه عالم و شاه نهجی بخاری خلافت یافت و ایضا از مخدوم
 جهانیان مخدوم اتخی جمشید را چلیبری خلافت یافت می گویند که مخدوم اتخی جمشید از شاه بولی قلند
 دارند و حضرت مخدوم اصل از قند و ایسان اطراف لکهنو بوده اند از طرف باد شاه منصبه داشت ترک کرده
 بجای آمده و بیایست پرداخت وفات مخدوم چهار رشتنه هم شوال سنه هشت صد و بیست و پنج
 و گویند سید شرف الدین شهدی در رساله الهامی خود نگاشته که مخدوم خلافت از چهار صد و چهار و چندین
 داشت از آنجمله آنچه اصحت پیوست و در شرحه نوشته دید بخانه یادداشت سپرد شماره خلافت مخدوم

قدس سره پنجه بصحت گذارش پیوسته سخت از پدید بر گوارسید که بی بخاری ست و این سلسله در آبسه کرامت
 بحضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه منتهی می شود و دوم از علم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابو الفتح
 این و خانواده شیخ بهارالدین ذکر می آید چهارم از شیخ الاسلام محمد شاه تستری زاد و بوم اودار الملک
 فارس ست و دوم در سال هفت صد و چهل و هشت که عمر شاه در آن سال یک صد و سی و دو بود بمکه است
 رسیده خرقه خلافت گرفت و عوارث از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید و عوارث را بخدمت مصنف خانواد
 سرزشته این خانواده شیخ الشیخ سهروردی می کشید پنجم از امام عبد الدیاقعی و این شیخ و از جوبار ابودین
 مغربی آب می خورد ششم از شیخ عبد الله عیسی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طبر المسی این دو ستم
 ابسید محی الدین عبد القادر جیلی می پیوند و هفتم از شیخ فیه الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین
 منصور هم از مولانا شمس الدین یحیی اوده می یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دلی و این چهارچین از نو بهار
 ارشاد خواجہ منین الاولیا حبشی اجمیری شگفتگی دارد و از دهم از شیخ رکن الدین بلخی درین سلسله از شیخ عبد
 خفیف شیرازی سلطان ابراهیم دهم رسیده بخواجه اوس قرن منتهی می گردد سیزدهم از سید جلال الحوی
 و این دو مان ارشاد شیخ نجم الدین کبری روشنی می پذیرد چهاردهم از سید حمید الدین محمد حبشی سمرقندی
 و این خانواده بخواجه مود و حبشی میرسد پانزدهم از شیخ نجم الدین صفهانی و این خانواده شیخ ابوبکر نساج
 آخر شود قدس الله سرهم و آنچه باین پایه بد رستی رسیده فراوان خلافت ست و بگذارش از صد تجاوز است
 و سید شرف الدین شهیدی در تذکره خود نگاشته که چهار صد و چهل و چندین خدانشناس رهنما و دانشوران
 را مخدوم ملازمت نموده طلعت و خلافت و فیوض و فیروزی برگزیده بود آنچه بدل محمود نزد یکت پایه تحقیق
 رسیده بخارش سپرد اگر چه در رساله های که نسبت آن بقصیف مخدوم بد رستی انجاء میدهند بعضی کمتر ازین
 و در برخی بیشتر ازین هم مسطور است و شیخ قوام الدین نیز مرید و خلیفه مخدوم جهانیان ست مقبره او در کهنه
 است و شیخ سازنگ در اوائل حال از امر لای نامدار سلطان شاه فیروز بود و بلده سازنگ محرقه کار بلاد
 مشهور هندوستان ست آباد کرده اوست در آخر که جذبات عنایت حق او را دریافت اول در خدمت
 شیخ قوام الدین افتاد و مرید شد و طریق شریعت باطن و ذکر خفی از منی اخذ کرد بعد از آن عزیمت فرج از کرد

مدنی دیگر در حلقه محبت شیخ یوسف ارجی درآمد و از بی استفاده علوم طریقت نموده در آخر شیخ را بقتال شتره
و امانت های دیگر آگاه گردانید این یافته بود جمله بی سابقه طلب بجهت شیخ سارنگ فرستاد شیخ آن را با ذکر و نیب
بندگی شیخ بار دیگر پیش او فرستاد شیخ حسام برگی که در سلسله سهروردیه بود شیخ را بر قبول آن ترغیب نمود
بعد از آن شیخ آن را قبول کرد و شیخ مینا صاحب ولایت دیار گهنومست نام او شیخ محمدت از صنوبر سن سبزه
تربیت و عنایت شیخ قوام الدین پرورش یافته مرید شیخ سارنگ گشت.

نقل است که شیخ قوام الدین را پسری بود شیخ محمد نام او را شیخ مینا می گفتند و مینا در عرف این دیار فطری
است که در مقام تعظیم و محبت ستمال کنند و این شیخ محمد مینا بن شیخ قوام الدین بسبب غلبه شهرت پیش یکی
از ملوک آن زمان رفته اختیاریه است که چون ملوک آن زمان اکثر از مردیان پیرا بود و بدین تمنائی که از صحبت
ایشان اشتیاق داشت و امیدوار میشد و لیکن شیخ از سپردن ناراض گردید و ایشان هر چند در راسته ضایع شیخ کوشید
مگر اصرار می نمود آخر خود است که بوطن رجوع نماید و در پی شیخ افتد که از سرگناه او در گذرد هم بدین عزیمت بطن
آید و غاسه آید نش که در میان مردم بود بسمع شیخ رسید شیخ فرمود بخواب که آن بر خور و از پیش من آید پس آن
روز را در مرضی عارض شد و از عالم بر رفت شیخ قطب نام در پیش بود که بخدمت شیخ قوام الدین مخصوص
بود و او را فرمود ترا می خواهم که پسری شود که او را محمد مینا نام باشد و بجای فرزند من حکم نعم البدل داشته باشد
چون شیخ مینا بوجه آمد ثبوت نظر عنایت و محبت شیخ گردیده بجای فرزند تربیت یافت شیخ مینا حضور بود
و مجبور از نیاد در سلوک پس ریاضت شاکه کشیده دریافت حال ابائی و انتهای ایشان از ملفوظ خود
ایشان و تصانیف مخدوم شیخ تفصیل تمام مکن مست از حضرت شیخ مینا و گهنوم شهید و معروف است -
بهشتی زاهدیه منسوب بخواجه زاهد الدین زاهد و در بعضی رسائل است که و اما زاهدیان پس ایشان هم
داخل جنبیدیان اند و از شیخ فخر الدین زاهد زاهدیه نام یافت و قریب و مرید است از لواحق دلی انتهمی پیش
کاتب المحروف حق اینک زاهدیه از زاهد الدین است و ایشان مرید و خلیفه فخر الدین زاهداند و او سنی فرید
شهاب الدین زاهد و شیخ صدر الدین سمرقندی و شیخ حضرت عبدالسلام و شیخ حضرت عبدالکریم

له خور بالفتح و زکریا و جود در خیال بدن نکرده است

و من حضرت قطب الدین عبد المجید و من خواجہ اسحق کا ذوقی و من حسین مروزی و من ابو محمد رومی
و من خلیفہ سید الطائفة جنید بغدادی رحمہم اللہ تعالیٰ۔

ہم انصاریہ منسوب بشیخ عبد اللہ انصاری کنیت ایشان ابو اسماعیل ست و نام پدر ایشان ابو منصور محمد
الانصاری ست و لقب شیخ الاسلام و ہر جا کہ در تفحات شیخ الاسلام مذکور ست مراد از ایشان مرید پد خود اند
و اصل ایشان از ہرات ست و از فرزندان ابو منصور ست انصاری ابن ابوالیوب انصاری اند کہ صاحب
رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ابو منصور در زمان خلافت حضرت عثمان با حنف بن قیس بنجر لسان
آمذہ دہرات ساکن شدہ از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجندہ و در زمانہ خود گمانہ
بودہ اند ولادت ایشان روز جمعہ وقت غروب آفتاب دوم ماہ شعبان در فصل بہار سنہ صد و نو و شش
ہجری بود و وفات ایشان در نیم ربیع الآخر سال چار صد و ہشتاد و یک ہجری بودہ و مدت عمر ایشان
ہشتاد و پنج سال و قبر و گاہ ہرات ست۔

و ہم صفویہ منسوب بشیخ صفی الدین اسحق اردبیلی وی مرید و خلیفہ و داماد شیخ زاہد ابراہیم گیلانی و
سید جمال تبریزی و من شیخ اشرف سہروردی و من شیخ رکن الدین ہجاسی و من قطب الدین بہری
و من ابوالنجیب سہروردی و این منتهی می شود تا جنید بغدادی۔

یا زو ہم عیدروس منسوب بسید عبد اللہ عیدروس و عیدروس در اصل عتیروس بودہ بختیہ
و منشاء ادا سار شہر ست شتق از عتیرہ بمعنی اخذ بعنف و شدت آن لقب شیخ عبد اللہ است ثم قیل
عیدروس فجعلت التاء دالا و هو ای لفظ عیدروس بعین المہملۃ ثم بقاء المثناء و
بدل المہملۃ فراء مضمومۃ فواو ساکنۃ فسین مہملۃ کذا فی الانتخاب و این عیدروس یک
شعبہ بسلسلہ بدنیہ است عیدروس بدین طور کہ سید عبد اللہ عیدروس از عم خود سید عمر المحضار اکبر سمرکن
حارمہ فتح ضاحیہ آخر آن را مہملۃ لقب کردہ شد محضار بہ سبب شتاب ماضی او وقت استفانہ و ادرا
از والد خویش سید عبد الرحمن بن محمد لہقان بسین مفتوحہ و قاف مشدود مفتوحہ آخر آن فالق کہ شدہ
بشقاب بسبب مبالغہ در ستر حال خویش و ادرا از پدر خویش محمد بن علی مولی الدولہ یعنی صاحب شہر کہ

داوران پذیر خویش علی بن علوی داوران پذیر خویش علوی بن محمد داوران پذیر خویش نقیہ المقدم التوحیدی
 در مقبره نخست داوران یاری می کنند بعد از آن سائر سادات اہلسنن اورا مقدم گفته یعنی ہوا مقدم الزیارة محمد
 ابن علی داوران شیخ ابی مدین مغربی مدین الفتح سیم و سکون دال مہملہ و فتح یا و آخر آن نون و البویدین البوسط
 و کس سلسلہ رسیدہ یکی از شیخ عبد اللہ صالح مغربی دوم شیخ عبد الرحمن مغربی و شیخ البویدین اخذ طریقہ کرد
 دختر قہر پویش از شیخ خود ابی یحیی الفتح تہنانیہ عین مہملہ و زلے معجمہ و او از شیخ علی بن حرزیم کبیر حاکم و سکون
 را و مہملہ و کسر زائجہ آن ضمیر جمع مذکر داوران نقیہ حافظہ قاضی ابی بکر محمد بن عبد اللہ بن محمد الحاضری الحنفی
 ابی بکر بن العربی الاندلسی الاشبیلی معافری بفتح سیم و عین مہملہ و بعد الف نون و کسورہ بعد از آن رے مہملہ
 و او از امام حجتہ الاسلام غزالی تحقیق این اسم از رسالہ تنویر الافق مولفہ فقیر توان جست او از عبد الملک
 و او از والد خویش ابی محمد عبد اللہ بن یوسف الجونی الغنیم حیم و فتح و او سکون تہنانیہ بعد آن نون بعد آن
 یا نسبتی ست بسوی جوین کہ ناحیہ الیست از نواحی نیشاپور و او از شیخ ابی طالب المکی مصنف قہر لقاب
 و او از محمد بن علی بن عطیہ الحارثی بفتح عین مہملہ و کسر طاء مہملہ و یا رشتناہ تہنانیہ جاری سجا و او مہملہ و زائجہ
 مثلثہ و او از شیخ ابو بکر شبلی و او از ابوالقاسم صنید بغدادی الی آخر السلسلہ و ضبط کرد دست اکثرے
 اسما رہمہ این سلسلہ را شیخ عبد القادر العیدروس در نفحات القدوسیہ فی الطریقۃ العبدوسیہ و این
 طبقہ در عقائد مہملہ الی سنت دارند و در فقہ مذہب شافعی و در سلوک انچہ در احیاء ذکر است و اللہ اعلم
 این قدر بوجہ ذرت این سلسلہ بیان کردم۔

دوازدهم قلندر مہملہ بن شہاب حیدر قلندر جوہین قلندر بطنی و در متہ از سید خضر رومی۔

سیزدهم اوسیمہ منسوب بخیر النعمان قدوہ الصوفیہ فی التجرید و التفرید و سائر سیرت المہمۃ
 اولیس بن عامر و عمر القرنی لہم فی نزہۃ الکوفۃ و فی الفتح تحقیق نسبت بسوی یکے از اجواد و نہ بقبیلہ
 اہل نجد چنانکہ وہم کہ صاحب صحاح و تابع شہادہ صاحب صراح زیرا کہ منسوب بقبیلہ اکن بسکون را
 است کاتبہ علیہ العلماء قدیمہ و حدیثا ابی المجد و غیرہ ایشان در زمان حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بودہ لیکن
 از دو سبب ملازمست میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پرے کہ داشتند دیگر بسبب کمال غلبہ محبت حال

وایشان شتر با نی گرفته بر آن به نفقه خود و والد خود خویش صرف می نمودند و بجهت سوانفت آنحضرت که در جنگ
 احد و مدائن مبارک شهید شده بودند چون معلوم نبود که کدام زمان بودند و زمانهای خود را تمام شگسته بودند
 چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم وصیت کرده بودند که خرقه مبارک را بایس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند **ابو المنین**
 عمر بن خطاب را با امیر المومنین علی مرتضی خرقه مبارک را بنزد او پیش برده درخواست دعا بجهت امت
 نمودند و گفتن ایس قرنی طریقه را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت باطن با اتفاق اکابر ظاهرست نزد بعضی
 خود رسیدن آنحضرت ثابت چنانچه تماشائی گوید که وقد نقل عن اویس القرنی انه حضرم رسول الله **صلی**
واقعة احده انه قال الله ما و طلع ظهر رسول الله حتى وطى ظهري وما كسرت رابعة حتى كسرت
 رابعة انتهى و این کلام هر چند که خالی از کلام نیست ولیکن اجتماع ایشان بعمر بن الخطاب **ابو المنین**
 علی رضی الله تعالی عنهما چنانکه بالا گفته ام البتة بر مقام خودست لا کلام فی تطلانی گوید که فی بعض الطرق
 اتصال الخرقه با و ایس القرنی و هو اجمعه بعمر و علی رضی الله عنهما و هذه صحیفة لا مطعن فیها
 انتهى و اما آنچه ملا علی قاری در موضوعات خود بعد نقل کلام حکمیین خرقه می فرماید که قلت کذا انسبه الخرقه
 الی اویس و انه صلعم اوصی الخرقه لا اویس و ان عمر بن علی سلاها الیه و انها وصلت الیه منه
 و هلم جبراف غیر ثابت و لو ذکره بعض المشائخ الکرام فالمدار علی طریقه الصحبة و متابعة الکتاب
 و السنة و هجائیة الهوى و مقاربة الهدی و العاقبة لتقوى انتهى و می گوید کتاب محروف کین
 قول علی قاری غیر مسلم است زیرا که ذکر دام ابو الفتح الطائوسی در رساله خود جمیع الفرق از رفع الحرقه که حضرت
 صلی الله علیه و سلم وصیت فرمود هر دو یفینین خود امیر المومنین عمر و علی بنی الله عنهما را بمقام ایس تبرک
 بدعاسه او و تبلیغ سلام خرقه داد که بپوشانید اویس را الی آخر قصته و نقل کرد این را تماشائی غم الکروی
 در وایت می کند محدث فارسی بسند جید سلسل اولیاء الله الاکمل که عمر رضی الله عنه بپوشانید اویس را
 خرقه رسول الله در عرفات بحضور علی و علی بپوشانید و در اربعه ازان بپوشانید و صفین و او شان هر دو
 بپوشید و از نبی صلعم چنانکه بعد از ایساها یا لا خرقه الا دعه عنه صلعم استدلالی منها ان یلبسها
 خرقه عنهما تیکانک بذلك شوالسه المرتضى اخا بالصفین خرقه الولاية لوصوله لاقصى الغاية

خلاصه اینکه معنی خرقه مجرد پوشیدن نیست بلکه مقصود از آن ولایت و تصرف و تبرک است و در روایت است
 از علی که اسرار الهی است و تسخیر و تسخیر و غیر ازین که اخراج کرده اند از سنگی و شیر و غیر ازینها از زمین
 ثابت است و کیفیت وفات ایشان در شوال و النبوة چنین مسطور است که در آذربایجان که بغیر از فتنه بود و در
 نبود صحاب و می خواستند که قبر بکنند پس گریه رسیدند که قبر می در آن کنده بودند و بعد می ساختند خواستند که
 کفن سازند در جامه دان او جامه هایافتند که دست با نمانی آدم نبود و نیز از آن کفن ساخته در آن قبر دفن کردند
 و صاحب کشف الحجب و تذکره الاولیاء چنین آورده اند که او پس از دایم المؤمنین علی رضی الله عنه آمد
 و بعد از وفات ایشان در صفین حرب می کرد و شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول در موم حسب سال
 است و در هجری و بقول ثانی سی و هفت هجری و امام عبد الله یافعی در روض الراحین بر ذوق و قول نکور ساخته
 چهار و ده هم مداریه منسوب بحضرت بر علی الدین مدار ذکر ایشان نموده اند گذشته.

تمام شد

قائده ای ضروری و دیگر نام سلاسل که درین بیان نیامده اند بمطالعه این شنید که شیخ سلسله علاد میر ابو الهادی که بادی است
 که مستفیض از روحانیت و صاحب کبر بود و شیخ سلسله رحیمیه امام ابو محمد عبد الرحیم بن احمد بن محمود بن احمد بن
 محمد بن جعفر بن اسماعیل بن جعفر الذکی بن محمد بن الماسون بن حسن بن علی بن ابی طالب شیخ سلسله سعید
 الامام الفقیه العارف ابو سعید القلیوبی من ذل الامام الحسین الشهدیه و هم از کورانی بنی هاشم الاسرار
 الحافظه اسطوفی و امام سلسله ابو رفاعیه الفقیه احمد بن فاعی شافعی کاظمی حسینی است و ران به است نسبت
 را بسوی ابن قاضی القضاة جمال الدین ابو الهادی یوسف التادنی الربعی الانصاری که منبلی که انتقاد حنفیه
 فی تالک الحواجر فی مناقب الامام عبد القادر و ابن خلکان گوید که این نسبت است بسوی مروی از عرب که
 او را بنامه گویند و تابع شد ابن خلکان را شمرانی و منبلی گوید احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن حازم بن علی
 بن رفاعه و امام سلسله ابو سعید ابو العباس احمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی بکر المقدسی الشافعی
 البغدادی است ذکر کرده اند این همه و شمرانی در طبقات خویش گوید که و شمرانی امرو و الشام و الحجاز

والیمن والهند والروم والمغرب لغنی عن تعریفه وفات ایشان واز دهم ربیع الاول سنه ششصد و هفتاد و
 پنج هجری و امام سلسله علمائیه علام الدین سمنانی سمت حافظ ابن حجر در دراکامنه فی احوال اعیان المائیه
 الشامیه در ترجمه علام الدین و گوید که تفقه و طلب الحدیث و برع فی العلم ثم تاب و اناب و دخل الخلوه و اخذ محنت
 صدر الدین بن جموی و سراج الدین القزوینی و امام الدین علی بن مبارک البکری و ذکر ان مصنفاته تزیید
 علی ثلثمائیه کذا فی مسالک الابرار للشیخ ابراهیم الکردی و امام سلسله شاذلیه حضرت نور الدین ابوالحسن علی
 ابن عبدالسد بن عبد الجبار الشریف الحسن المغربي الشاذلی سمت و امام سلسله سیدانیه سید علی ابن ابی سبت

خاتمه در بیان نسبت معانی الفاظیکه در متن اینها درین عجاایه ضروری است

تلمسانی منسوب به تلمسان کبیر اولام و سکون لمیم مملکتی است در عرب کذا فی القاموس -	نخشب بلده با و از الهزرب و قبل لها انفس کذا فی طبقات بسکی و القاموس مدینه معلوم و از انجا ابو تراب نخشب که وفات یافت در سنه خمس و اربعین و اثنین -
بجای منسوب به جایه بالکسر لیه بیت و در غرب صنهاجی منسوب به صنهاجه بالکسر قوی است و در غرب انا و صنهاجه اجمیری -	ابن الجملاء ارشده و مقصوده از کبار صوفیه انکذا فی القاموس -
طرابلسی منسوب بطرابلس بلده بیت و در غرب قیروان نیز بلده بیت و در غرب کذا فی القاموس شترکندب شهر بیت -	نیاجی منسوب به نیاج کبیر لون و بای موه و الفت و حیم قریه ایست در صحرائه بصره و بخت راه که مغلطه -
کوزبازی قریه ایست باب مدینه نیشاپور در راه بخارا -	عشقی بصیرت حین جمله سکون لون و بعد آن سین جمله منسوب بعفس برانک کذا فی تاریخ ابن خلکان
قرمیسین کبیر قریه ایست نزدیک دینور عرب کرمان شاهان کذا فی القاموس -	وارانی نسبت سنت بسوی ارا قریه ایست بقره دمشق بجلان قیاس و سندش معلوم نیست -
انجیم بالکسر بلده بیت در مصر	

<p>اعلیٰ منسوب است بلده است بطبرستان - سرخس بفتح سین در او بلده عظیم بخراسان است</p>	<p>جعفی منسوب جعفت ابن سعد العسیری الحنظلی برنسبه جعفی ایضا -</p>
<p>راجہ بزبان ہند شاہ را گویند و سیدہ حاد شاہ را راجہ می گفتند بطریق تعظیم بلا حفظ آن کہ باسی کرلم ایشان ریاست مانکت مرمی داشتند -</p>	<p>بزرگمانی بضم قمری است بواسطہ و بریلانیہ مملکہ درینداد -</p>
<p>اووہ بفتح الف دو او و سکون دال ہندی کہ بشہام ہاو و او بلدہ عظیمہ از بلاد پورپ و بہ تشدید دال مملہ شہرے دریندست -</p>	<p>روڈ بار بفتح راء و سکون و او و ذال معجمہ و فتح بار موحده و در آخر آن را رکذانی طبقات تاج الدین اسکی -</p>
<p>سادات پنجاریہ قبیلہ است از اولاد جعفر ابن علی بن الرضا -</p>	<p>وقاق بمعنی آرد و فوش و لقب شیخ ابوعلی است زیرا کہ آرد و فوش بود کہ دانی المذنب -</p>
<p>راجوناہیست ہندی مشتق از راج سبغتہ بادشاہی -</p>	<p>وہرہ بفتح واء و در آخر آن ہا نام جدیدہ است بن الحسین کہ دانی تاریخ ابن خلکان -</p>
<p>قتال سبب یا ضمت نفس می گفتند - چراغ دہلی لقب حضرت نصیر الدین مست سبب آنکہ ایشان صاحب ارشاد در دہلی بودند -</p>	<p>بوڈ بخردی قریب است از قریہای ہمدان - محاسبی بضم مہم و فتح ہاء حنی و سین مملہ کور بعد الف و بعد آن ہا موحده کہ دانی تاریخ ابن خلکان و سمانی گوید کہ ابو حارث محاسبی باین نسبت معروف اگر دیدہ نیز کہ محاسب نفس بخوابش بود -</p>
<p>قشیری نسبت بہ بنی قشیر بضم قاف و فتح شین قبیلہ از عرب و تحقیق این آیندہ می آید -</p>	<p>سماک بفتح سین مملہ و مہم مشدودہ بعد الف بکاف این نسبت بہ بنی بفر و قطن ماہی و شکار آن کند دانی تاریخ ابن خلکان -</p>
<p>و میا ط بکسر دال مملہ و قیل بکسر دال معجمہ و سکون یاء و تخفیف یا بلدہ است در مصر کور ان بضم کاف و عجمی قبیلہ است از اکراہ -</p>	<p>تخلیش اسمی است بمعجمہ و فون و آخر آن شین معجمہ بصغیرت و در جامع الاصول بسین مملہ آمدہ -</p>

غین معجمه و شین معجمه

عمومیه بضم عین مملویم شده و سکون داد و تشدید
یا تحتانی که اقال ملا عبدالغفور لاری و درین قول
نظر است ظاهر تخفیف است مثل امویه نامزدگی
است چنانکه بالا گذشت.

انخی فرج بفتح فاء و راهله جیم نام بزرگی است
زنجانی بفتح زاء معجمه و سکون نون و فتح جیم
والف و نون که دوره و یا منسوب بزرخان که شهرت
خلدی نسبت بخله بضم خاء مملو به افتاد.

نهر جوری بفتح جیم و سکون هاء و ضم جیم سکون
واو و کسر لاء مملو یا تحتانیه و جوره الیه است نیشاپور
و بضم و فتح واو و جیم است با همفغان که ذاتی انتخاب

سوسی بواو میان سینین هملتین اول مضموم
و ثانی کسور منسوب بسوس شهرت بمغرب
یا شهرت سوس نام که در وی قبر دانیال ظفری است
طاوسی نسبت بطاوس النابی المشهور.

جورقان بضم جیم و سکون واو و راهله و فاء
و نون معرب جور بان بضم جیم و سکون واو و راهله
و بار جیم صاحب منتهی الارب می نویسند که جورقان
دیی است بهر آن و گردی است از اکراد انتمی.
خیونی بکسر خاء معجمه و سکون یا تحتانیه فتح واو و کسر

قاف شریست بخوارزم و ازینجا است شیخ نجم الدین کبری
مراغی بغین معجمه و فتح سیم نسبت براهه شهرت

بازربانجان

فاروش بوزن فاروق آخر آن مشابه است
قریه الیه در میان واسطه و بصره.

زو اوسی منسوب بزواد و قبیله الیه است که ممکن
آن اعمال افروقیه است که اقال الیافعی.

و بهط بفتح واد و سکون اوا و آخر آن ملازمه
دیی است نزدیکی.

اسرو شمه بضم هزه و سکون سین مملو
و ضم راهله و فتح شین معجمه و فتح نون معجمه بعد
آن با ساکنه بلده الیه است و راهله منقسمه از
بلاد و راهله النهر.

هر باط کحراب بلده الیه است بساحل هند.
بهمنشی بفتح با و موصده و نون و سین همله منسوب
بهمنی بقصر بلده الیه است در مصر.

چمبرخان بضم جیم فارسی مضمومه و بار موصده
مضمومه و راهله مملو ساکنه و قین معجمه بلده است
دومر حله از بلخ.

عزیزان لفظ تعظیم است مثل شاه
و میران و غیر آن.

جزیره لقب صالح بن محمد الحافظ -	ترمه کبیرا ویم بعد ذال شهریت بنجر اسان -
جرتی بفتح جیم و سکون را در حمله نسبت دہی است بصنفا -	کروخ بفتح کاف و ضمہ را از مخففہ دہی ست در نواحی ہرات -
لخمی منسوب بفتح لام و سکون خارد بعد آن سیم نام ملک بن عدی کذا قال ابن خلکان فی ترجمۃ الطبرانی -	ہمدان بفتح تین بذال شهریت از شہر ہمدان عراق عجم بنا کردہ ہمدان بن فلوچ بن سام ابن فوج و ہمدان معرب آن -
خوآص بالتشدید یعنی زنبیل بان فروشندہ برگ خراکذانی المنتخب لقب براسیم بزرگست و شوق کبیر اول فتح سیم و کسر آن شهریت مشہور بنا کردہ و شاق بن کنعان نبیر حضرت فوج علیہ السلام -	فرغانہ نام شهریت مشہور از شہر ہمدان و ماوراء النہر کہ از بلاد ترک ست -
عسقلان بفتح نام شهریت از شہر ہمدان شام و دہی ست بیلخ -	نیشاپور نام شهریت در خراسان -
ہروی منسوب بہرات کہ بلکہ ایست در خراسان و قریہ ایست در فارس کذا فی القاموس -	اسفرآئن شهریت مشہور بنجر اسان از اکابر آنجا ابو الفتح محمد بن الفضل الاسفرآینی بود -
فرہ کہ سبنا و فتح را و سکون باردیہی ست در بجنارا -	چاچرم نام ولایتی ست از خراسان -
نہروالہ بلکہ ایست در گجرات -	جر جان شهریت بزرگ مشہور از دارالملک استرآباد -
ساوچی منسوب بسا و ہبلکہ ایست در عراق عجم -	بہیق شهریت نزدیک نیشاپور -
مروزی بفتح سیم و سکون از و فتح و اووز از ائمہ سندوب بحر کہ شهریت بنجر اسان -	جام شهریت مشہور از خراسان -
	خوافی بفتح شهریت ب نیشاپور -
	سنابا و دہی ست از دیہای طوس -
	عمرہ بفتح نام جائے ست در عرفات آن بوقت بیت و امغان شهریت معروف در اقلیم چارم از ملک قستان -

شهر ورو شهریت نزدیک نجان نسبت آنجا

کنند شیخ شهاب الدین شهرودی را -

نهر وان دیهی ست میان واسط و بغداد -

دماوند کوهی ست بلند از اعمال رس و از

کوههای قدیم ست -

کاشان نام شهریت -

صفهان شهریت بزرگ مشهور -

انطاکیه شهر بزرگ ست نزدیک روم

که دور آن دوازده میل ست مشتمل ست بر کوه

دندر بای بسیار -

رحمض شهر مشهور ست -

تبریز صاحب نزهت القلوب گوید که از اقلیم چارم

است و زعم راقم تقویم البلدان ست که از اقلیم پنجم و

در یکی از کتب معتبره بنظر آمد که این ازبیده خاتون

سکوه هارون رشید بنا ساخته و بعد از آن چندگاه

بزرگ از منهدم شد متوکل عباسی به تجدید عمارت

آن بلده پرداخته -

ارویل شهریت مسکن شیخ صفی الدین

از سیلی دور بیرون آن سنگی ست بوزن دویست

من تخمینا هرگاه اهل شهر محتاج باران می شدند

از آن سنگ قطرات مطر در جهان می باریدند

از شهر بیرون برند -

قزوین از بلاد عراق عجم ست -

نهماوند بالضم شهریت قدیم و آن بلده ابن

بناهای قوچ ست و نامش در اصل قوچ آوند

بود از کثرت استعمال نهاوند شده -

ارمینییه شهریت مشهور که آنقلده و خیش

در آنجا ست -

اندلس مملکتی ست عظیم در جانب مغرب -

سبزه شهریت در اندلس بر ساحل بحر

قونییه شهر بزرگ بوم ست و از آنجا ست

شیخ صدر الدین قونوی رح -

کاشغر بالقاف مینه ایست از بلاد شرقی

که ذاتی اللباب ابن سعید گوید که کاشغر شهری غنیست

بوسنج بالضم شهریت بزرگ که الحال آن را

توشنج گویند و مغرب ایشانک ست و دیهی ست بهر

شغیر و شونیز گورستانی ست به بغداد -

شاش بهر دوشین شهریت بهار و از النهر

شوش موضعی ست و قلعه نزدیک موصل -

شهر زوز نام شهریت است که در بزن نامک

و ازینجا ست شمس الدین محمد شهرودی حقا

تاریخ حکماء -

عکس را بر قبیلایست -

جمیر بکسر و سکون میم فتح یا قبیلایست
از قبایل سبا -

حیرری بالکسر و تشدید یا منسوب بحیره که محله
ایست بنیشاپور -

ثور بالفتح بر قبیلایست از بنی مضر که ثقیان

ثوری از انجاست و نام کوهی که شب هجرت حضرت

علیه التحیه بنا آن کوه مخفی شدند و نیز کوهی است

خر و بدین معنای کوه احد و نام جری از بهرام گمان

شاذلی منسوب بشاذله دهی است به مغرب

صاحب قاموس می گوید که از انجاست حضرت

شیخ ابوالحسن شاذلی -

باخرزی منسوب بباخرز دهی است از نواحی

نیشاپور متصل برویه و زارع دار انجاست

شیخ سیف الدین باخرزی -

حافی لقب حضرت شیخ حافی از انجاست گویند

که روزی بطلعت شیخ نعل نزد کفش دوزی آمدند

و گفت که کلفت شما زیاد از مردمان دیگر است

پس همون وقت نعل انداخته نیم نوردند که اکنون

نعل نخواهم پوشید از آن وقت ملقب

ببش حافی شدند -

احرار بالفتح و هر دو را و جمله معنی آزادگان جمع

حراست بالضم معنی آزاد و لقب عبید الله نقشبندی

و در حقیقت لقب ایشان خواجه احراست چون اسم

ایشان عبید الله واقع گشت که معنی آن بزرگوار کوچک

خداست برای تدارک آن لقب خواجه احرا شدند

بنور بفتح موحده و تشدید نون بلده ایست از

توابع سمرند که فی الانتهاب -

اسمعان بکسر سین همله و سکون میم و عین مملو

پدر خواجه ابو یوسف حسینی و بفتح نیز آمده -

نساج بالفتح و تشدید بین همله و میم معنی باننده

جامه و لقب حضرت خیر نساج

کیلو کهری نام دهی است قریب دلی -

بدوی منسوب ببادیه و نیز نام نوعی است -

قیلومی منسوب بقبیله قلعه ایست بعنعا -

ممشا و بفتح میم اول و سکون آخر اسم ایشان

محمد شاکه غالباً بوجه کثرت استعمال ممشا گشته -

قشیر بالضم و فتح شین بر قبیلایست از هوزان

هوزان قبیلایست از بنی قیس -

صطن بالکسر و فتح طاء همله و سکون تاء و ج

در آخر را و همله نام شهر که قلعه فارس است

بناکرده دار این داراب -

صلی الله علیه و سلم المرقع چنانکه روایت کرد ابو الشیخ در کتاب اخلاق ابنی و ابن عساکر از ابی یوسف
 و نیز پوشیدن آنحضرت جبهه صوف را چنانکه روایت کرد ترمذی و حاکم و بهیقی از یحیی و ابن حجر و حاکم و
 بهیقی از عباد و وحیث کان یلبس الصوف چنانکه روایت کرد حاکم و بهیقی از ابی موسی بن عساکر از
 ابی ایوب و ابن طاهر و سهروردی از انس خود ثابت است و روایت کرد کعب و ابن ابی شیبه بن سعید بن
 از ابی ذر که فرمود آنحضرت این فضل است از ملا ارض بروی که بر اخلاق او حله ایست و شیخین
 روایت کرده اند که بود بسل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرقع که پوشید و راوی فرمود که من بنده ام می پوشم
 لباس نبگان را و روایت کرد ابو داود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که ترک کند پوشیدن لباس
 ساده را با وجود قدرت خواهد پوشانید و راقع سبحان حله اگر است و روایت کرد ابن ابی شیبه که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذ من الايمان واسمبند ثقات و حاکم و بهیقی از معاذ بن جبل
 آورده که فرمود آنحضرت ای معاذ و در دار خود را از تو انگری زیرا که بندگان حق تو انگر نبوده اند و فرمودی است
 اذ عا نشد رضی الله عنهما که فرمودند سوده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن جوین دور و نزدیک و فوات بخاری
 و ترمذی روایت می کنند از ابی هریره که بیرون رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوده شد از آن جوین و ابن
 ابی شیبه از عا نشد روایت می کنند که فرموده بودیم که گاهی یک ماه کامل خواه نصف ماه نبی آمد آتش بر
 چراغ و غیره در خانه و نیز عمر بن الخطاب گوید که آمد نزد آنحضرت و دیدم که خفته بود بر بوریانی سه پس
 نشستم و دیدم که بر آنحضرت سوله از پارچه نیست و دامنها بر سر و دپلوی او از آن پوریاست پس
 بگریست حضرت عمر و فرمود آنحضرت چرا می گری ای عمر گفت ای نبی الله می گریم از نشانه های پیکار
 تو گسری و قیصر در تنم و لذت اند و تو نبی خدائی و درین حال بتلائی فرمود آباراضی نیستی و اینکه باشد
 برای آخرت و برای او شان دنیا و حدیث کان لایة خوشیة الفی و حدیث کن فی الدنیا
 کانک غریب ادعای مسبیل و حدیث کان یصلی حتی یتورم قدماه و امثال اینها از ابی
 صحیح و صحیح مستند اند و کتب حدیث از آثار اهل بیت و صحابه و تابعین و اتباع او شان پس
 این بعضی از اشیای که در این کتاب است

حضرت حسن بصری گوید که مہتابا کس از دبیران رایا فتم کہ بود لباس او شان صوف و نیز علم بود کہ نظر حضرت
 نبود انتظار بی یکا اختیاری نمودیت از ابی امامہ کہ فرمود آنحضرت عرض کرد برے من حق سبحانہ کہ بگردانہ
 بطحائے مکہ را از زر گفتم لایارب و لیکن میخواستہم کہ سیر شوم روستے و گر سند ما نم روستے پس ہر گاہ کہ سیر شوم
 تصریح کنم سوسے تو یاد کنم ترا و ہر گاہ آسودہ شوم شکر کنم ترا و حمد گویم ترا و سند خانقاہ صوفیہ از تصنیف حضرت
 است اما ترک کسب و تنبع اسباب توکل پس لغوص درین بارہ بالخصوص بسیار اند کہ کتاب سنت چنانکہ
 احمد و ابن ماجہ بروایت عمر درین باب حدیث آوردہ و ترک کسب و نکاح و لباس صوف مرقع لازم
 تصوف نیست بلکہ علی سبب تضای حال و محل ہر گاہ کہ فعل متصف شد کہ مذہب ہر گاہ کہ متصف شد ترک کرد نہ پس صوفیہ
 چیزی ترک نکردہ اند لغوص بلکہ عمل کردند بہر امر یا بخصوص و بہا بذا اللہ قدیم و حدیثا درین مطلب
 تصانیف دارند مثل ابن مبارک و قریع و امام احمد و طارث محاسب و ابو نعیم و ہیچو این کتب پیش محدثین
 معروف اند کتاب زہد و رفاق پس معلوم شد کہ اپنے بعضی نوشتہ اند کہ صوم صوفیہ ہم لغوص متعلقات
 آن در زمانہ صحابہ و تابعین نبود این قول بجای خود نیست کما لا یخفی علی من یتبحر فی العلم
 واصل ابیدانست کہ سند جدید برے بعیت صوفیہ حدیث شداد و عبادہ بن الصامت است کہ ترجمہ
 کردہ اند برے آن محدثین باب البیعت علی التمسک بحبل التقوی و ذکر کردہ اند جمیع اقسام بعیت را علیحدہ
 فلیداجم کتبہم و چنانکہ مستفیض است از آنحضرت بعیت بر سحرت و جہاد و غیرہ پنجین جماعتے
 باسانید صحیحہ روایت کردہ کہ بعیت گرفت آنحضرت جماعتے را از فقرار ہماجرین بر ترک سوال چنانچہ ہر جا
 کہ یکی را از اوشان سوطی از دست می افتاد و خود از اسب فرود آمدہ می گرفت و از دیگری نمی خواست نہ شک
 نیست کہ ہر گاہ از آنحضرت فعلی صادر گردید بسبیل عبادت و واقع شد استہام نشان او پس لامحالہ آن
 فعل سنت فی الدین خواہد بود باقی ماندین امر کہ آنحضرت خلیفۃ اللہ فی الارض عالم با انزال اسد من
 القرآن و احکمتہ و علم و مزی کی است خود بود پس آنچه کرد آنحضرت بر جمعی خلافت آن امخلفائے او را
 سنت است و آنچه کرد برے تعلیم و تزکیہ آن امر سنت است بر علی علیہ السلام پس بعیت مقتدا صوفیہ
 داخل بعیت اقامت ارکان اسلام خواہد بود و آنچه گویند کہ این قسم بعیت در آن زمانہ خلوت بودند و خلوت

[illegible]

ابن المیثیل الترجمة معهمة والحديث يزيل إيهامها فهو دل على عدم انعقاد البيعة
الصغير وبنی در عمدة القاری ذکر می کند ولم يذكر الحكم على عاداته غالبا اما اكتفاء بما بين
في حديث الباب واما محل الخلاف فيه فقال جماعة من العلماء البيعة لا تستلزم الا
من بارئ به بقوله لا سلام كلهم من الباطنيين وقال بعض العلماء انها تلزم الا صاغرة بالغة
ايانهم وقد بانهم عبد الله بن الزبير ومات رسول الله وهو ابن ثمان سنين انتهى في تاريخ
البيهقي في تاريخ طاهر راواين است که صغير چون کبير محبت نمی تواند کرد و زیرا که با و آن امر کرده خواهد شد که لائق او است
از شدت نوع اتصال و مسح سر نیز نوع از اتصال صبي است که لائق بحال صغير است مثل مصافحه که
الانبياء بحال کبير پس اين همه مقبول خواهد شد کقبوله للاجازه والرواية و موديانست آنچه که طائفتي در مجرب
آورده که حضرت علي بن عبد الله بن زياد ثنا الزبير ثنا احمد بن سلمان عن عبد الله بن

بن ابي راورى عن جعفر بن محمد عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بانهم الله في الحجاز
وعبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر و هم صغار لم يعقلوا ولم يبلغوا انتهى في تاريخ
البيهقي في تاريخ طاهر راواين است که کافی است برای اتصال السنة و حصول البركة في اتيقن السلام

وصل و فضائل ذکر

و شام الخ اقيام قوم است که شيخ عثمان مغربي در رساله خود نوشته که قال الله تعالى واذكروا الله ذكرا كثيرا
و و يابست است که فرمود آنحضرت سیر کنید پیشوی من مفروان گفته شد که مفروان که امام هستند فرمود آن
استان خند خوش رخیم بزرگوار هستند تا که نهادند که از ایشان گناهان ایشان را پس اردمی شوند در قیامت
بیکبار در تریب شیرینی است که بر جبرئیل علیه السلام از آنحضرت گفت که حق سبحانه هیچ استی راه داد آنچه امر است
تا از او آنحضرت پیر سید که چسبیت گفت فاذا كروني اذ كوكبه و ذكر انما است كي انكبه هر که از کراهه به
دل جان ساقی شود و ذولمت و انست و بجا است حق رو نماید که از حدیث من ذكركم دیگر آنکه
چون ذکر تحقیقت ذکر رسد در حالت ذکر از بن دمان او تلاوت شیرین تر از شهادت باشد و دیگر آنکه چون

ذاکر از ذکر اسم که خاص دل است بگذرد روح که جوهر است رسد از هستی خود نیست شود و این اعمال فنا گویند
 که ویران می شود حرکت و سکون نفسان و جسمانی مانند هم برانی شود کج و کجایین سر این معنی است باز
 بجای نماند رسد که سیری در دانش پیدا کند بقایا بدان مرغیب بود درین مقام خطاب از حق شنود و ذکر
 بر سه نوع است تقلیدی و محتوی و حقیقی تقلیدی آنکه عوام فی تلقین شیخ کامل برگزید و ربانی یعنی
 کامله ربیب گویند و محتوی که از قسم خاص باشد آن هم ادرست که دل گوید و از شیخ کامل و مکمل تلقین
 گرفته باشد سوم ذکر حقیقی و آن هم هست که روح گوید و این قسم خاص الخاص بود در بعضی چهار
 نوع است و سیمعاب این مجتهد از مصاد العباد چشم توان داشت و در شر از ذکر شیخ جواد و رساله اصل
 الوصول می گوید که ذکر باید که در وضو و غسل احتیاط نماید بعد از ذکر گوید اگر ذکر بی طهارت ظاهر باطن
 گوید زحمت خورد یا اگر بی وضو و شرط دیگر شیخ عثمان مخزومی نویسد که در حالت ذکر از خلاق و جنت از
 خود نفرت جوید بآنی تحقیق تلقین و غیر آن متعلقه ذکر دیگر کتب دیدنی است -

وصل باید دانست که در ذوق اهل باطن بمصدق آیه کریمه کشیده طیبه اصلها ثابت و فرعها
 فی السماء چنانکه درخت ایمان را که اصل او در دل مومن است و عمار بجانب اعلی علین و ثواب در بران
 برود اصل همچنین اهل ارادت را بشجره ارادت دخول در زمره ارادتمندان باید که اصل او در قلب مرید
 و فرع او در آسمان عقیدت او باشد و از ثمرات آن هر دم بر خود دار بوده باشد و بنا بر این است که بزرگان
 فرموده اند که بر مریدان لازم است که اسامی مشایخ از شیخ خود گرفته تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم یاد گیرند که از ضروریات طالب این راه است چهره بر شاغل واجب است که همگام ذکر و مراقبه
 پیر را بخاطر آورد و دستمال بآن نماید اگر حضور و محال نشود ابتدا پیر را بخاطر آورده اگر حضور نیاید پیر را
 و اگر از هم حضور نیاید پیر را تا حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و نیز یاد هر کدام از این بزرگان
 که حضور است یا بتدار ذکر از وی کند بصورت هر نمون را متصور داشته بعد استعانت از وی شغلی
 بگذرد و چنانکه حضرت میرزا محمد باقر در رساله تدریس شیخ بآن فرموده پس اگر بر اسامی مشایخ خویش
 اطلاع نداشته باشد یا آشنائی پیدا نکرده چه اگر ادنی زحمه آشنائی این بزرگان معرفت آشنائی

سامی ایشان است و چون آشنائی بذات مقدسه ایشان حاصل نکرده حضور را به نام هنگام ذکر و استغاثت
 از ایشان در آن زمان چگونه صورت بند پس بنا بر این تحقیق با جماع متأخرین از مشایخ پیر اضر و دست
 که مریدان را شجره آن سلسله که در او مرید کرده به تالیف آشنائی به اسامی شان آشنائی بمسمیات آنها
 حاصل آید که انتقال بمسمی از اسم حاصل می گردد و لهذا در ذکر حق تعالی نیز اولاً اشتغال بهم وی تبارک و
 تقدس است و بعد حصول آشنائی تام با اسم انتقال بمسمی است که ذات مقدس حق است و چون در قیام و ساط
 آنکس بود مذنبی شجره اساسی شیوخ یادی مانند اعطای آن مریدان ضروری نمی دانستند و متأخرین
 بسبب کثرت وسائل اعطای شجره ضروری دانستند تا حفظ اسامی شیوخ مریدان آسان گردد و سعاد
 فایده تفصیلی شان نیز در این باشد اگر چه فایده اجمالی بی شجره هم می توان خواند و مؤید این مطلب است آنچه
 صاحب معدن المعانی در باب سبت و دوم در ذکر شجره پیران فرموده که شجره پیران یاد باید گرفت بعد از
 باید خواند که در آن بركات بیشتر است و اگر کسی را همی پیش آید دینی یا دنیاوی وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد
 و شجره مشایخ خویش بخواند و ایشان را تسبیح روح تعالی هم آن بکفایت رساند ان شاء الله تعالی بعضی از
 محتقان فرموده اند که در صورت کثرت وسائل بركات بیشتر است چه از ثقات شیوخ مروی است که سلسله
 کسی که بوسائل کثیره تاسید کائنات صلی الله علیه و سلم منتهی شود افضل است از سلسله آنکس که بوسائل قلیله تا
 آنجا برسد چرا که از دس و سه چراغ چندان روشنی نمی شود که از ده چراغ حاصل می آید و نیز از ثقات مروی
 است که اگر از یک چراغ چراغ روشن کنند و از ده چراغ دیگر روشن سازند پنجمین ناصیه اکرم پیش
 اخذ نور از چراغ اخیر یاخذ نور از چراغ اول برابر است زیرا که همان نور چراغ اول بعینه در چراغ اخیر
 حاصل است چنانچه کلام مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی مؤید این بیان است من اراد
 الاطلاع فلیطلب ثمه و طریق نوشتن شجره را حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهری قدس سره چنین نوشته که اگر چه بزرگان
 می فرموده اند که پیر باید که در نوشتن شجره ابتدا از نام حضرت سادگی پناه صلی الله علیه و سلم کرده تا بانام
 خود برساند ولیکن پیران ما فرموده اند اولی اینست که پیر باید در نوشتن شجره برای مرید ابتدا از نام
 خود کرده درجه بدرجه تا بحضرت سید کائنات علیه الصلوٰه و السلام برساند تا استغاثت استمداد از جانب

جانب بالین میت که بشرفنازاد تشریف یافته است بالای سر وی طاقی کشیده و شجره و کلاه نهند که بزرگ
 آن نجات مراد را حاصل آید یا کلاه را در ستاری که بر سر وی گذارند و هیچ آن بی بختی اگر دستار بپوشند و بپوشان
 وضع شجره در قبر یا نیست که میرفته و مرده باشد فعل این دو حضرات صحابہ جلیل القدر هستندی سازندگی آنکه در کتاب
 فصل الخطاب از حضرت عباس بن عباس منقول است که وقتیکه شهر را کن در زمان خلافت حضرت عمر بن
 الخطاب فتح کردید حضرت عمر رضی الله عنه در مسجد نبوی فوش چربی گسترانید مال غنیمت جمع کرد و ادوات حضرت
 امام حسن رضی الله عنه آمده فرمودند که ای امیر المؤمنین نصیب ما که خداوند تعالی مقرر ساخته است عطا فرماید
 حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که بالذکره والکرامه و یک هزار درم نذر نمود بعد از آن امام حسین علیه السلام
 تشریف آوردند و ایشان را هم حضرت عمر رضی الله عنه یک هزار درم نذر کرد بعد از آن حضرت عبداللہ بن عمر
 رضی الله عنه آمد و ایشان را با انصد درم عطا فرمود حضرت ابن عمر عرض کرد که یا امیر المؤمنین من جوان بودم
 و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و سلم جهادی کردم و حسین بن علی بودم که در کوهی پنهان بودم و از بی سبب
 ایشان یک هزار درم عطا فرمود و دیوار را پنج صد امیر المؤمنین فرمود ای پسر تو نیز فنیست مثل حسین
 حاصل کن پس ترا هم دهیم چه اگر پدرشان علی مرتضی و مادرشان فاطمه زهرا و جدیشان رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم و جدّه خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه امانی و خال ابراهیم بن رسول الله و خالرقیه و ام کلثوم و دختران
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هستند پس ابن عمر ساکت شد و این خبر حضرت علی مرتضی رسید فرمود که من هم
 از آنحضرت شنیده ام که عمر حیران اهل جنت هستند این خبر حضرت عمر رضی الله عنه رسید و ایشان با آن گفته
 مسلمانان بر دروازه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه رفته پرسیدند که شما شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 مراجع اهل جنت فرموده حضرت امیر فرمودند که بلی این حدیث از رسول الله شنیده ام حضرت عمر رضی الله عنه
 فرمود که این حدیث را از دست خود نوشته و بهید حضرت امیر نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن
 صحیحی ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله عن جبرئیل عن الله تبارک و تعالی
 ان عمر بن الخطاب سراسر اهل الجنة حضرت عمر رضی الله عنه این نوشته را گرفته با واده خود پاره
 گفت و قتی که بر من بعد غسل و کفن من این کاغذ را در کفن من نهید تا که بذریعہ آن از جناب بر می آید ما فی شوم

پس ازین مقام سنگانی شجره نهادن بدست حضرات معوفیه آمد و دیگر فعل حضرت علی کرم الله که در حیات
 آنحضرت خبر فوت شخصها و در زندگیشان که محتاج توجه و دعاست آنحضرت این روایت بر پیچ نوشته دادند که بر
 سینه آن میت بگزارید **و قد كنت على الكبرياء غفيرا زاد** من الحسنات والقلوب لیسلم
 لعمل الزاد اقبه كل شئ اذا كان الوفاء الى الكبرياء **و از کتب فقه هم سنن ابی موسی**
 که صاحب فوائد اسماعیلیه در کتاب خود نوشته بسم الله الرحمن الرحيم الله نشر لك صدق
 اما آخر بنویسد و بایست در گور نهاد که بر گشت آن نجات از درگاه حق و رفعت درجات می گردد و هم او نوشته که اگر
 کسی بکفینیت این و ام باری تعالی بنویسد آن میت در گور زریز و او را عذاب نباشد و سوال منکر گیر
 بر او آسان گردد و پهل در پی از پشت در گور بکشایند بفرمان خدا و جل سلطان و آن دو اسم اینست یا کرم
 العفو والعدل انت الذي ملاء كل شئ عدله یا کرمی و در المختار است که نوشتن کفینیت
 و بر چهره و سینه را جایز است و نیز از علما متأخرین نوشتن **الم نشر لك** منع بسبب صد نیست آمده
 و همچنین است در کفایتی و نیز جوهر آن آورده است که مرده در حالت مرض موت پس خود را وصیت کرد
 که چون من بمیرم غسل داده شوم باید که بر پیشانی و سینه من بسم الله بنویسی پس بچنان کرد و بعد نقل پدر او را
 در خواب دیده پرسید که حال چیست گفت آن زمان که مرا در گور نهادند و ملائکه عذاب در آمدند بر پیشانی و
 سینه من نوشته دیدند که بجز دیدن باز گشتند و گفتند انت ماه و من العذاب بجرکه التسمية و این
 چنین است در فتاوی سراج المنیر نقلا عن الکثر و امثال این شواهد بسیار اند تا کجا گویم و گفته اند که گفته که
 وضع او عیب و امثال آن در قبر است موجب نجات وی می شود وضع شجره و کلاه نیز همین فرموده خواهد بخشید که آنهم
 بمنزله دعاست و شتم بزم خدا و رسول و شیخ و چون رجوع بر شیخ و استدرا از آنها موجب رفع عذاب قبر میگردد
 اگر نقوش اسامی شان زیاد داشت آنها واسطه رفع عذاب قبر عربی گردد و بعد نیست خصوصا که عذاب
 کننده برای عفو مجران بهانه جو باشد ازین چه بهانه بهتر خواهد بود که است بر توسل خود بجناب شیخ مسلسل
 تا بسید کائنات و نشان دهد که شجره و کلاه باشند همراه خود که در شریعت و گواه برای اثبات مدعی کفایت اورد
س فتم بکرمی و توشه از کتب اول سالمین دن نوشته برین چیز است و فیک باشد رفتن بکرمی ۱۲

و این بهمانجائی است که صاحب نفحات در او اکل آن می نویسد در خبرست از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در قبا
 بنده نامیده باشد از مغفله کردار خود حق سبحانه تعالی گوید بنده من فلان دشمنم را در فلان محلی شناختی
 و فلان عارف را می شناختی گویدی شناختم و مان شود بر که ترا بری بخشیدم چنانکه در سبب تالیف سائل
 به آنکه داشت و نیز در نفحات در احوال خواجیه بهار الدین نوشته که آنحضرت می فرمودند که از شیخ ابوسعید ابوالخیر پرسید
 که در پیش جنازه شما کدام آیت بخوانیم فرمود آیت خواندن کاری بزرگ است این بیت خوانید **س**
 چیست ازین خوب تر در همه آفاق کار دوست رسد ز دوست یار رسد نزدیکار
 پس حضرت ایشان فرمودند که در پیش جنازه ما بخوانید **س** مفلسانیم آمده در کوسه تو
 شمسائیه از جالی **س** تو مثال است بوضع شجره در قبر می چه وقتیکه خواندن ابیات برای طلب
 ترقی و تجلیات ذات و رویت بحال اسرار و صفات در پیش جنازه جائز باشد وضع شجره و کلاه نیز در قبر می
 جائز باشد و بیان این در لغوفا محمد شمس حمزه کشمیری نیز مفصل مذکور است اگر کسی خواهد آنجا بنگرد بعضی شایخ
 چنانکه اعطاء شجره و کلاه برید جائز نمایند آن نیز در قبر عده ندانند از جهت احتمال تلوث اسم خدا و
 رسول بچکر میت و مجوزان وضع آنها در قبر میت جواب می دهند که ادعیه و شجرات را طریقت بالین میت
 بالاسه سرشته طاقی کند به به نهند و درین صورت احتمال تلوث منافی است آری کل حزب بما لدیهم
 فوحد و لکل وجهه مؤویسها و خاتمه الخدین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب مرقب
 سائلی رقم می فرماید که شجره در قبر نهادن معمول بزرگان است لیکن این را دو طریق است اول اینکه بر سینه
 مرده در درون کفن یا بالاسه آن بگذارند این طریق را فقها منع می کنند و می گویند که از بدن مرده خون گرم
 سیلان می کند و موجب سوسه ادب با سایر بزرگان می شود و طریق دوم اینکه جانب سر مرده اندرون
 قبر طاقی بگذارند و در آن کاغذ شجره را نهند.

وصل چون ذکر خرقه بعضی مؤلفات فقیر کاتب الحروف گذشته بنا بر آن بذکرش چندان ضرورتی نیست
 علی شمس از آن مناسب میدانم و مسئله خلافت را جملاً اینجا ذکر می کنم باید دانست که شیخ محمد اگر چه حشوی
 سابر در و سناجج السالکین گوید محضی نامه که خلافت شایخ که در تولا مروج است بر هفت نوع است

بعضی از آن مقبول و بعضی غیر مقبول چنانچه ذکر کرده می آید تا این فائده بر طایفان این فن روشن گردد
اصالة اجازه اجماع در این حکم تکلیفاً اولیاً است۔

اصالة آنکه کاسه بامر الهی کی را خلیفه خوانیش گیرد و بانشین خود گرداند چنانچه صاحب سیرالاولیاء
فرموده که منتهی حضرت فریدالدین گنجشک که خواسته بود که مریدی را خلافت داده صاحب ولایت هندستان
گرداند سر او را غیب در دادند که بدار که نظام دانا میسر شد در راه راست شایان این خلافت است بدو
دهی چون حضرت سلطان المشایخ در رسید شیخ او را بامر الهی خلیفه خود کرده صاحب ولایت هندستان
گردانید و در حق او رحمتها نموده اکثر اوقات در ضلالت و لایق فرمود که من با این نظام را در ظاهر خلیفه گرفته ام اما بطن
وی خلیفه باری تعالی است و نائب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این نوع خلافت با صدیقان باصفاء
خلافت الهی نیز گویند۔

اجازة آنکه شیخ مریدی را خواه وارث باشد یا بیگانه قابل کار دیده برضا و رغبت خود خلیفه گیرد چنانچه در
جمیع و مشایخ است این نوع خلافت را اصل نیز نامند۔

اجماعاً آنکه شیخ ازین عالم نقل کرده و کسی را خلیفه نگرفت قوم و قبیله دارنی و مریدی را بخلافت می بخوانند
ناین چنانچه رسم عام است این خلافت نزد مشایخ روانیست این نوع خلافت را انترائی نیز گویند چرا که
اہل اجماع بر خلافت ارث مذکور اگر بر تریب ارث خود اختلاف رسیده اند اجازت کی از ایشان کافی است
حاجت اجماع نیست و اگر بر تریب مذکور رسیده اند اجازت و خلافت ناقصان چه نفع بخشد اگر کسی گوید که
خلافت حضرت صدیق اکبر و خلفای راشدین نیز پیش اہل سنت و جماعت باجماع است ثابت شد
پس باید که این نوع خلافت از خلافت ماسے دیگر جایز تر و بهتر باشد که در خیر القرون سلم النبوت آمده گویم
خلافت باطنی که تکمیل ناقصان بآن باز بسته است و خلفای اربعہ را در حضور حضرت صلی الله علیه و سلم
باجازت خاصہ آنحضرت حاصل گشته بود این خلافت بدون اجازت شیخ حاصل نمی گردد و از هیچ جماع
ثابت نمی شود و خلافتیکه بعد انتقال حضرت سید المرسلین ازین داریانی بعالم جاودانی بخلافت می آنحضرت
باجماع مسلم گشته خلافت ظاہری بود که بآن ترویج احکام شریعت و انتظام مصالح معاش و معاشرت و عبادت کنند

الحق این خلافت با جمیع ثبوتات ثابت می شود پس از امت آنحضرت بعضی خلیفه و نائب باطن می علیهم السلام
ست که ترویج طریقت و بیان تعلیم شریعت و بیابان می کنند چه مروج طریقت و ترویج احکام شریعت
لازم است و آن عکس و عکس خلیفه ظاهر و سبب است که توجیه ترویج شریعت اصلاح مصالح عباد باشد و نظایر
لموک و مسلمین و امر و حکام باشند اگر امضای امور معاش و معاد بعد و اب و ید علما و فقهاء دین کنند
و الا خلیفه نباشد بلکه حاکم و جابر بود و خلفا^{و اگر آن} را بعد از منی اند و من خلیفه ظاهر و باطن آنحضرت صلی
علیه و سلم اند که در دو خلافت جمع کرده اند ایشان نائبان علی الاطلاق و جامعان جمیع کمالات است و طلقه
و مقیده باطنیه و ولایت مطلقه و مقیده ظاهر را اند و نیابت کمیه که مثل نشان دیگر و بعد از علیهم السلام
در اسلام پیدا نشد و فافهم -

و راجع به آنکه شیخ ازین جهان در گذشت و خلیفه را بجای خود نگذاشت و دانست که نمایان این امر بود
بر سجد و نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع خلافت امتشائخ منظور نداشته اند اگر اجماع آنان شیخ
اوراد باطن امر فرماید و ابود که نزد صوفیه امر باطن جائز است و لیکن چون اسناد این خلافت ظاهر منقطع
است و باطن از شیخ مجاز گذشته خلافت انقطاعی باشد و چنان فائده نه بخشد -

حکام آنکه بزرگه وفات یافت اما خلیفه در پشت دار ثانی او با یک دیگر نشاند بر پا کردند و پادشاه وقت
و استیلا و لائق کار و انسته بخلاف ممتاز نمود این نوع خلافت بر حکم طیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم جائز می نماید بشرطیکه والی امر صاحب نسبت باطن و لائق تکمیل ناقصان باشد اگر چه
در ظاهر سلطنت و پادشاهت داشته باشد و اگر والی امر نسبت باطن ندارد اجازت وی هیچ نیست -

تکلیف آنکه مریدی از پیروی تکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا تکلیف مزاحمت خود خلافت او را یافت
این خلافت روا نباشد و هم بر خورداری در آن نیست لیکن عدم جواز این خلافت علی الاطلاق نیست
چرا که اگر مرید لائق تکمیل دیگران شده است به طوریکه خلافت بگیرد و سازد است با همچنین کس اگر خلافت ندیده
کم توجیه نیست و اگر لیاقت مذکوره ندارد و هر چه که خلافت باشد چندان معتد به نه بود این بعضی از محققان
این قوم گفته که اصل در خلافت اینست که مرید و متکی بر کسی و تصفیه رفق حجب موهوم کرده بدایر کمال

طمخود و اهمیت تکمیل دیگران پیدا کند و فانی بفنائی اتم شود و عند الله متقی خلافت بی گوید و پس فریاد و نوح و نوح
 خلیفه خود و نائب نبی خویش بواسطه دیگری میگرداند و طالب بعد وصول باین مقام خلیفه حق تعالی شود
 نیجایح استخلافت هیچ کی نبی باشد و پیش از وصول بمقام مذکور اگر بر خلافت دهنده خلیفه نشود و لهذا حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هیچکس از اصحاب کرام بحضور خود خلافت نداده و خلافت او را هیچکس
 انی جاعل فی الارض خلیفه کار فرماد و دست جل سلطان هر که را لایق خواهد دید خلافت شرف خواهد یافت
 پس خلافت خلفاء اربعه ترتیب هروف داده خدا هست یکی را بعد دیگری رتبتاً و ترتیب حصول
 استحقاق خلافت پس باطل شد قول کسی که قائل بفسحی است بر خلافت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه
 چه متقی بخلاف است از جانب حق بعد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین حضرت صدیق اکبر است
 و بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه و بعد از آن حضرت عثمان رضی الله عنه و بعد از حضرت علی کرم الله وجهه
 پس اگر در وقت حلی تحقق بودی استخلاف من الله هم موافق آن شدی و اول خلیفه حضرت علی کرم الله وجهه
 بودی و حضرت صدیق اکبر خبر خبر صادق احتمال کذب ارد و چون چنین نشد معلوم گشت که قول بعضی
 حلی باطل و فتنه محض است از جهت آنکه خداوند جل سلطان عادل است ظالم نیست که وضع شیئی غیر حلی
 آن کند پس وضع خلافت که انشأ بهجاء به ترتیب مذکور واقع شد عدل محض است بر تقدیر قول نص
 حلی لازم می آید نسبت ظلم بجانب حق تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً اما تحقیق این اکابر و
 متقیان بر آنکه خلیفه و جنت می باشد جنت ولایت و قصر و جنت باطن است و باین جهت نائب
 و خلیفه حق است و جنت متابعت و ارشاد که جنت ظاهر است و باین جهت خلیفه حضرت سید کائنات است
 صلی الله علیه و سلم پس جنتین مذکورین ارکان دو عالم قصر خلافت اند که یکدیگر ازین هر دو بدون دیگری قائم
 نماند چه جنت ولایت جنت فانی است و جنت متابعت جنت بقا است و خلافت بدون حصول
 نسبت فنا و بقا و خلیفه چه طور صورت بند و بفقده ان کی ازینها از خلیفه لفصلان در ذات وی پیدا
 آید چه که اگر لفظاً هر از حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم دریا بندگان شرف صحبت می علیه السلام
 عبادت نگردد سلسله اجازت از دست ظاهر منقطع الا سناد بود و این نقصان صریح است بلکه کل خلافت

نامعتبر و نامنظور باشد که انتقاد یک کن خلافت که اجازت ظاهری است موجب انتقاد کل خلافت است
که خلافت مرکب از دو رکن است که عبارت از اجازت ظاهر و باطن است و همچنین است حکم نائب نبی صلی الله
علیه و سلم و نائب نائب می الی یومئذ که بی اجازت شیخ هر وقتیکه نائب نبی است مرید وی را ارشاد مریدان
و مرید گرفتن شان درست نیاید و چون خلافت انتظامیه خلفائے اربعه رضی الله عنهم باجماع است ثابت
شده و ثبوت حججیت اجماع بحديث حضرت رسالت پناه است پس ثبوت خلافت خلفائے تبی معهود
به تحالف آنحضرت باشد و آنرا را بمان ترتیب و مقرر است که آنحضرت خلافت ارشاد و تکمیل نافعان
خلفائے خود را در حین حیات خویش عطا فرموده بود -

اول آنکه شخصی از روح بزرگ که ازین عالم نقل کرده تربیت خلافت گیرد این نوع خلافت را
بعضی بزرگان مانده اند و لیکن این خلافت چون در ظاهر شیخ مرتب است و منقطع الاستاد است
بجسب ظاهر پس چندان معتبر نباشد انتمی و معتبر نیست خلافت آنکه گوید من در خواب خلافت یافته ام
خادم شیخ سعد خیر آبادی در شرح رساله انکبیه گوید که بعضی بودند و میبستند که ثبوت خلافت در حالت خواب
کردند که بیرون مراد در حالت خواب خلافت داده و معلوم است که خواب حکمی از احکام شرع ثابت نشود و ثبوت
خلافت که تعلق بحیات دارد چگونه بود و جائز است خرقه خلافت بکسی که وی را بحدود شیخ یکی از خادمان
مقبول شیخ پیوسته اند و گوید که توفیر خلیفه شیخ هستی و شیخ بدان راضی بود که از زبان خود آن وقت بیج
نگویید چنانکه الیاس خواجه اقبال خادم خرقه حضرت سلطان المشائخ را به مولانا یوسف چنانکه در سیر الایلیا
مقوم است و نیز جائز است اجازت پیش از باغ مجاز به نهایت مرتبه کمال چنانکه در کتب صد و نهم از جمله
اول مکتوبات حضرت شیخ احمد محمد الف نانی سرسندی که بمیر محمد لغمان صد و ریافته واقع شد که شایخ
طریقیت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند چنانچه حضرت خواجه نقشبند قدس
بنو نایعقوب چرنی و در رساله مبدء و معاد فرموده که گاه باشد که کمالی ناقص را اجازت تعلیم طریقت می دهد
و در ضمن اجماع مریدان کار آن ناقص تمام میرساند انتمی اما درین صورت بهتر است که در اجازت ناسر
دیاد لفظ اجازت قید سلاح و تقوی و دیگر شرائط شیخی که منظور و محتاج الیه باشد افزاید چنانکه از بعضی

بزرگان لعل آمده و شمع از شمع خلافت را بدو قسم دیگر تقسیم کرده اند صغری و کبری صغری آنکه پیر چاه و درایت
 مریدیده بنا بر حسن ظن بخله نقیض نواز و کبری آنکه بر دل شیخ کرات و مراتب امام حق باعطای خلافت یکی
 را از مریدان ظهور یا چنانکه اکثر آن خطره از دل رفع نماید و ترفع نشود و این خلافت کبری است شاه محمدی
 تلامذی المعروف بشاه خوب الله آبادی در کلمات مؤلفه گوید که اجازت عام است خلافت خاص نفی
 خاص نفی عام نمی کند اجازت پیش از بلوغ مجاز به نهایت مرتبه کمال نیز مجوز است و در اجازت کمال
 اهمیت تربیت مشروط نباشد بلکه هر مقداری که کمال داشته خواهد بود همان مقدار تربیت طالبان خواهد کرد
 و در خلافت نیابت قائم مقامی استخلف شرط است یعنی آنچه از شیخ مقتدا خوانده شد از خلیفه نیز تواند بود و بعد آمد
 و نسبت خلیفه بر خلف از میان سایر اصحاب همچو نسبت انسان بحق باشد جلالة از میان سایر مخلوقات
 پس چون شیخ کامل و مکمل و اصل و وصل یکی از اصحاب خود را در وجه خویش می بیند او را خلافت خود می دهد
 و اگر بنا بر اجازت اکتفا نماید و غالب این قسم کسیکه شایستگی خلافت در او شود متعدد نمی باشد حضرت شاه فضل
 الله آبادی میفرمود که سخن اکابر طریقت است که آسمان را یک آفتاب پیر را یک مرید و استاد را یک
 شاگرد باشد و فرق میان مجاز و ماذون آنست که مجاز بمنزله مقلد است و ماذون بر تبرئه مجتهد و چنانکه بر
 بلوغ بدرجه اجتهاد در ظاهر شرکاء است و حصول بدرجه علمیه اذن نیز در باطن شرکاء و در حضرت مشایخ
 در اسناد المشیخت می فرماید که اذن شرکاء اجازت استقامت بر شریعت است بعد از حصول بصیرت صحیح
 و وصول به صحیح عقیده بهنجیکه تساهل و تسکاسل در اتیان احکام شریعت طریقت صورت نمیدد
 و اعلا آن تخلف باخلاق شیخ است هما المکن و همین است مقصود شیخ محی الدین ابن العربی در فیض آدمی
 که ومن شرط الخلیفة ان یکون علی صورة المستخلف و آداب خلافت اینست که هر شیخی که بکس
 خلافت اذن نهد باید که عام و خاص را خبر کرده جمع سازد و بحضور جماعت مردمان مخلصان و غایب کند
 تا خلافت و شیخ او ثابت و مستقیم شود و غرض شرط در استحقاق شیخی و خلافت اجماع اصحاب طریقت
 را بر باب حقیقت می باید که الاجماع حجة و لقوله علیه السلام لا یجتمع امتی علی الضلالة زیرا که
 اگر کسی در خلافت و شیخی او انکار نماید و اصحاب ارباب عهد اختلاف کنند آن اجتماع نباشد و جمیع

شرط اعظم و رکن و ثقی و یکی از آداب شرع است پس آن خلافت خلافت نباشد و هدایت کردن او بر بندگان
خدا ضلالت نبود و خلافت نامزد با اولاد پیرین منسوب که متوکل باشی و آدراس و دهی قبول کنی بر رعایت و محاکمات
مشغول نشوی و بتعین از کسی چیزی نستانی و بر درملوک و سلاطین بی طلب نروی و هر چه از غیب رسید
آن را ذخیره کنی و بتبندگان خدا را بسوی حق ارشاد نمائی و نیز او را علم سجاده تعلیم کنی و اسرار سجاده شود و
خادم خود را وصیت کند که بعد وفات من و زسوم این کس با خلعت شیخی مخالفت حضور جماعت مسلمانان
و طلبا و شاخ پیارد و گوید که خدمت شیخ این را خلافت داده است و بجای خود نسب کرده تا بندگان حق
را بر جاده شرع و طریقت دعوت کند و زیاده اگر خواهی در کتاب مطاب شرائط الوسائط نظر کن.

و فصل باید دانست که خرقه که از صاحب سماع در حال جدافتد استعمال آن او را نادرست آید و آن خرقه بر دو
نوع بود صحیح و غیره اما حکم خرقه صحیح اگر مرد و اجدد القاء و اعطای آن تخصیص قائل بود دیگر می رابا و مشارکت
و مساهمت نباشد و اگر مرد و تخصیص او نبود و شخصی تمیز و تمثل الامر حاضر باشد بر حسب اجتهاد خود اگر مصلحت
بین بقول او بود و اگر خواهی دیگر می بخشد و هیچ کس ابرو مجال اعتراض نه چه تصرفات او همه از سر خیرت
و بصیرت بود و اگر حاضران مجلس سماع همه احوال باشند و شخصی حاضر خرقه بقول آن چند چرخ بباعث
و جد که سبب القاء خرقه باشد قول او بود و من قتل قتیلانده سببه و بعضی گفته اند که خرقه از آن جمیع
بود چه باعث مجده مجرد قول قائل بود بلکه سبب آن مجموع قول او و برکت جمع بود و مستند قول این طائفه
قیاس بر تفضیه و اقرار بر دست که جوانان لشکر اسلام در قتال با اعدا مسارعت نمودند و باید که غنیمت
هم ایشان ابو چون ظفر یافتند خواستند که جنگی غنیمت خود بردارند پیران گفتند که ناظران که در داء نکم
فلانده و با لغنا نهد و ننا و نزاع پیدا کرد جوع بحضرت سالت صلی الله علیه و سلم کردند تا حی منزل
شد که یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول پس رسول الله صلی الله علیه و سلم
غنیمت امیان ایشان بسویت قسمت کرد و طائفه گفته اند اگر قائل مرامی جماعت بود با جمیع ساهم باشد
والا و تخصیص داخل نبود و بعضی گفته اند اگر او را با جرت گرفته باشند نه میهند و الا مشارک جمیع باشند و اگر
کس را از میان خدای در میان آورد و حاضران بدان راضی نباشند و او بود که هر کس را خرقه نهد و او آن

فذا بقول مهند اگر کسی در القاء خرقه نیست داشته باشد نخواهد که دیگر باره با سر خرقه و دو خرقه او را بقبول مهند
و اما حکم خرقه مبرکه که صاحب میدان را از سر غلبه بحال سلب اختیار بر خود خرق کند آنست که بر حاضران مجلس
سماع جنس او غیر جنس قسمت کنند و هر یک را نصیب بدهند لان الفیلة لمن شهد الواقعة و شرط جنس
غیر جنس آنست که در حق این طائفه حسن ظنی دارد و تبرک خرقه ایشان را معتقد بود و اگر کسی در حال
قسمت حاضر شود و در وقت سماع حاضر نبوده باشد او را نیز نصیب بدهند قال الله سبحانه و تعالی اذا حضر
القصة اولوا القربى و اللقاعى و المساکین فادزقوهم من ههنا و اگر خرقه که انداخته باشد بعضی
صحیح باشد و بعضی مبرکه اگر شیخ حاضر بود و تحت بند خرقه صحیح را را بود که تبعیت بمبرکه تفریق کند و بر
حاضران تقسیم گرداند و هیچ کس را بر و اعتراض نرسد

حکایت است که تئیه میان فقها و صوفیان در دعوتی اندر نیشابور اتفاق اجتماع افتاد و شیخ فقه
ابو محمد جوینی بود و شیخ صوفیان ابوالقاسم قشیری صوفی در سماع از غلبه و جد القاء خرقه کرد چون صوفیان
از جماع فارغ شدند آن خرقه را تقسیم کردند ابو محمد جوینی شش نصیب فقه کرد و آهسته گفت هذا السراف
و اضاعة المال ابوالقاسم قشیری این سخن بشنید و هیچ نگفت تا قسمت تمام شد و خادم را بخواند
و گفت بنگر تا دین جمع سجاده طبع که در آن را حاضر کن چون حاضر کرد شخصی را از اهل خیرت و بصارت
بخواند و گفت این سجاده را درازا بر چند بخزند گفت بدینا می گفت چون یک پا در بوسه بچندار و یک
گفت نیم دینار انگاه روسه بر محمد جوینی کرد و گفت هذا الایسی اضاعة المال و اصل
و تفریق خرقه و قسمت آن بر حاضران حدیثیست مستند از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت
کنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انزل عليه جبرئیل علیه السلام فقال
یا رسول الله ان فقراء امتك یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف اليوم و هو
خمس مائة عام ففرح رسول الله صلى الله عليه وسلم و قال افیکون ینشدنا
فقال بدوی نعم یا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هات فانشد البدوی

قد لست حبة الهوى كبدي	فلا طيب لها ولا سراق
-----------------------	----------------------

الا الحبيب الذي شغفت به فانه رقيبتي و تريا في

فتواجد رسول الله صلى الله عليه وسلم تواجد الاصحاب معه حتى سقط رداة عن
منكبیه فلما فرغوا وادی کل واحد الى مكانه فقال معاوية ابن ابی سفیان ما احسن
لکم یا رسول الله فقال له یا معاوية ليس بکريم من لم يهتز عند سماع

ذکر الحبيب ثم سمر و ادعاء صلى الله عليه وسلم بين حاضرهم
باربعماثلة قطعت و در صحت این حدیث خلالت کرده اند اگر صحت تام تحقیق
شود متصوفان را در توجیه صحت سماع السحان و حرکت و تکرار این نیاب
و قسمت آن بر حاضران بهترین متمسکه بود و الله اعلم بقسط

الشاعری سمانی ابیات هزار چندی نظم کرده

بگزید یا عشقت بگرے کباب ارا + طبیب می پشنام

زنده و نگرے دوا را بگر آن حبیب و گشتش که

ز بوده دل زدستم بفسونگرے در آید

بکند علاج مارا + ۱۲

الایضاح فی تمة الاتصال

بسم الرحمن الرحیم

حمد بجزای راز پاک رسد طرزانیش کفریده اوست در تن لفظ جان میداده اوست
 پشت معنی قوی ز پهلوش خامه را فریبی ز بازویش رشحات کرشم تازگی بخش
 قلوب انبیاست و نفحات انبش مفرج صدور اولیا - و در دنیا محدود حضرتی راسته که رسد
 تن از نور پاوده سرچشمه . دل بهچو هتاب در چشمه تناس دیرینه کردگار
 بوسه ایزد از خوش امیدار ذات پاکش موجب تخلیق عالم کرد و صفاتش باعث تکرم آدم
 و بر آمل اصحاب می کافتد لے شان عروج معارج ولایت مست و اتقائے آنان سلوک بناجی گشت
 اللهم صل وسلم علیه و آله و اصحابه اجمعین و علی سائر اتباعه و اولیاء امتی هداة
 طریق الحق و محی معالم الدین بعد ازین می گوید فقیر سراپا تفصیر حق جلیب حیدر کاین
 کتاب سقراط اتصال عن ذکر اهل الصلاح مصنفه و مؤلفه جناب عرفان باب صدر نشین چار بالش
 یز و نمکین اگر کیا آرائی و سادہ شریعت و دین عقائے گوشه گیران قناعت شایباز بند پر دازادج
 ولایت ترشیدی و آستادی سیدی و سندی مرآت جمال خالق کبر و لانا حافظ شاه علی انوار قلند
 روح البدر و حلاطه و افاض علی بنای فضائے فی الحضر و اسفر که حاو لیت بر حالات بزرگان سلاسل این
 خانان عالی یعنی قادریه و قلندریه و شتییه و سهروردیه و فردوسی و طلیفوریه و مداریه و نقشبندیه و صوفیه
 و جفت افزا و مقلدیه است سرست انما هر حرفش خاصیت مفرج القلوبی و هر شرطش تزکیه نفسی و هر وقت میکند

الحی که چنین ملاحظه نمودیم فصل نام موصوف بصفات متذکره بالا از نظر قاصد گذشته نخستین شریعت مقبوله است
 بود که بقدر اختتام مسوده تصنیف هنوز نوبت تمییزه کردنش نرسیده بود که جناب حافظ میر حسین صاحب مغفور
 کا کوری که یکی از اعراف قریب حضرت مولف بودند عزم الطباعش کرده در مدت قلیله بقالب طبع در آورده و
 بخش چشم نظار گیان گردانید از سبب اتفاق یعنی تعجیل عدم تصحیح کاپی و قلمت معائنه پُر و کربا باعث غل
 تجارت و غیره حافظ صاحب موصوف اردو ادعلاط کثیره در آن آه یافت و علاوه اعلاط مذکوره اکثر حالات
 هم در تحریر کاپی از مسوده اصلی در اندراج فرو گذاشت شد که وقوع آن حضرت مولف را چنان باعث قلاق
 و طحان خاطر گردید که اکثر بزبان درفشان می رفت که این کتاب بوجه متذکره بالا بسیار غلط طبع شده و
 آن خود را از آری و بداند تعالی چنان فرصت عطا فرماید که این احسب خواہش بصحت رسانم چنانچه
 اولاً مقدمه این کتاب مع یک و حال از دست مبارک صحیح فرموده بود و نگار بار بوجه عدم فرصتی که اکثر
 مشاغل نرسد و ارشاد که معموله خاندانی بود نوبت تصحیح زائد از آن نیاورد و سال قبل از وصال خویش رسیده
 بر سبیل تذکره بجانب حقیر که یک از خدام حضار بارگاه هایلش بود متوجه شده فرموده که تو اگر خدمت تحریر این
 رساله بزم خود گیری ما این را در مدت قلیل بصحت رسانم عرض کردم که بجان دل حاضر هم هرگاه ارشاد عالی شود
 که سمیت بمیان جان بسته شرف تحریرش فراگیرم لیکن بوجه دیگر موافق و عدالت و غیره تکبیلش نوبت نرسید
 و داعیه دلی از نوبت فعل نیا انجامید تا آنکه از است و بنفتم ماه شوال سنه یک هزار و صد و شصت و شصت هجری
 آغاز مرض الوصال گردید و بتاریخ بستم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و صد و شصت و شصت هجری این جهان فانی
 را بدرود کرده وصال محبوب حقیقی پسندید و کوه غم و الم بر میان چنان انداختند که دلهاش پاش و قلوب
 پیر از حسرت و یاس گشتند مکنواتی همه در دل ماند و مقاصد دینی سراجام نیافت افسوس مصراع
 اسی بسا آرزو که خاک شده همدین حسرت و یاس ماه جمادی الآخر سنه یک هزار و صد و شصت
 و پنج هجری روئے که دل بخت نارسا گله بر می کار و بخت بایام ناسزا شکوه بیوفائی روزگار داشت
 بسینه اندوه گنجینه چنان ریختند که غم و آنگونی بخت و ناسازگاری وقت مخور و شرف خدمت متصلح
 پرواز تا فیض صحبت اهل صلاح بدست آید و کوشود کار بسته روز نایا اگر چه استعانتی و بی نصیبتی

خود از سر بر علم فصل ظاهر است اما این همه محض سرافرازی و عنایت بغایت است که بنده را قابل این کار دانستند
 و سعادت تصنیف کتاب ذابوی بخشیدند بهما این بنده نوازی و پرورش پنهانی را باعث از یاد عنایت خودی
 و گرمی هنگامه ذوق خدمت عالی آن جناب متعالی دانستم و مکرهت بستم بترجمه مستفید تصنیف کتاب موصوف شدم
 چونکه علاوه اطلاعات کتابت در بعضی بیانات که بروی طبع سابق اختصار مغل هم واقع شده بود لهذا حتی المقدور
 آن همه را از نفع ساختن و بهره سعادت ازین کار برداشتم تا که آن اختصار مغل فهم مطالب شود و در چنان اوقات
 نگردد که ناظرین را قانع و ملاسه بخاطر راه یابد با جمله توجه روح مبارکش و در آنکه از صحت و سقم خبرش
 فراغت یافتیم و بسپاس گذاری فرجام کارش دل و جان را نشناخوان بنده پروری ساختنم خدمت آن که این
 همه مقبول روح پر فتوح حضرت ایشان گردد و بر حال پریشانم که سر را آلوده گناه است نگاهی انداختن از من دارا شد
 مسکین حسن می گوید بی وقت عشاق تو خوش گریه من از ایشان نیم در کار ایشان کن مرا
 چونکه این کتاب مثل بود بر بیان سلاسل عالیہ خاندانی لهذا ضرورت افتاد که قدس از حالات سراسر اکمالات
 جناب الداج حضرت مولف که بعد وفات شان نام نامی و هم گرامی او شان خود حضرت موصوف درج شجر
 فرموده بودند و نیز حالات بعضی بزرگان دیگر که از خدمت شان اجازت سلاسل سبعه درین جهان عالیشان
 رسیده مثل حضرت شاه عبدالقندر برادرزاده و خلیفه حضرت شاه عبدالرحمن قلندر لاهور پوری و حضرت
 شاه خدا بخش قلندر خلعت صفر و خلیفه سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر ال آبادی و حضرت شاه علی ظفر
 قلندر خلعت و خلیفه حضرت شاه سعد علی قلندر ال آبادی و حضرت خواجه حسن الودودی اینک دی ثم الکنوی
 و نیز حضرت مولف سمت اندراج پذیرد تا که این کتاب درین باب بجای خود که به منتقل گردد و طالب را
 بصورت عدم دستیابی کتاب مستطاب **صول المقصود** و بکار آید و هم فوائد دیگر را شاید لهذا بعمل از
 حالات حضرت موصوف القدر نگاشته و در آخر آنها جدی مشعر بر توایخ و تشرین و لادت و وفات مدت عمر
 و تدفین پیران سلاسل عالیہ ثانیه که خالی از نفع رسانی و آسانی نیست اضافه نموده بطور متمه شامل
 کتابت ساختنم و امش **الایضاح فی تتمه الانتصالح** بر زبان آوردم پس هر چه در اینجا تحریر
 یافت همه فیض صحبت و یمن همت حضرت مولف است و کار گذاری طبع نارسا در عبارت آرائی

خامنه یا و سحر که سه صورت المعرفی لهو و لعب فاهاشها اشها
 احوال از ناظرین بر تکلیف و صاحب علم و تعین چشم آن دارم که چون با خدا وقت خود خوش دارند و از معاینه این جنو
 مختصر خط و نصیب بردارند حقیر را با تقصیر از دعای حسن خاتمت و سلامتی ایمان و حصول عز و ان
 فراموش سازند و اگر بخواهند خطی باز کنند و بیاورند بمل برکت بصاحت و عدم استطاعت این پیغمبر زکریا علیه
 و کرم پوشند و طبعی غمگین شود یارب بحالات شعیبانی کاند کریم وجود ندارد ثانی
 کن باطن من پاک یک جلوه او آورده کن با غرض نفسانی ادریس اسوا بهوس

و کرطب سپهر ستقامت کوه ارض کرامت حجة العارفين شخبته
 الواصلین ذی الشرف اعلی حضرت شاه عبدالقادر اللمی پوری

ایشان خلف شید حضرت شاه غلام محبتی قلندر ابن حضرت شاه المدیاحمد قلندر اللمی پوری انداز انبیا
 طفولیت تا اوان شباب در حجر کرامت و کنار ستقامت و الدیاجد خویش و هر دو هم کرم حضرت شاه عبدالرحمن
 قلندر و حضرت شاه امین الدین قلندر قدس سرها مانده پیشهای موفور و علوم صوری و معنوی کامیاب
 گردیده قطب الوقت و خشم روزگار و از عظمای اعیان طریقت و واقفان اسرار حقیقت شدند و انوار کلمات
 شریفش در روشنی و در دوایج یگان و در فقر و اسید سنت نبوی صلی الله علیه و سلم مشهور دانند و در نفس الامر
 در فائز ان محبتی بدیل ایشان شنیده نشد و مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره و کتاب طایفه
 اصول المقصود و رقم فرموده اند که حضرت موصوف بغایت بزرگ بودند هر کس از ساکنان آنجا قائل
 در روشنی و لیاقت و ولایت ایشان بود نسبت ارادت خلافت بخدست عم بزرگوار خود حضرت شاه عبدالرحمن
 قلندر روح می داشت کریم ابن کریم صفت او صادق می آمدت لعل یک ساعت غفلت و رزید
 دام از خلق بیگانه و با حق بیگانه ماند خوش طالع که غم غمخانه دنیاوی نداشته چشم تنابراه حق بینی گماشت
 بعد از وفات پیر و مرشد خویش بخت و شش سال و ساد آرای مسند شیخی و مقتدای گشته در مرشد
 و ارشاد و افاضه فیوض محبتی کوشید و عالم را فیضیاب ساخت کوناهای سخن چون نال کار بر سر بلندید

شدن است تاریخ هفتم ماه ذی القعدة سنه یک هزار و دصد و بیست و پنج هجری ازین دار فانی
 رخت سفر بسته بر حجت حق پیوستند و از ارش در لاهر پور من مضافات میتا پور باین مسجد در وضعه مشرف
 حضرت شاه مجتبی المودود بن شاه مجاقلند در رح بر چوپتره فرار حضرت شاه عبدالرحمن قلند بر سر و مرشد و عم
 ایشان متصل فرار حضرت شاه سلطان مهدی قلند مرشد زاده ایشان بطرف مغرب واقع است از خلفا
 ایشان حضرت شاه خدا بخش قلند را آبادی حضرت شاه تراب علی قلند را کاکوروی و حضرت شاه علی نظهر
 قلند را آبادی و حضرت شاه علاء الدین عت شاه غلام حضرت قلند را لاهر پوری و مادر زاده ایشان بودند

ذکر عارف اسرار حدیث کاشف موزات صمدیت سراج الکاملین مصباح
 العاشقین واقف اطوار ابدیت هسری حضرت شاه خدا بخش قلند را آبادی

ایشان خلف اصغر و خلیفه برحق والد ماجد خویش سیدی حضرت شاه باسط علی قلند را آبادی اند
 از بدو شعور بعبادت حضور پر نور والد ماجد خویش مشرف مانده کتب درسیه فقه و تصوف غیر حضرت
 ایشان با تمام رسانید چونکه نایره عشق الهی در ذات وی ادا زل نهاده بودند پس یکایک است افشاند
 و در سلسله عالیة قادریه رضویه بر دست حق پرست حضرت والد ماجد خویش معیت کرده اذکار فائز و آوار داد
 و ترقبات معموله خانانانی از خدمتش فرا گرفت و از اجله خلفاے شے گشت پیوسته بنظر رحمت مرافت
 پیری و مرشدی شغوف مالوف مانده جامع فضائل و کمالات و صاحب حالات عالیة مقامات متعالیه
 گردید اذکار و اشغالی قلند بر چنانکه صحیح و درست وی میدانست کم کس را معلوم بود و نیز نابین بود
 کلان یعنی حضرت شاه سعید علی قلند در رح و ایشان چنان اتحاد و محبت بود که کسی شنیده شده
 برادر بزرگ اکثری فرمودند که هر که ایشان را راضی داشت مرا راضی داشت ایشان نیز برادر کلان را
 بجای مرشد خویش می انگاشتند و همین وجه ترک لباس در ایام حیات شان نکردند با بعد وفات
 ایشان ترک لباس فرموده و خرقه فقر پوشیدند و رآستانه بزرگان و کانون که از مضافت دگنده و محل اقامت
 چند و حضرت شاه مجید قلند و خلیفه حضرت سید العرفا شاه مجتبی المودود بن شاه مجاقلند را لاهر پور

سکونت در زید نود از حضرت شاه عبدالعزیز و لاہر پوری نیز اجازت و خلافت سلاسل سبوع و افاق رسم آبائی حاصل فرمودہ بودند بعد از وفات بزرگ خویش شانزہ سال بعید حیات ماندہ ابواب رشد و ہدایت بریدان دستہ شد ان کشادہ اکثر ان اہل بحق گردانید بالاخر مقتضای آریہ شریفہ کل نفس ذائقۃ الموت، بتاریخ نوژدہم ماہ ربیع الاول سال یک ہزار و دود و صد و چیل و ہفت ہجری آغاز جاخراشید و وصال محبوب حقیقی پسندیدہ از شریفش در دگدگہ شریفہ من مضافات الہ آباد در روضہ حضرت الداجنہ و دریلہ واقع ست یزار و تئیرک بہ از خلفائے مرشد مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلند رکاکوروی و حضرت شاہ بخشش علی قلند و خلف اکبر و جانشین ایشان بودند۔

ذکر عالم اطوار ارشاد و رہبری قائم با حکام شریعت نبویؐ و فیوض کمالات کمربنی مقبول رفیعہ از حضرت جہ حسن و دی ایشتی لکنوی

مسکونہ مخاندن سیادت و خلاصہ و دامن کرامت بدو کتب شریفش بہ نسبت اسطی حضرت امام علی موسی رضا رضی اللہ عنہ ذات قدسی صفاتہ مرجع اہل علم و کمال و قدوہ ارباب سماع و وجدہ حال بود در زمان سلطان غازی الدین حیدر فرمان و لے لکنو منع رشد و ارشاد و مرجع اصحاب صدق و سداد بود چنانچہ سبوع ست کہ سلطان موصوف و خدمتش اخلاص اعتقاد بسیار داشت خود را از غلصین صابین و دی مینہ شمت طفیفہ معقول اہوار نیز از نزد خود بحضور ایشان می گذرانید جمعیت و خلافت از حضرت شاہ علی اکبر بود دی چشتی فیض آبادی کہ سلسلہ اش پچہارہ و اسطی حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا محبوب الہی دہلوی منتہی می شود می داشت در بیان حقائق و معارف عموم و ابرق صانیت حضرت خاتم ولایت محمدیہ شیخ اکبر محی الدین ابن العربی الطائی الاندلسی خصوصاً عبوسے تام داشت از فرزند نامرشد العالم حضرت شاہ محمد ظلم قلند رحم بسیار است او اخلاص بود مکاتیب حضرت خواجہ صاحب کہ نام حضرت صاحب موصوف صدق یافتہ اند بران شاہ عادل بہستند و مقتضای ہمین خلوص اتحاد مرشد۔ مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلند اجازت و خلافت سلسلہ عالیہ قادریہ چشتیہ نظامیہ ایشان اخذ فرمودہ بود چنانچہ اجازت نامہ کہ حضرت

عواصم صاحب بنام نامی حضرت مرشد نامی صوفی رقم فرموده اند تا حال درین خاندان موجود است منوچهر
 صاحب در کتاب مستطاب اصول المقصود و اظهارش فرموده اند حالات وجد و حال ایشان اکثر از بزرگان
 نجد شنیده ام یکی از آن نیست که روستای بردلی در دوازده واقع شهر گهلو مجلس سماع گرم بود ایشان را حالتی در گرفت
 همدران حالت خود را از بالا اسر در دوازده بزرگان افتند مریدشان که زیر آن در دوازده استاد بود جان فدائی پیر
 کرد و هر دو دست راست کرده او شان را بران بگفت شست و ایشانرا خبری نبود و فانی ایشان در سنه
 یک هزار و دویست و چهل و یک هجری واقع شد و وطنه شریفه در شهر گهلو مقفل درگاه حضرت عباس رضی الله تعالی عنده
 بالین هزار شریف شجره عالیہ حقیقیه بغایت نفاست و لطافت و بر در و آیات قرآنی بخط طغرا کچنین
 خوبی در بیانی کنده اند که جائی دیگر یافته نشدند و قطعه تاریخ خبر سال وفات که بر در دوازده و وطنه شریفه
 کتب اندر درج ذیل اند قطعه تیره گردید جهان در نظر اهل تقین گشت رشیدانیت چنانچه خاک
 گشت و بیجا سال فاش یافت جانشین علی اکبر حسن عارف پاک ایضاً و دیگر
 کرد ملت جهان می جهان حضرت خواجہ حسن بابرکات حسب الشئدہ تاریخ و صلوات
 و اوجان بود به تکبیر و صلوة ۱۲۰۰ هجری -

ذکر بهار بوستان سیادت و نق گلستان ولایت آبروی چمنستان کمالات باسطی حضرت شاه علی منظر قلم در آله آبادی

خلف اکبر و صاحب سجاده مرشدی حضرت شاه مسعود علی قلندر بن سید السادات سیدی حضرت شاه باسطی علی
 قلندر آله آبادی و ولادت با سعادتش تقریباً در سنه یک هزار و یک و صد و نود و هجری شد تار حق پرستی از غفلت
 شباب و سیاسی سعادت او بهر دوستان اوصاف علوی در نهاد سیادت او پیدا از ایم طفولیت مورد عنایت
 و رافت پیر بزرگوار و طرح افکار جد بزرگوار خویش مانده علوم ظاهری و باطنی اخذ کرد چنانچه مسموع است که
 حضرت شاه باسطی علی قلندر در حجاج خود را بر برین نهاد و بدو بنام مجامیان خطاب فرموده بود از آنجا
 که مقبولیت در خاطر بزرگان دین اثری تمام دارد در آنکه است جمیع امور درویشی و آذکار و آذکار و اسرار

قلندری از حضور والد ماجد خویش کامیاب و به تشریف کلمه یدگار کیمیدی و نیز بر سر جانشینی سرافراز گشت
 چنانکه مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر در کتاب استقاب اصول المقصود و مؤلف خود رقم میفرماید
 که نقیر و قتیله بخدمت پیرو مرشد خود رفته بود و در آن روزی که بل آمد که بطوالت از حضرت پیرو مرشد دریافت که کلمه کیمیدی
 از حضرت کدام صاحب حسنه داده خوانیده شد اما این امر را مناسب ندانسته خاموش بودم بهمانجا شبیه بخواب
 دیدم که از حضرت پیرو مرشد می پرسیم که آنحضرت چهار پیرانده همه نیک بهترا از آنحضرت گیر دوست میدار
 فرمودند علی مظهر را صبح از آنحضرت نقل این خواب کردم فرمودند همچنین است چنانکه دیدی این ایاد باید
 پس حامی من محفل شد استی با تجار ذات والا صفاتش در محبت و سخا و رافت و عطا صدق الادب
 بسی لایه بود مراتب معرفت و دقائق و اسرار توحید و حقائق قریاضت و مجاهده را سخن ترین لسان
 بود بعد وفات والد ماجد خویش شرف ارادت و خرقه خلافت از دست حضرت شاه عبدالعزیز قلندر و لا پوری یافت
 و تا مدت چهل و هشت سال در پادشاه و ارشاد مردمان و افاضه فیوض ظاهری و باطنی طالبان کوشید
 بالاخر چونکه از چنگ بازم اللذات هیچ آفریده را مجال سلامت نیست تبارخ استم ماه رجب المحرم
 یک هزار و دصد و شصت و نه هجری روز چهارشنبه وقت ظهر داعی اجل را الیک احاطت فرمود از شرف
 در بلخ نصب کرده ایشان واقع موضع بزرگان کانون برگه سورام من مضافات الاله آباد متصل مکان خدیجه
 گوشه مشرق و شمال یازگانه ملائین است از خلفایش برادر خود را ایشان حضرت شاه علی اکبر قلندر و حضرت
 شاه رضا علی قلندر و نیز حضرت شاه خدابخش قلندر عم ایشان و حضرت شاه حیدر علی قلندر را که گوردی بودند

ذکر تدوین الا صاغرو الا کابر اجماع بین علمه الباطن
 و الظاهر صاحب مقامات اعلیٰ بل فی المعنی مفا و لفظ قلندریه
 شیخنا و جونا و مرشدنا مولانا الشاه علی اکبر قلندر

جان زندگی از سماع نامت دارد

دل تازگی از حسن کلامت دارد

هر جا که دلم و آفتاب سرار بود | او نور صفای زبانت دارد

ایشان از اعاظم خلفای حضرت الداجه خویش بودند بعیت در سلسله عالییه قادریه رضویه از جمله مرشدان
خود حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره اخذ فرموده بودند ولادت با سعادت ایشان بتاریخ یازدهم ماه
ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و نه بوده حضرت ایشان در وقت نمودن الحکیمه مصداق قول مشهور
صوفی آن بود که نبود - بودند یعنی بنایت در چه منکسر نفس و متحمل المزاج ظاهر با شریعت آراسته باطن با تقی
پیرایه داشتند حسن اخلاق چنان افرمود که هر کس بجای خود گمان می برد که از من کس زائد مقبول نزد
ایشان نیست اصل اینست که ایشان را کس دانسته و نه شناخته همه عمر کتمان و اخفا و ملائمت پسندیدند
و از شهرت بسیار محترز ماندند قول مشهور که الشهرة آفة الخمول داحیه اتفاقاً ایشان بود بجهت
اکثر اهل دنیا بجهت امور دنیوی سخن و دیگر بیان نمی آوردند الحس که ایشان را اگر مفا و لفظ قاندریست بجهت
و اگر خلیل حلقه ملائمتیه شمارند و اکتب در سیه خدمت عم کم خویش حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس
گذرانیدند و ریاضات و شجاعت و کتب اذکار و انکار و اشغال معموله خاندانی هم بخدمت ایشان نموده
مورد عنایت بخیریت شدند چنانچه مشتبه نموند از خرواسه اینست که روز سوم از وصال حضرت الداجه
خویش قدس سره بعد فاتحه حضرت مولانا صاحب ایشان را موافق ارشاد حضرت الداجه قدس سره خرقه و
اجازت و خلافت عطا فرموده بر سجد و شغف نشاندند خود به نفس نفیس نذر گذرانیدند من بعد از جانب خود هم
اجازت و خلافت سلسله سید عطا فرموده و شغفهای که در آن وقت خاص دیده شدند از انسان کم است
که باین چنین شفقت خداوندان بیا ایشان نیز فرموده فی الشیء را چنان ظاهر ساختند که باید شاید اگر در ایام
حیات و متیکه نام نامی حضرت مولانا رحمی شنودند رنگ چهره شریفه متغیری شد آخر یک سال قبل از
وصال بعض مریدین مخلصین کنایه از وصال خود خبر داده بودند در شب یازدهم ماه رجب المحرم فاج
بجانب ایمن عارض گردید و بعد از شاد چند و صایای ضروری سکوت در زیدند و روز قبل از وصال چهره
شان مثل چهره جمیل حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر رحم گردیده از اینجا ظاهرست که ایشان ابا حضرت
مولانا صاحب چقدر نسبت عشقی بود که بسبب آن خود را صورت و میره وقت وصال و شان فلان ساختند

بطل شان با همون شوکت و شان با سلفاس گویان در شب هفتم ماه مذکور منکام نه نداشت شب
 بسوی عالم بقاشتا قند گویا از زبان حال ارشادی فرمودند که **سه** من بقرن عریان نشدم و اخیال
 می خراهم تا نهایت الوصال صبح آن که هفتم روز چهارشنبه سنه یک هزار و سصد و چهارده بود
 بعد نماز ظهر در حجریم روضه حضرت مرشد شاه تراب علی قلندر رحم پهلوی حضرت والد ماجد و جانب مغرب فون
 شدند و آن گنبدی خوش اسلوب بنا ساخته شیخ محمد سعید الدین صاحب بران قائم ست یزار و تبرکات
 همیز شریف شصت و چهار سال شده اکثر حصه عمر خود در تدریس و افاده و ارشاد صرف نمودند از تصانیف ایشان
 اصل الاصول و بیهی المتکلمین ست که بحیر طبع آمده نظار بخش چشم منتظران گشته اوصاف و محامد ایشان
 چندان اند که از حیز تحریر و تقریر بیرون ست هرگز دیده نیست باین سع خاموشی ارشادی تو حه ثانی ست
 از خلفای ایشان خلف رشید و جانشین ایشان شیخی و استادی و موشدی و مولائی حضرت مولانا فاضل
 شاه علی انور قلندر و مولوی شاه فضل علی کاکوروی نمیر حضرت شاه کرامت علی صاحب کاکوروی
 و میر سید حسین پهلوی بن مولوی سید محمد پهلوی کاکوروی صاحب صحیح النسب بودند و سید فرزند حسین و دی
 لکهنوی کاکوروی و مولانا حضرت خواج حسن لکهنوی بودند.

تاریخ وفات از جناب مولوی محمد محسن صاحب کاکوروی

از جهان افسوس شاه با علی اکبر گشت	آنکه بود اندر بزرگها علی واکبر
جدا و بوده شریکیت حرم و نام بو تراب	والدش احمی توان گفتن ستمی حمید رے
در عبادت ز اتمے و در ریاضت کاسے	در طاعت مرشدی و در شریعت سرورے
در گلستان خموشی غنچه او گلبنے	در دبستان حکم حرم حرفش دفترے
با خدای خود وصال و بقول عاشقے	حسن را پروردگار و عشق را پیغمبرے
بر زمین تکیه محو عالم بالے قدس	بود گویا این جهان و جهانے دیگرے
اکبر با سعد اکبر بود بهر یادگار	جای خود بگذاشت نام نیک و راه اندرے

<p>بادشاه بپش نسیان ذات گوهر سے بر سپهر قرب حق دیم سعدے اکبر سے</p>	<p>نام نیکش با علی انور الہی دہا بہر تار بخش با محسن ملاک گفتا</p>
<p>ذکر معدن شریعت و طریقت مخزن معرفت و حقیقت صدر العلماء ابد العفا شیخی و استاد و من الیہ فی جمیع العلوم استنادی و مرشدی مولائی مرآت جمال خالق اکبر و المناقب الاشہر مولانا الحافظ شاہ علی انور قلندر سے</p>	
<p>ایز لفت خویش گر گہ ہے و اکند کے زان سان کہ سیر عالم بالا کند کے چون شمس باز غہ کہ محشے اکند کے</p>	<p>بقدر رشک و عنبر سار اکند کے ہستم بلند منزلت از یاد قامت معلوم می شود درخ تابان تو بخط</p>
<p>بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الآخر سنہ یک ہزار و دویست و شصت و نہ ہجری پیکر شریفش تخی فروش بدہ ناسویا شد آثار اجابہ و انوار استرا از صغیر سن در حین کرامت ولایت آگین پیدا ہویدا بود از ہفتمین سال ولادت بحفظ کلام مجید اشتغال فرزیدہ در عمر چارہ سالگی فراغت یافت و درین اثنا علاوہ حفظ کلام مجید کتب سید فارسیہ ہم تحصیل کرد زان بعد رجوع بعلم عربیہ نمود او اہل کتب محزون و متوجہ تصباح بخیرت حضرت الدامجد نویس او اسطا و اواخر یعنی کتب درسیہ تفسیر حدیث و فقہ و منطق و کلام و معانی و بیان و تصوف و تصنیف و تفسیر و تفسیر اربع افضلا و اولکلام مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ گذرانید تہلست طبع وجود فکر و فطانت و ذہانت جلی داشت و عمر شش یا نہت سالگی بردست حق پرست حضرت ابوالجد خود شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در سلسلہ اعلیہ قادریہ رضویہ بیعت نمود و بلوچہ نور نور سعادت ازلی حضرت صاحب فی انوار بعد از بیعت کلام مبارک خود بر سرش نہادہ از اجازت و خلافت سلاسل سیدہ سر فراز و ممتاز فرمودند و بعد از ان ہوا بسوی حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ کردہ ارشاد فرمودند کہ وقتیکہ ایشان از حفظ کلام مجید فراغت یابند از جانب ماخر قدس معراج جعفری بالیشان پوشانیدہ شود چنانچہ حضرت مولانا صاحب</p>	

در مجلس ختم کلام مجید شعیب ایشاد حضرت الداجد خویش خرقه پوشانید ند بعد تعلیم آموگار و افکار و اشغال و
مراقبات خانانی از جدا می خویش حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره یافتند آقا ضیاء فیض صوری
و معنوی و علوم ظاهری و باطنی چنانکه از ذات قدسی صفاتش شائع شد از احدی درین خاندان عظمت
نشان ندانند در عمر هفتده سالگی فراغ یافته باب درسی تدریس موافق معمول خاندان بر طالبان کشاد
اکثر فیض درس و تعلیم دی عالم و فاضل گشت آمد تعالی چنان قبول و جمعیت داد و فیض علوم از ذات
بابر کاش شائع کرد که کسی نماند که زربان خوان نیامد و خوشه چین خرمن فیوضات بی همتای او نشد
در تدریس ایشان اثنی خاص بود که از شاگردانش کسی بی بهر و از علم نماند چنانکه اکثری فرمودند که این بهر
اثر دعای حضرت استاد من است که فرموده بود و شاگردش را به فیض بخشید و از تواضع و سخاوت حکم
و رافت چنان دافرو داشت که حاجت بیان ندارد صد پاکسان را تا حال از خاطر فراموش نگشته و در قلب
و گدازگی بقیع می داشت که اکثر مجلس پند و نصائح که زبان سخن می کشاد آواز و گلویش انگریسته شد
و اشکها از هر دو چشمانش جوش می زد و به آن خوش بیانی و شیرین زبانی کلام می کرد که هر یک متاثر
می گشت جمال با کمالش چنان سکن دلهای بود که اگر کسی زحمت یا کلفتی لاحق بود و حاضر فتنش می شد
آنهمه با کلمه کاغذی گویا در می ازین انشائی نبو و طینت شریفش بذر نهی و لطیفه گویی چنان
داشت که بیایم را هر چه حاجت الم و اکثره را باعث فرحت اتم می گردید یا جمله الترام داب ظاهری و باطنی
و تمسک بکتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سلوک بر طریقه سلف صالح و ریاضت نفس
و تحسین جمیل و طلب مولی و تحمل بر بلا و اشتغال بعلوم دینی و تحقیق و تدقیق شان با حسن بوجه و تجالست
فقر و استغفار از اغنیاء و خزن طویل در دل و بشیر تمام در وجه و تفقد اخوان و ترحم بر احوال مسکینان
و رعایت طریقه اعتدال هر حال چنانکه در ذات شریفش بود که در کسی دیگر بر طریقه آمد
چه گویم آن شه خوبان که از خوبی چه امید داشت بر عنائی و زیبائی همه شان خدا امید داشت
طریق ماست و کتمان موافق طریقه اسلاف کرام معمول ایشان بود و همین اعتقاد و حالات و درجات
عالیه خویش و یافته چنان غمخوار و گمانی و زید که مدلهم گشته نمانست که این چه ذات عالی است

و چه در کمال میدارد و چنان شان کمتر مخفی ثابت کرد که وی را حسب ظهور متعلق نگشت جمعی بجای خود
 می ایستادند که ایشان عالم و کامل محض اند و از بوی فقر آگاه نه حال آنکه اسرار باطنی و رموز سرمدی و اسرار
 توحید و عرفان را چنانکه قلب شریفش گنجینه بود و دیگر در زمان من نبود و پیش ازین اظهار گنای چه تواند بود
 که کاتب المحرّف منمائی بعضی رسانید که خیال تحریر ملفوظات عالیّه از دست بنیاطر جاگزین مستی بار بار
 در دل می گذرد که این را از قوت فعلی ارم گم کردم زهنتی معذور میدار و جوهر البش ارشاد شد که چه ضرر در این
 شعر بخیر زبان فنی جان گویست پوشیده بهلا بخون عاشق جانے دو بسلسل پچاک الدو
 بعد از آن حضرت منمائی در چند مضایقه الحال از خدای تعالی امید دارم که چنان موفق سازد که ملفوظات ایشان
 چنانکه کمون خاطر است از زبان قلم تراویده فرحت بخش چشم مسترشدین و مخلصین گردد و چنانکه از انکماش
 در عالم حیات میکن قلوب مسترشدین بود و بعد وفات هم حالات عالیّه و مفرج دلهای باشد خرقه خلافت اولاً
 از ابوالحسن و حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر قدس سره و ثانیاً از جد امجد خود حضرت مولانا شاه حید علی
 قلندر قدس سره و ثالثاً از جد امجد و استاد اعظم حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره و رابعاً از حضرت
 والد ماجد خویش مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره یافته چنان جاسعیت و رحیمیت عارفه خلافت دریافت
 که زبان قلم و قلم زبان از احصای من عاجز است بعد وفات حضرت والد ماجد خویش موافق معمول
 خاندانی ترک لباس کرده و ساده آراسه سجاده عالیّه کاظمیه گشتند و عالمی را از مسترشدین و مقتسبین انوار
 حضرت وجود بعبطای فیوض کمالات بهره در ساختند علاوه طبعه اهل اسلام بسپاس منود هم مخلصین
 و سادقین وی بودند خوشا نصیب کسانی که از ابتدای انابتها حلقه ارادتش بگوش جان انداختند و خود را
 پروانه از بران شمع مجلس الهوتی قرار کردند در علم تصوف عموماً و علم حقائق و معارف خصوصاً تحریرات
 کافی و تقریرات شافی می داشت تصانیف عالیّه که هر یک صوفی را حرز دانه جان می توانستند
 بر آن شایده عادل هستند الله تعالی کس را چنان موفق سازد که هر سهر را طبع کمانیده دهد که از ان کیفیت
 تبحر علمی عموماً و بجز خائے در علم تصوف خصوصاً یاد آید می شود تریات ظاهری و باطنی چنانکه از ان
 بابر کاتش صد دریافت از احدی درین خاندان بدیافت زرسید غنک تا کجا نویسم که هنوز شسته از خردا

هم نیت آخر چندی سال قبل زوفات مخلصین صادقین از خبر وصال خود می آگاهانید مگر کسی را
 بوجه غفلت خود که از افراط خلوص محبت بود یقین نمی شد باین همه که کس نمی داند که فی الحقیقت چقدر
 آگهی بود روزانمان گرفت گردانند که علاج سکون می شد تا اینکه از بست و بستم ماه شوال المکرم سنه
 یک هزار و شصت و دو است و سه هجری سلسله علالت متقل گشت و یونانیو ترقی پذیرفت از محض مجلس
 برای تسلی تشفی می فرمودند که اندوگین مشوید مطمئن مانید اعتریب صحت می یابم و اگر کسی زانده منشر معلوم
 می شد خیالش را چنان از دل وی دوری کرد که باز آن خطر موم و موزی پیرامون خاطر وی نمی گشت
 المختصر چونکه عشاق آگهی داشتند آن جمال ایزدی در فراق مانده شوار و مرقع و صحت حقیقی اطلب گاه
 می ماند از بست و بستم می ایستاد و باز نزاج مبارک باسلام می کرد و می گفت ای کاشکال عیب
 که درین روز با بوجه علالت دیده شدند بچو بطور در تحریر آورده شود بجز اینک این هم بوجه صلاحت فی الدین
 و باعث رفع درجات عالی بود بلکه از لوازم مرتبه قطبیت زمان تو ان شمرده بمقتضای حدیث شریف که
 انشد الناس بلاء الانبیاء منها کالمثل فکالمثل بتاریخ ابستم ماه محرم الحرام روز جمعه که صبح
 تاریک بود از شام غم و الم و روزش رفته بود از صبح قیامت زانده بظلم از منگام صبح نظام نبض تنغیر
 شد و ظاهر بجز قدسی ضعف امری دیگر چنان نبود که از ان قیاس می توان بود که همین روز برای ما هم فرود
 قیامت خواهد شد و همین روز آفتاب فلک قلندر به بائز و غروب خواهد نشست و وقت نماز جمعه چندی بار
 بر زبان مبارک رفت که از نماز جلد فراغت باید کرد با آخر بعد نماز عصر از مرتبه تشبیهات عبدیت جسمانی عجز
 بمرتبه اطلاق صفات الوهیت رحمانی فرمودند یعنی روح مبارکش از نفس عنصری پر داکر نه پیشوق

تا گشت شمع روستی تو از انجمن جدا	حقیقی پیوست افسوس صد افسوس
هر یک بیا و زلفت و رخس می خورد خون	پروانه در سراق جدا سوخت من جدا
از یک نگاه ناز تو در کو بهسار و دشت	نه یگان جدا بنفشه جدا یا سمن جدا
آرد حلت بے مہنگامش هر خرد و بزرگ را	مجنون جدا من رفیق شد که کو کهن جدا

لے بالکسر یعنی کیس خوردن از خلق ۱۲

چنان صد روز فراق فرو خورده که نتوان گفت هر کس را الهی و ملکی بود و هر کس را دنیوی و ماسخی پسته از دیده دل
 گریان بپایان از چشم ظاهر اشک بران طائفه از حد و ث این حادثه مضطرب و حجاب از مشاهده این احوال تمام
 و تحیر علی الصبح تبارخ لبست و یکم از تجویز و تخمین فراعته کرده بعد نماز ظهر جانب مشرق رو نشد شریفه حضرت
 المحضرات مرشدی شاه تراب علی قلندر قدس سرور بر زمین افتاده که اکثر آن را برای هزار خود تجویزی می کرد حسب
 شریفش اینجا که سپردند و الفراق گویان اشک بران پس اندر نی یابم سراغ بر و راه دم آید
 صبا گشتم غبار راه گشتم جبهه گشتم بعد پنج روز از وفات مخلص و اث و در میصادق ایشان نور عبید الکریم جان
 صاحب بنای روضه حرم انداخته خود را در پشیمان و زمره مریدان سر بلند ساختند و بسعی و کوشش
 نواب صاحب موصوت و دیگر خدام حرمیش قریب تیاری رسیده اکنون عمارت گنبدانی ست خدا کند
 که آن هم زود تیار تمام رسد از آن زمان سوادش شالیسته و غنودانش پیراسته چنان می نماید که تعلق از دیدن
 دارد و وسعت و فرحت بیکت که در آن مقام است را چه توان گفت آری بر زمین که نشان کت پایشان باشد
 سالها سبزه صاحب نظران ایدند از خلفای ایشان حضرت مولوی شاه ولایت احمد صاحب لاهر پوری
 خواهرزاده مولوی شاه محمد سمیع صاحب لاهر پوری سجاده نشین آستانه نبیض کا شاه حضرت شاه
 مجتبی المعروف بشاه بجا قلندر لاهر پوری و جناب حکیم شاه محمد رضا المعروف به مسافر شاه ساکن آباد
 نزیل حیدر آباد و دیگر مخلصان و صاحبزادگان ایشان سلمهم الله تعالی عن آفات الدارین اذ اقم علامه
 الایمان والعرفان و رقاهم الی اسلی مراتب النشائین

قطعه تاریخ وفات حضرت الشان از قاضی نور محمد صاحب صفی پوری مختلص به هاشمی

دخل الجمة على انوار	بكت الارض والسماء وما	هاشمی قال عام رحلت
فات من كان شهرة العلماء	اليك من	صات من كان حافظ القرآن
فاز في الخلد طالب المولى	هم النور بحسب عالم بود	همه تن نور بود و در وقت را
ما را بنا الخلق في الخلق	ما سمعنا نظيرة حاشا	نور بر نور علم با سبیل ست

قلب الزهر برد و جلوه نما	مات من ليس مثله بشر	كان في العلم اكرم الفضلا
حافظ دين حمدي رفته	بغمش ماسته چو شربيا	نم كنوم العروس قال له
احرق قلبی الا دایلا	نستمين از چه سرم آه	شد ز دار فنا بلك بقا
گشت روز جهان سیاه چوب	رفت مهر سپهر جود و سخا	مهرایان براه عرفان داشت
گشت پنهان بر زیر ابر فنا	باشمی و شن بت سال و صلا	مهر انور با وج خلد صفا

جدول تواریخ و سنین ولادت و وفات عی و مدفون حضرت ابی ان سلسله عالیہ ثانیہ

سلسله عالیہ قلندر یہ باسطیہ کاظمیہ					
نمبر	اسامی شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن
۱	جناب سالت پناه محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم صبح صادق ام ایام	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ بعد طلوع صبح صادق ام ایام	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ وقت عیادت سالہ ہجری	۲۳ سال	مدینہ منورہ حجاز حضرت عائشہ رضی
۲	حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کریم اللہ	۱۳ جب ورجہ	۱۲ رمضان المبارک ۴۰	۲۵ سال	بغداد ورجہ ۱ و بعضے ۲۳
۳	حضرت شیخ عبد الرزاق المعروف بعبادہ علیہ السلام قلندر	+	۱۲ ذی الحجہ	۶۰ سال و بقولے ۱۶ اماران	شہر طبرستان مغانا مغان
۴	حضرت سید نصر رومی قلندر	آغاز صدی پنجم	۱۸ رجب المرجب ۵۵۰ ہجری	۳۵۰ سال	شہر کربلا و رضہ سید خواجہ فانجی شہید دست
۵	حضرت سید نجم الدین غوث الدہ قلندر	۱۳۴ ہجری	۲۰ ذی الحجہ ۸۳۰ روز چار شنبہ	۸۰ سال کوہ مانڈو صوبہ مالوہ	کوہ مانڈو صوبہ مالوہ
۶	حضرت شیخ قطب الدین بنیاد قلندر	۵۷۰ ہجری	۲۵ شعبان ۹۲۵ ہجری	۱۳۹ سال ۲۰ سال	چنپور قریب جیل خانہ

نمبر شمار	اسامی شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اقتلات
۷	حضرت شیخ محمد طه قلندر		۹ ذی القعدة	۹۰ سال	چونپور	
۸	حضرت شاه عبدالسلام قلندر	۱۰۱۱ هجری	۵ ذی القعدة ۱۰۱۱ هجری	۱۱ سال	چونپور	
۹	حضرت شاه عبدالقدوس قلندر	۱۰۲۱ هجری	۱۲ شوال ۱۰۵۱ هجری	۳۰ سال	چونپور	
۱۰	حضرت شاه مجتبیٰ المودود بن شاه قلندر	۱۰۲۱ هجری	۵ اربع الآخر ۱۰۸۲ هجری	۶۱ سال	لاہور پورین مضانات سینا پور	
۱۱	حضرت شاه فتح قلندر		۲۲ شعبان ۱۱۱۱ هجری		قلندر روز توایج غلگاہ	
۱۲	حضرت شاه امیراجی قلندر		۲۲ ذی الحجہ ۱۱۴۱ هجری		لاہور پور و ضلع حضرت شاہ مجا قلندر	
۱۳	حضرت شاہ باسط علی قلندر	۱۱۴۱ هجری	۹ ذی الحجہ ۱۱۶۱ هجری	۲۰ سال	وگدہ متعلقہ آکا آباد	
۱۴	حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	۱۱۵۱ هجری	۲۱ ربیع الآخر ۱۱۶۱ هجری	۱۰ سال	کاکوری	
۱۵	حضرت شاہ اب علی قلندر	۱۱۶۱ هجری	۵ جمادی الاول ۱۱۷۱ هجری	۱۰ سال	کاکوری	
۱۶	حضرت شاہ حید علی قلندر	۱۱۷۱ هجری	۱۲ شوال ۱۱۸۱ هجری	۱۰ سال	کاکوری	
۱۷	حضرت شاہ تقی علی قلندر	۱۱۸۱ هجری	۱۲ ربیع الاول ۱۱۹۱ هجری	۱۰ سال	کاکوری	
۱۸	حضرت شاہ علی اکبر قلندر	۱۱۹۱ هجری	۱۲ ربیع الاول ۱۲۰۱ هجری	۱۰ سال	کاکوری	
۱۹	حضرت شاہ علی ذر قلندر	۱۲۰۱ هجری	۱۲ ربیع الآخر ۱۲۱۱ هجری	۱۰ سال	کاکوری	

نمبر شمار	اشامای شریفه	سنه تواریخ ولادت	سنه تواریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
سلسله عالیہ قادریہ رضویہ						
۱	حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴ شعبان و بقولے	۱۰ محرم روز شنبه و بقولے	۵۶ و بقولے	کر بلائے معلیٰ	نزد بعثت
۲	حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ شعبان سنه هجری	جمعه سنه هجری	۵۴ سال		سنه هجری
۳	حضرت امام یزید بن ابی بنیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ شعبان روز شنبه	۱۸ محرم	۵۸-۶۲-۶۱	جنت البقیع	نزد بعثت ۹۳ سنه هجری
۴	حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳ صفر روز جمعه	۱۴ ربیع الاول	۵۰-۵۴-۵۲	جنت البقیع	نزد بعثت ۹۳ سنه هجری
۵	حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۴ ربیع الاول سنه هجری	۱۳ سنه هجری	۳۰ سال	جنت البقیع	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری
۶	حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲ صفر سنه هجری	۱۲ صفر سنه هجری	۵۵-۵۴	بغداد شریف	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری
۷	حضرت امام علی بن موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۱ ربیع الآخر روز	۲۱ رمضان المبارک	۵۵	مشهد مقدس	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری
۸	حضرت امام جواد محمد تقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۵ جمادی الاول سنه هجری	۲۵ سنه هجری	سال	مضائق طوس	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری
۹	حضرت شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی	۲۴ جمادی الاول سنه هجری	۲۴ جمادی الاول سنه هجری	۲۴	بغداد شریف	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری
۱۰	حضرت شیخ ابوبکر بن علی	۲۴ جمادی الاول سنه هجری	۲۴ جمادی الاول سنه هجری	۲۴	بغداد شریف	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری
۱۱	حضرت شیخ عبدالعزیز	۲۴ جمادی الاول سنه هجری	۲۴ جمادی الاول سنه هجری	۲۴	بغداد شریف	نزد بعثت ۱۲۵ سنه هجری

ردیف	اسامی شریفه	سنة تاریخ ولادت	سنة تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	احتمالات
۱۲	حضرت شیخ ابو الفضل عبدالواحد تیمی	۵ جمادی الآخر	۲۲۵ هجری		بغداد و قبره نام احمد ابن جنبل	نزد بعضی ۲۲۶ هجری
۱۳	حضرت شیخ ابو الفرج یوسف طوسی	۲ شعبان ۲۴۴ هجری			طبرستان	
۱۴	حضرت شیخ ابوالحسن بکری	۲۰۹ هجری	۴۸۵ هجری	۲۷۶ سال	بکری	نزد بعضی ۴۸۵ هجری و ۴۸۵ هجری
۱۵	حضرت شیخ ابو سعید مبارک خرمی	۱۲ محرم ۲۵۵ هجری			بغداد و شریف	نزد بعضی ۲۵۵ هجری
۱۶	حضرت شیخ علی الدین عبدالقادر جیلانی	۱۱ ربیع الآخر ۳۰۰ هجری	۴۰۰ هجری	۹۰ سال	بغداد و شریف	نزد بعضی و ما مذکور ۴۰۰ هجری و ۴۰۰ هجری
۱۷	حضرت شیخ شهاب الدین مبارک غزنوی	۱۰ ربیع الآخر ۳۰۰ هجری	۴۰۰ هجری	۱۰۰ سال	بغداد و شریف	نزد بعضی و ما مذکور ۴۰۰ هجری و ۴۰۰ هجری
۱۸	حضرت سید نورالدین مبارک غزنوی	۱۳ ربیع الآخر ۳۰۰ هجری			دلی جانب شرقی حوض شمسی	نزد بعضی ۳۰۰ هجری
۱۹	حضرت نظام الدین غزنوی					
۲۰	حضرت غلام الدین غزنوی					
سلسله احوالیه چشتیه قطبیه						
۱	حضرت اجاسن شیری	۲۱ هجری	۴۰۰ هجری	۱۰۰ سال	بصره	نزد بعضی و ما مذکور ۴۰۰ هجری
۲	حضرت خواجہ عبدالعزیز ابن زید رح		۴۰۰ هجری		بصره	نزد بعضی ۴۰۰ هجری

نمبر شمار	اسامی شریفہ	سینہ تاریخ ولادت	سینہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۳	حضرت حنیف بن علی بن	سینہ ۱ ہجری	۳ ربیع الاول ۱۱۱ ہجری	۱۱ سال	کے مظہر	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۴	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم		غزوہ شوال ۱۱۱ ہجری		بغ و نذر بعثت شام	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۵	حضرت خواجه ذی النضر		۱۲ شوال ۱۱۱ ہجری		م عیش	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۶	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	بصرہ	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۷	حضرت خواجہ مشاعر بن زید		۱۱۱ ہجری		دینور	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۸	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم		۱۲ ربیع الاول ۱۱۱ ہجری		عکہ	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۹	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۰	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۱	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۲	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۳	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۴	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۵	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۶	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۱۷	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶ شوال ۱۱۱ ہجری	۱۲۰ سال	چشت	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری

سلسلہ عالیہ شہروردیہ بعد حضرت قطب الدین بنیاد قلندر

۱	حضرت شمس الدین بن	۱۶۰ ہجری	۱۶۰ ہجری	۱۶۰ سال	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۲	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶۰ ہجری	۱۶۰ سال	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری
۳	حضرت خواجہ ابوسعید بن ابراہیم	۱۶۰ ہجری	۱۶۰ ہجری	۱۶۰ سال	نزد بعثت ۱۲۰ ہجری

نمبر	اسامی شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	دست عمر	دفن	اخلاصات
۱	حضرت شیخ کمال الدین کمال	۶۲۴ھ ہجری	۹ جمادی الاولیٰ	۶۲ سال	لمستان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۲	ابو اسحق لمستانی	روز جمعہ	۶۲۵ھ ہجری پنجشنبہ	۶۲ سال	لمستان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۳	حضرت شیخ صدر الدین	شب جمادہ الثانیہ ۶۲۵ھ ہجری	۱۲ ذی الحجہ ۶۸۵ھ ہجری	۶۰ سال	لمستان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۴	حضرت خواجہ بہا الدین	جمعہ ۱۰ رمضان المبارک	۶ صفر ۶۸۵ھ ہجری	۶۰ سال	لمستان حصار	نزد بعضے ۱۶ صفر
۵	ذکریا	۶۲۵ھ ہجری ۱۰ رجب	پنجشنبہ	۶۰ سال	مقدم	۶۲۵ھ ہجری
۶	حضرت شیخ شہاب الدین ہمدانی	بالا گذشت				
۷	حضرت شیخ ضیاء الدین	۱۲ جمادی الاخریٰ ۶۲۵ھ			بغداد	نزد بعضے ۱۶ رجب
۸	ابو العجیب ہمدانی	۶۲۳ھ ہجری			بغداد	۱۶ رجب ۶۲۳ھ ہجری
۹	حضرت شیخ رحیم الدین	۶۲۴ھ شنبہ			بغداد	
۱۰	ابو حفص سرور دی	۶۲۶ھ ہجری				
۱۱	حضرت شیخ محمد بن عبد البر	۱۰ رجب ۶۲۶ھ ہجری				
۱۲	حضرت شیخ احمد بن عبد البر	ذی الحجہ ۶۲۶ھ ہجری			سمرقند	نزد بعضے ۱۶ رجب

سلسلہ عالیہ طیفوریہ بعد حضرت سید خضر رومی قلندر

نمبر	حضرت میر جمال الدین	میرزا ساجی	حضرت طیفور شامی	عرف الیومید بسطامی
۱	۱۳۶ھ ہجری	۵ اشعبان ۶۲۶ھ ہجری	۱۲۵ھ سال	۱۲۵ھ سال
۲	۱۳۶ھ ہجری	۵ اشعبان ۶۲۶ھ ہجری	۱۲۵ھ سال	۱۲۵ھ سال

۱۲۵ھ ایشان از حضرت مشاعر و طوفوری وادشان از سید الطائفہ جنید بغدادی تا آخر چنانکہ در سلسلہ قادریہ بالا گذشت ۱۲

۱۲۵ھ ایشان از حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ وادشان از اکابر خود چنانکہ در سلسلہ قادریہ بالا گذشت ۱۲

نمبر	اسامی شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	دین	اختلاف
سلسلہ عالیہ فردوسیہ بعد حضرت قطب الدین بنیاد قلندر					
۱	حضرت شیخ حسین بن علی نسب نامہ معروف فرزند	۵۴۲ھ ہجری	۶۶۱ھ ہجری	۱۱۵ سال	بہار
۲	حضرت شیخ مظفر بن علی	۵۴۲ھ ہجری	۶۵۱ھ ہجری	۱۰۹ سال	عراق
۳	حضرت شیخ ترقی الدین احمد بن سیدی	۶۶۱ھ ہجری	۷۶۱ھ ہجری	۱۰۰ سال	بہار
۴	حضرت شیخ خلیف الدین	۷۶۱ھ ہجری	۸۶۱ھ ہجری	۱۰۰ سال	دہلی
۵	حضرت شیخ کریم الدین	۸۶۱ھ ہجری	۹۶۱ھ ہجری	۱۰۰ سال	دہلی
۶	حضرت شیخ بلال الدین	۹۶۱ھ ہجری	۱۰۶۱ھ ہجری	۱۰۰ سال	سنگار
۷	حضرت شیخ سیف الدین	۱۰۶۱ھ ہجری	۱۱۶۱ھ ہجری	۱۰۰ سال	بھار
۸	حضرت شیخ نجم الدین کبیر	۱۱۶۱ھ ہجری	۱۲۶۱ھ ہجری	۱۰۰ سال	خوارزم درخانقاہ نزد بعض شہداء و فضائل
سلسلہ عالیہ مدار یہ بعد حضرت قطب الدین بنیاد قلندر					
۱	حضرت حاجی بہمن	۹۲۲ھ ہجری			
۲	حضرت شیخ الفتح مست	۹۲۲ھ ہجری			
۳	حضرت شیخ قاضی	۹۲۲ھ ہجری			جونپور
۴	حضرت ناصر الدین	۹۲۲ھ ہجری			جونپور
۱۲ ایٹان از حضرت ضیاء الدین ابو نجیب شہروردی تا آخر چنانکہ در سلسلہ سہروردیہ بالا گذشت ۱۲					

نمبر	اسامی شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	سنہ عمر	مدفن	اختلاف
۵	حضرت شیخ بیگ الدین	۱۱۵۰ ہجری قمری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	مکن پور از توابع	نزد بعضے ۱۱ ماہ
۶	حضرت عقیقہ رشامی	۱۱۵۰ ہجری قمری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	قنوج	مذکور
۷	حضرت شیخ الدین شامی	۱۱۵۰ ہجری قمری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	بغداد	
۸	حضرت شیخ عبدالعزیز کی	۱۱۵۰ ہجری قمری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	بغداد	
۹	حضرت امیر المؤمنین سیدنا ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ	۱۱۵۰ ہجری قمری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	بغداد	

سلسلہ عالیہ نقشبندیہ بعد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رح

۱	حضرت مولوی احمدی	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	کرسی ضلع بارہ بنگی	
۲	حضرت سید محمد عدل	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	راہے بریلی تکیہ	
۳	حضرت سید محمد رح	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	شاہ علیم احمد	
۴	حضرت سید شاہ علیم احمد	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	راہے بریلی تکیہ	
۵	حضرت سید آدم بنوری	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	شاہ علیم احمد	نزد بعضے ۹۰ سال
۶	حضرت شیخ احمد سرسندی	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	راہے بریلی	
۷	میرزا عفنائی	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	میرزا منورہ خجنت البقیع	
۸	حضرت غلام جاتی احمد	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	سرسند	
۹	حضرت غلام جاتی احمد	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	دہلی متصل قدم رسول	
۱۰	حضرت غلام جاتی احمد	۱۱۵۰ ہجری	۱۸ جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵	۲۲۵	کائنات منشا کا ستون	

نمبر شمار	اسامی شریفه	بسمه تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	دین	اختلاف
۹	حضرت مولانا درویش محمد	۱۹ محرم ۱۵۰۰ هجری	۱۹ محرم ۱۵۰۰ هجری	اسفار	نزد بلیضه شمس هجری
۱۰	حضرت مولانا محمد زاهد	یکم ربیع الاول ۱۲۱۰ هجری	یکم ربیع الاول ۱۲۱۰ هجری	رخش	
۱۱	حضرت حاج عبدالعزیز	۱۰ رمضان ۱۲۰۰ هجری	۱۰ رمضان ۱۲۰۰ هجری	سرقند	نزد بلیضه شمس هجری
۱۲	حضرت مولانا یعقوب محمد	۵ صفر ۱۲۰۰ هجری	۵ صفر ۱۲۰۰ هجری	بلخون من مضافات حصار	نزد بلیضه شمس هجری
۱۳	حضرت حاج بهار الدین	۳۱ محرم ۱۲۰۰ هجری	۳۱ محرم ۱۲۰۰ هجری	تقر حارسان	نزد بلیضه شمس هجری
۱۴	نقشبند	۱۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	۱۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	من مضافات بخارا	نزد بلیضه شمس هجری
۱۵	حضرت سید امیر کمال	۱۰ جمادی الاول ۱۲۰۰ هجری	۱۰ جمادی الاول ۱۲۰۰ هجری	سوقا من مضافات بخارا	نزد بلیضه شمس هجری
۱۶	حضرت حاج میرزا علی	۵۸۰ هجری	۵۸۰ هجری	سیاسی من مضافات بخارا	نزد بلیضه شمس هجری
۱۷	رستینی	۱۵۰۰ هجری	۱۵۰۰ هجری	خوارزم	نزد بلیضه شمس هجری
۱۸	حضرت حاج محمد انور فیزی	۱۰ ربیع الاول ۱۲۰۰ هجری	۱۰ ربیع الاول ۱۲۰۰ هجری	بخارا	نزد بلیضه شمس هجری
۱۹	حضرت حاج محمد انور فیزی	۱۰ ربیع الاول ۱۲۰۰ هجری	۱۰ ربیع الاول ۱۲۰۰ هجری	ریوگر	نزد بلیضه شمس هجری
۲۰	حضرت حاج میرزا علی	۲۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	۲۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	نجد دان	نزد بلیضه شمس هجری
۲۱	حضرت حاج ابوعلی فارسی	۲۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	۲۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	طوس	نزد بلیضه شمس هجری
۲۲	حضرت حاج ابو الحسن خانی	۲۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	۲۰ رجب ۱۲۰۰ هجری	خرقان	نزد بلیضه شمس هجری
۲۳	حضرت شیخ ابوزید بطائی	بالا گذشت	بالا گذشت		
۲۴	حضرت امام جعفر صادق	بالا گذشت	بالا گذشت		
۲۵	حضرت امام موسی بن محمد	۲۲ جمادی الاول ۱۲۰۰ هجری	۲۲ جمادی الاول ۱۲۰۰ هجری	مدینه منوره	نزد بلیضه شمس هجری
	بن ابی بکر الصدیق	۱۰۰ هجری	۱۰۰ هجری		نزد بلیضه شمس هجری

نمبر شمار	اسامی شریفه	سنه تاریخ ولادت	سنه تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۲۹	حضرت سلطان فارسی م		۱۰۱۰ رجب ۳۳ هجری	۱۵۰۰ قمری ۲۵۰۳۵۰	لن	نزد بقعه، جامادی الآخره شعبه هجری
۲۷	حضرت امیر المومنین سیدنا ابو بکر الصديق رضي الله عنه		بالا گذشت	.	.	.
جدول دیگر مشتمل بر سنین ولادت و وفات مدت عمر و مدفن حضرات قلندر ان عظام که اسامی گرامی شان درین کتاب بتمه ضمنا آمده اند						
۱	حضرت شاه بولعل قلندر درم		۱۲۰۲ سنه ۱۰۲۲ هجری		پانی پت	
۲	حضرت شاه نصیر الحق قلندر درم		۲۵ جمادی الاول ۱۲۰۵ هجری		نیکو ضلع	عظمت حضرت شاه بولعل بیتا قلندر درم هجری
۳	حضرت شاه نور الحق قلندر درم		۲۲ سنه ۹۶۳ هجری		جویندر	
۴	حضرت شاه عبدالرحمن جانب از قلندر درم	۸۶۱ هجری	۱۲۰۳ سنه ۹۶۳ هجری		سکر بر پور	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری
۵	حضرت شاه محمود قلندر درم		۱۱۰۶ سنه ۹۶۳ هجری		سیتا پور	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری
۶	حضرت شاه محمود قلندر درم	۱۰۲۰ هجری	۱۲۰۶ سنه ۱۰۲۰ هجری		کهنه کمالی باغ	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری
۷	حضرت شاه یوسف قلندر درم		۱۲۰۶ سنه ۱۰۲۰ هجری		کهنه کمالی باغ	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری
۸	حضرت شاه ابو نجیب قلندر درم		۲۸ جمادی الآخره ۱۲۰۶ هجری		میٹھی ضلع	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری
۹	حضرت قاضی محمد مینا قلندر درم	۱۰۳۳ هجری	۱۲۰۶ سنه ۱۰۳۳ هجری		کهنه کمالی باغ	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری
۱۰	حضرت قاضی محمد قلندر درم	۱۰۴۲ هجری	۱۲۰۶ سنه ۱۰۴۲ هجری		کهنه کمالی باغ	عظمت حضرت شاه بولعل عظمت درم هجری

نمبر	اسامی شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱۱	حضرت شہنشاہ قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شہنشاہ قلعہ درم
۱۲	حضرت شاہ بہار قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ بہار قلعہ درم
۱۳	حضرت سید محمد اصل جوت	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	برادر خود و خلیفہ حضرت شاہ
۱۴	شاہنشاہ قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	باسط عیسیٰ قلعہ درم
۱۵	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۱۶	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۱۷	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۱۸	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۱۹	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۲۰	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۲۱	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۲۲	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم
۲۳	حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم	۱۱۳۲ھ	۱۱۳۲ھ	۰ سال	قلعہ درم	خلیفہ حضرت شاہ عبدالرحمن قلعہ درم

الحمد لله الذي جعلنا من اهل البيت من اهل البيت على من ارسل الله بالحق في الايام الاخيرة
محمدا وعلينا وعلى آله وصحبه الذين نصرنا دينه وبنوا له الاموالهم ونفسهم بنصره بالوجه الاثم الاكمل
بالبرهان الاقوام اما بعد في كونه فقيه حقير مقصود في علمي متين ابو سلم محمد فريد الدين خادم مجلس
وعلم ادينه اكرت من الله تعالى وغفر له علوي حنفي قادري ماتريدي پسر حاجي حرمين شرفين قدس سره
علما برتبه حرمين مولانا مولوي ابوالفريد محمد مسيح الدين علي خان بهادر طباطبائي شرافه جعل الجنة مثواه
كه برضمير مرأة نظير روشن دلان صبح نفس واضح باد كه اين سطور چندست در وصف كتاب ستطاب
نصاحت آيات و سلامت آيات محتوي بر فوز و فلاح سمي نه صلح عن ذكر اهل الصلاح كه
بجلاش پرازي طبع بهار پيرايه نادره كارد بنيز رنگ سازي خانه جاد و طراز سخن نگار رايه كرامتي معاني
و بيان زيبه سجاده فقر قبلان بارگاه سبحان حافظا كلام قديم شاه علي انور قلندر در رح صاحب سجاده
مرشد في دمولاني قدسه الكاملين بده العارفين حضرت شاه تراب علي قلندر قدس سره الاظهر كه بزبان
ساده سخن تصنيف آمده بمعرض طبع در آورده بودند فاما چون غفلت كار پروردگار از ان مطلع اركسوت صحبت

عاری بود بدین وجه چنانچه مصنف مدوح آن را بجز اشتها رنیا و در نینوا لا بموجب قول عرب العله لکریه
صاحبزاده عالی قدر کینه و بارگاه علم و فن هر فورانی چهر سپهر کمال بدر بلند قدر اوج بے زوال کشت
مشکلات حقائق و معارف شاد کن آرا و احواد عالی مقدار مفتاح مغفلات قائل منیع آثار
عز و شرف مطلع غور نشید من عرف نفسه فقد عرف ربه **شاه حبیب حیدر زبانی**
سلمه الله تعالی خالق القوی و القدر و زاد علمه و استقام علی ارجح الارشاد الاظم من تصحیح کتاب موصوف
پرواخته و بسیاری از نواد و عواطف بجزای که ترک اولاد و اخلاصیاء مهمه باز و یاد مضای
فیض آگین چهر بلیغ فرموده حقا که اکنون کتاب مشار الیه قابل انتفاع هر خاص و عام گردیده مخصوص
متوسلان سلسله عالیہ کاظمیہ راجانی تازه و فرحت بے اندازه بخشیده حال اختتام کلام می نمایم بدین
اشعار و عاری طبع سکو بر زبان می رانم **س**

خرو باد و لست او نمشین باد	دل باری مباد از آسایش	معین نجیب و چرخ برین باد
همه دلها از او باشند خرم	مباد اکیسه بود در دش غم	بود روشن از خورشید جانش
بود شامش چو صبح و دهنه یار	مبادش هرگز اندوهی ز گردون	شیش مانند روز و صبح دلدار
جهان ز گشته چون رخ رشید پر نور	ز جانش یار جیبش هم بدور	دل خشمش بود دائم پراز خون

المسلمین صل وسلم علیہ کلما ذکرک و ذکره الذاکرون و غفل عن ذکرک و ذکره الغافلون

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ از انجی اعزری مولوی حافظ محمد اکرام علی کاکوروی سلمه الله تعالی

لسان ناطقه که ترجمان جنان ست لال - و جنان اسخه که میزان لسان است بے مقال - در عوالت
ذات بے بهالی و معارف صفات بے مثالی که مقدس است از ادراک عقول و افهام - و منزله از شوق
نقص و لواحق اجسام - انحصار انعام بے جلیله و احصار عطایا بے جزایه او فرون است از اندازه و بهیم
رخسالی - و بیرون از احاطه قبیل و قال - خیر و جز می راجد پایه و فکر نشیری راجد پایه که در جاه تفهیم و فهم

و بر راه تصوفش قدم نهاده خود سراسیمگی و سرکشگی بقدر حال دارد اگر خیال آسمان سیریا نازد و خروج او سراسیمگی
 معارج حمدش هزار سال تردد و بیجا نماید چهره بفصلال و عجز نشوید تا بر سائی ادا رک ناپیشش چه رسد و اگر فکر
 فلک بیا بقصد طی یک ناخن از پای نه زبان حقیقتش عمری بصعود گراید هنوز زیر پای نخلت نرسائی خود
 باشد باید ریافت کنش چه کنش آنگاه گفتگوئی اینجا لب بهم بستن است و معرفت اینجا به خبر از خود
 نشستن آثار قدرتش بر سر پیدایان و آثار حکمتش بر سر بنشاندنایان و ذات محراب گه آن عود توحید
 کند و قطرات دریای جهان که تفریزند آری چشم اگر بینا شود هر سو جمال بار هست
 گوش اگر بشنواش و در سر سخن بار هست و در دو سعادت و در دو بر آن زیب مرتب که نمود و
 نمود و ناسوت است و وجودی وجود ملکوت جمال آئینه جمال لایزال و جلالتش نمود و جلالتش نمود و جلالتش
 صراطش شمع صراط ربانی و بساطش بساط بر زم نورانی و تاجش تاج بختاب انک لعلى خلق عظیمه لقب
 بالقاب بالوصفین و وصف رحیم صلی الله علیه و آله و سلم عابدین تاج عابدین عالم و خلعت پیدایش نبی آدم
 بی نشانه که از نام و نشان بی طلبی به سگری آئینه حسن رسول حسری
 صلی الله تعالی علیه و سلم تمام السامع علی العالم و بر آل و اصحاب اخبار که صد آرای انجمن شریعت
 و طریقتش اند و رونق افزایه بر زم معرفت و حقیقت آتباع آنان مطلوب طالبین است و آفتاب ای آنها
 سیر عارفین آگاهان می گوید عزت گزین گوشه گسائی و سرگشته وادی ناکامی مستقرت بهجرت قصد زنادانی
 اعتقاد و رحمت یزدانی محمد اکرام علی تجاود الدین ذوب الخفی و اعلی که نیکار و اولیا و اخبار و از کار
 صلحی ابرار ارفع که و رات غواطر و خائرس است و واقع خطرات صغائر و کبار و تحلل مشکلات مثل سعاد
 مشقوی قلوب عارفین حصه ارواح سالکین انیس و غلظین مونس و اگرین توجب حصول بکثرت
 نزول رحمت و نعم اقبل عند ذکر صاحبین متنزل الرحمة و از همین است که اخلاص نامی و اسماک گرامی
 صبر است بمنته و و اما فیضا خصائص و خوارق عظیمه و باوقر کردیم حالان طریق الهیه و خوارقان قائم
 نامتناهی و در ملک و تکریم کردیم و دانستن برادرین را از گاهای به قبولیون از پاشند و کمالان از خود
 آگاهان را از حق دانستن هر که از آن خبر مال عجبیه و منت و اوقات غریبه اند اما از آنکه

کامل انصاف مقتضی شرح و شاب آیات تالیف نسخه النشرح اغنی بمصالح عن کراپل اصلاح
 شانه عجیب بیایه غریب ارد حرف حرفش الاجاب ولفظ لفظش انتخاب عنوان نفیس ارد بیان
 سلیس صفحه دی عارض جمال خوب رویان و نقطه وی خالی رخ مبینان غواصان بحر معرفت دلیل
 و خواصان حکایت حقیقت را سبیل آرد مندان الم عشقیه راد و ادریضان حب الیه راشفانی گویا
 احسن معانی بلکه صفت در ریای همه دانی قلزم معانی را سفینه و جواهر مضامین انجینه است و چرا
 نباشد که از تالیف لطیف و تصنیف شریف سلطان عرفا زلویں بران کلام تکلیف تمنیع از اذیتائی
 مطلع انوار کبریا و آفت حقائق علوم کاشف قان علم و معلوم مروج قانون شریعت مصطفوی محیی
 مراسم طریقت برضوی آفتاب آسمان ولایت مآب تابان هدایت معدن اسرار الهی مخزن تجلیات
 نامتناهی جامع ملکات انشیه حاوی کمالات قدسیه مخز اصحاب علم و عمل مرکز ارباب ملل و خسل
 جنید زنان شبلی آوان امام بهام مقتدر انام سالک سالک شاد وادی مراحل فیض و رشاد
 بجای غریبان آوای بکیان مرشدی و استادی سیدی و سندی شیخی و مولائی محب ساقی کوثر
 محبوب داور حضرت مولانا حافظ شاه علی النور قلندر کون الله تریبه بانوار الارها و افاض علینا فیضاته
 الاطهر لجنون ملک العلم درین ایام فیض النیام آن کتاب مستطاب بار دیگر از تصحیح و تنقیح کلمات اعت
 سلک عالم اجل قائل الکل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول خلاصه دودمان کاظمیه
 نقاد و خاندان باسطیه شمس تجلا سید حیدری بدایه النوری نکته شناس شریعت اسرار دان طریقت
 مطرح فیوض فیاض اکبر سیدی و استادی انخی المعظم مولوی شاه حبیب حیدر بسط الله تعالی
 ظلال رافته الانوار بحال حسن خوبی و خوش اسلوبی باضافه مضامین ضروری بطور متمه هنیمه آراسته
 و پیرایه گشته سرمد دیده اهل عرفان و اجتنابش دل ارباب ایقان شده و به حسن کارپردازی اهل مطیع و حیا
 رونق تازه و زینت سیاه اندازده یافت که **و** زرق بقدم هر کجا نظر کنند
 اگر شمه دامن دل میکشد که جایجا یارب تا قطره افشانی کلاک گهر بار سحاب جود دل کش بیاض
 روضه اسکان ست سبزه جان بخش معانی این کتاب بخیم نظار گیان حقیقه سخندان معنی بیان

گلکہ بہت اعلیٰ بیانی جلوہ من و زبا قطعہ تاریخیہ ۵ مقتدرے اکر امت انساب
کر تصنیف کتاب قطاب گشتہ از روی بلاغت لاجواب تذکرہ تاریخ طبع این کتاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از برادر عزیز مولوی محمد تقی حیدر سلمہ تعالیٰ خالق القوی ولہ در خلعت شیعہ حضرت مصنف

آب وزنگ گلستان سخن گستری بہ آبیاری رتائیش نیایش حضرت احدیت و احدیت مست جل جلالہ کہ
در عین وحدت اہل کثرت است در عین کثرت قائم بوحده تبت مشی کہ مثالی ندارد و از ہر مثال سر بہرورد
بے سکانے کہ مکانے ندارد و ہر مکان جلوہ گری فرماید باوجود خفا در ہر نظر عیان است باوجود ظہور از
دیدہ مردم نہان کہ یہ کہ اسم شریفش باعث تسکین قلوب عارفان و کاملان است و رحیمہ کہ ذکر جمیلش
راحت دلہاے طالبان وواصلان بخشد کہ شمع زبان ابنوریان روشن فرمود و چشمہ کہ ہزاران قائل
معانی را در پردہ الفاظ و دہیت نمود خالق صباح و روال خود ممدوح و خود مداح و زینت ہر مکتبہ پروری
بہستاری لغت جیبیہ است کہ حبش سبب ظہور ہر بود و نابود گشت و بکوش علت بودن ہر موجود و
مشہود و وجود و جدی کہ نقطہ دائرہ شہود است و موجودات عالم را مقصود خاک درش کل المصبر
لاہوتیان و ناشاک رہش سرفراز ہاموتیان نقش قدم مہمنت لرزش سجدہ گاہ انس و جان و
نعلین پای مبارکش تاج سرگزویان و عرفیان کونین لعلہ است از برق نور او و آیین شمع است از
نور ظہور او نقطہ نبوت و خضر فتوت سرور انبیا سالار اصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
خواجہ کونین رسول امین خاک درش سرچشم یقین و آل اطہار و صحابہ اخبارش
کہ بنجوم ہایت و حتمیہ علوم ہایت و نہایت اند عارفان حقیقت اند و کاملان طریقت متابعت آنها
وسیلہ نجات ازلی و موافقت آنها ذریعہ حیات ابدی مقتدرے امام تقیائے کرام علیہم السلام الخ و مولی

اما بعد از آنجا که ذکر علمای ابرار و فضیلتی اخیار و موجب سعادت و باعث خیر و برکت است از همین
 جا است که حضرت ابل تحقیق و دقیق مکتوبات و ملفوظات حضرت صوفیه کرام و علمای عظام تصنیف
 فرموده باریست بر خلق نموده اند که هر یک سر و شرح خوب است و نزد صاحب دلائل و طالبان غیب از آنجا
 کتاب مستطاب تفاوت انصاف که نظر ارباب بصیرت مشاهده انوار الهی را اوتیای حقیقت نما و قلوب
 مشکافیه یا حدیثی را سوسیدای معرفت افزا در یغی فلاح و نجاح عنی متصلح عن فکر ابل اصلاح
 مصنفه قطب سپهر ولایت ماه برج هدایت مخزن نفوذ کمالات معدن جواهر حسنات شمع شبستان تحقیق
 مزین نشین بر زم زم دقیق تمیذ انوار ربانی منظر اسرار قرآنی عنوان بحر حقیقت در تئیم دریای شریعت
 صدر نشین شریعت منصفیور اس و رئیس طریقه کرم تقوی حسته من حسنات سید المرسلین و معجزه من
 منجزات خاتم النبیین ثانی شیخ اکبر حضرت مولانا حافظ شاه علی النور قلندر قدس الله سره لا طهره
 بظاہر شمس بخلق خدا بیاطن زرنگ و لی هم جدا بودت بر آئیده شد آبخان
 حجاب و ولی رفته از در میان الحق کتابی است که بیان روشنش تخیلی افزور دلهای حقیقت آگاه
 است و گم گشتگان منازل طریقت را چراغ هدایت بر راه تشنه شفا بخش امراض روحانی و شمع ظلمتکده
 جل نادانی هر نقطه اش مودک دیده اولاد البصار و هر لفظش بر سر سرق معنی گوهر نثار
 حروفش چهره آرمی گلستان سطورش و نمائی سنبلستان سیوادش چون سودا کا کل حر
 بیانش چون باغ صبح پر نور چهره کشامی ملاحظ لیلائی سخن در کسوت عبا رتش آلوده شو جیها
 دلربائی است و زرنگ افزوری صباحت عذرا می معنی از آئینه بیانش در انداز و نمائی گلست که در دست
 راسخه طالبان حقیقت بودی لب که از گلزار معرفت سخن گوید بوسه گل محل نزار اکتهای خیالش کشیده
 وضو ت یلب در جوف صباحت بیانش دو دیده دیده دران دانند که بوسه مشک انتظار تعریف عطار نمی کشد
 و ستایش سخن خوب چشم بر جنبش لب قائل نمی دوزد آن مشک چه مشک است که اعطای بر زبان
 نیارد از دکان خمبول بیرون نتواند ستافت و آن سخن چرخ که ماصدای از گلو دعوی بلند نگردد و در صفه
 گوشه بار نتواند یافت بسو کند گفتن که ز مرغی است چه حاجت محاکم با گوید که بصیت

لہذا دین دشمنین را فرودہ الحال آن کتاب مستطاب دوبارہ تصحیح کائی و تصحیح شانی ماہ فروزندہ آسمان
 بلند اختر و تاج سرکشیدہ دریاسے والاگوہری نور حدیقہ مصطفوی نور حدیقہ امر تقویٰ لوباوہ بوستان کاظمی
 زبیر سادہ باسطی استاذ المظہم و اخو المکرم حضرت مولوی شاہ حبیب حیدر قلندر لالہ زالت
 شمس فیض ہمہ الماس و قمر مع اصنافہ حالات بعض بزرگان کہ در ضمیمہ و تتمہ مندرج مست طبع شدہ
 نظارگی بخش چشم نظار گیان تاراگی بخش قلوب عرفانیاں گشت یارب الفیض این کتاب مستطاب کا شانہ افروز
 قلوب ہر شیخ و شاب در روشنی بخش دیدہ و روان حقیقت آب طریقت انساب ابادالی یوم النہایت حق لہو فی انصاف
 وانا العبد الاحققر الحققرالی ربہ بر جتہ الا و فر محمد تقی شہیر باحمید و غفر لہ العلی الاکبر

قطعات تواریخ طبع اولیٰ انتصلاح عن ذکراہل الصلاح

قطعة تاریخ چکیدہ کلک جواہر سلک فصیح اللسان بلیغ لبیان
 جناب مولوی محمد صدق صاحب مغفور ساکن کاکوری

شدہ مطبوع کتابے خوشتر نضر سرچشمہ یزدان طلبی حافظ و صوفی و متراض و ولی بے سبب و بگفت تاریخ	از تصانیف جناب ذیشان مرجا ہائے راہ ایمان قبلہ اہل صف شاہ زمان رہبر راہ خدا ہے دو جہان
--	--

دیگر از مورخ بے عدیل سخن سخن عظیم البدیل مولوی قاضی
 منظور الدین صاحب سرور سلمہ الاکبر ساکن کاکوری

ہو طبع جو نسخہ انتصلاح لکھا سال تاریخ سرور نے یہ	نشان دار تسلیل تہیق ہو اکہ اسرار شجرہ کی تحقیق ہو
---	--

نخ طبع ثانی انتصاح عن فکراہل الصلاح
 قافله سالار دقتہ سنجان گرامی نبض شناس غامکہ کامل
 محمد حبیب علی صاحب وکیل اٹا وہ ساکن کج کوری

مردان	اسم پاکشن حبیب حیدر دان
بخصال	نور عرفان دروست جلوہ کمان
صلاح	یادگار جناب والدہ شان
افہ حال	کراہ و جد خویش داد نشان
سبع	تار سد فیضہا بخلق عیان
دہ مشاکو	ہمہ عالم بود تائیش خوان

ل طبعش حبیب علوی گفت
 ص گلہ ستاد لیاے جهان
 ۱۳۲۲ھ

دیگر از جناب ممدوح

ہ ذات	دان گرامی پور سلاط نگو
سیدی	لین فی الدنیا نظیر مشل او
قضا	بار دیگر داد تازہ رنگ و بو
اولین	طبع ثانی ہست نقشہ خوب ازو

سال عیسوی گفتم حبیب
 مد سکل انتصاح انصیل او
 ۱۹۱۶ء

قطعة تاریخ از انجمن سرائی بلبل شاخسار شیوا زبانی طوطی شکرستان
شیرین بیانی صاحب فکر سلیم مولوی شاہ عصیم الدین صاحب عصیم

تاریخ او عصیم از غور و فکری جو	شد طبع بار دیگر چون انتصاح مرشد
باغ جناب انور آبادی گو	تکلیف عدد در کن از سینه نیکین
۱۳۲۴	دیگر
موسن انتصاح کر مطلوب	باقی غیبیت کہا طبع
نسخہ انتصاح ہو محبوب	لکھد سال عائیہ بے جد
۱۳۲۴	دیگر
چھپتی جو کتاب مطبوسہ	ایضاح کے ساتھ عصیم اکبر
لکھ فیض دل قلم بند رہی	تاریخ زرد سبے دانش اب
۱۳۲۴	

قطعة تاریخ از حافظ علی حیدر سلیم خلف صغر حضرت مصنف

ایضاح لکھی بہت خوش اسلوب	صحت ہوئی انتصاح کی خوب
دل کو ہوا سال طبع مطلوب	چھپ کر ہوئی جب کتاب طیار
کیا عمدہ کتاب سب کو مرغوب	بولایہ فرستہ مدینہ نادی
۱۳۲۶	

قطعة تاریخ از ناظم ہیشال نباض با کمال شیرازہ بند فرہنگ نقشن بدیع
و طرز نوی جناب مولوی حکیم محمد وصی علی صاحب ساکن کا کوری

حبیب حیدر پاکیزہ پیکر	بجز اللہ زفیض شاہ حیدر
بجائے شاہ کاظم شیخ اکبر	محدث عالم و صوفی مسل

<p>نقشہ بخش سیر پاکیزہ پیکر چہ خوش تصحیح و تطبیق کتابت کہ بودہ انتصاح سمش گرامی بمعنی جد و ہمدیہ نہایت ہمہ احوال پیران سلاسل اضافہ ہم شد احوال ابجد مکر طبع شد از صحت خوب وصی بود مہر اسے فکر تاریخ پی تاریخ طبعش گوہر و دی</p>	<p>نقی سیا تراب اس قلمندر نمودہ در کتاب شاہ انور پی حالات پیران قلمندر نہ پور شاہ مولانا نے انور در آورہ انتصاح شاہ انور شمہ انور شہر اکبر قلمندر نہے این نسخہ پاکیزہ منظر چنین گنیمت ز فیض شاہ انور کتاب نادر و قد مکر</p>
<p>دوشن دیدم رسالہ مقبول خزین فیض و ہم ہایت و رشد یا دگار شہر علی انور خلف اکبر و حبیب پاک شاہ ذبیحہ و سید علوی دست او دست احمد و سل یا کہ شمع ست در لگن تابان از عطا یاسے غوث جیلانی گل گلزار بوستان تراب مستردہ العین انور و اکبر جنبل و عاقل و ستودہ صفات</p>	<p>مشعر حال اولیاسے قبول حاوی جملہ از منسوخ و قبول ذکر اہل صلاح و اہل قبول آئینہ دار برہم حسن قبول حاصلے در فقہ حدیث و اصول یا کہ سیف بکا فران مسلول یا طلانی ست در سید محلول ہست تازہ ثمر بدست قبول یا کہ روشن چراغ ابن رسول نور ہمال ز گلستان قبول ہاویہ خلق از ظلم و قبول</p>

عارف و کامل و کمال دین	عالم و حاوی منبر و معاد اصول
زیب سجاده شکر گانم	حبذ انائب خدا و رسول
توشه طبع نایش آورد	تقصیح و بعد رد و قبول
گویند طبع تصحیح و صی	ذکر اهل صلاح اهل عقول
<p>قطعه تاریخ از ریخته خامه سحر آمیز علی بنده شاه دانش و فرهنگ وحید فن فرید من جناب مولوی رضی علی صاحب حسرت کاکاوری</p>	
آینه کعبهستان صدر نشین لایکان	نامش علی انور و جان قلندر ری بگو
بجز مصنفات او نسخه انصالح نام	نام اهل معرفت سیمپری بگو
جمع شد دست اندر و ذکر خدا رسیدگان	جام جهان نما بگو ساغر چسری بگو
آنکه بگویدش جهان شاه حبیب حیدرست	پیر و جوان بکلمه تاج قلندر ری بگو
حسن و جمال سیرش سرکش بصیرتست	خضر ره طریقت و اختر زهری بگو
آنکه سمی مست بانی آنکه سمی مست باطل	تازه نهال نورس گلشن اکبری بگو
روح روان برشدان جان و دل قلندران	صورت و شیرین بین طلب پیبری بگو
هست ز آل مصطفی چشم و چراغ مصطفی	گوهر تاج سردری طره فسری بگو
نشسته ساغرش کنون از من و مانجات داد	دردمئی غنایتش باده طهری بگو
دامن کوه و هم کلیم درید موسوی برین	در بر طور و هم قفس جلوه حسگری بگو
عرض ز حال پر لال شد بامید مرحت	جان و دل ست چاره خواه حجت اوری بگو
اخگر آتش فراق تیز مشو به پیش شاه	هر کتاب مستطاب بطلب بر سر ری بگو
بار دیگر طبع شد رونق تازه باز یافت	شاه حبیب حیدرم کرد چه یادی بگو
شد باضافه جدید لفظ بلفظ صحتش	جلوه نوع و دس یافت نازش دلبری بگو

طبع شده است خوش خط و صاف و صحیح و خوشتر	هزورق کتاب را حور بگو پری بگو
فکر بسال طبع او بود که ناگهان رضی	گفت ملک که نام او نعمت حیدری بگو

قطعه تاریخ از چمن طراز بهارستان سخنوری آبیار بوستان معنی
پروری جناب مولوی شریف الدین صاحب متخلص به شریف کاکوڑی

گر ترا یک دم حضور اولیا است	در حقیقت هم نشینی با خداست
جلوه گر شد حق میان آب و گل	دانا آنکس کو ازین در آشناست
جلوه وحدت میان کثرت است	آفتاب در هزار آئینه باست
هر کس که مست جام عشق شد	هر دم او را صد فنا و صد بقا است
ساعتی نبود جدا از اصل خویش	در خود می و بخود می او با خداست
فانی از خود گشته بود باقی بحق	جو در شان بیک گشت کل اکمل خداست
گر چنان در خاک باشد جسم شان	تا ابد حاصل حیات جا نهاست
از خودی بگذاشتن و بخود شدن	این خیال صوفیان با صفاست
ذکر شان باشد سفر اندرون وطن	ذکر شان از ذکر جان تن جداست
فکر حق باشد بیان اهل دل	فرق دانستن میانش ندارد است
خوشتر آن که فکر این مردان حق	مولوی معنوی نغمه سحر است
این خیالات که دام اولیا است	عکس هر دیان بستان خداست
گر میسر ناید صحبت ترا	حاصل از غفلت شان هم فیضهاست
پاک مشرب صوفی صافی منش	قطب الارشاد و کسب الاولیا است
قبله رجا کعبه هر دو جهان	سرگروه صفی و اتقیاست
نام پاک او عسل انور است	چون علی انور به نور مصطفی است

<p> یادگر خوشتر از پیران ماست لیکچون نقص کتابت جا بجا است خدمت پیران بجان دل داست آنکه ابن و جانشین پیر است ظاہرشن با خلق و باطن با خداست سیرتش چون حیدر شیر خداست جامع تزیین و تشبیه خداست عارف ستر علی مرتضی است کاشف راز درد و اولیاست متمم راصد هزاران مجاست حرفش لفظ لفظش کیمیاست ظاہر و باطن و سابق و خاشاست قامت معشوق از سرتاپاست باز بهری کشان صبر آوست باده نوشان ایمی آیدلاست چار سو جام و سبو و شیشهاست گرد ایشان گردش بیما نیست مستی این می زستیها جا است مستی این می زیستان خداست مستیش در کوچه و بازار باست مستی این می شیشیه و بیما نیست </p>	<p> دشت تصنیف بنام تصالح گرچه بد مطبوع هر پیر و جوان لاجرم واجب شده تصحیح او آن جلیب حیدر الاجناب دل بیار و دست اندر کارها صورتها و صورت پاک جلیب خوش قلندر شرب صوفی منش عالم جمله علوم ظاہرست واقع ذکر خفی و هم جلیبست مستفشد چون به تصحیح کتاب هم مضامین جدید افزون نمود طبع شد باید گرچون این کتاب آمد مطبوع طبع خاص عام ساقی می خانه نوش معرفت می کشند و دم رستیها زنند باده در جوش آمد و مستان بشور می پرستان در طواف میکده تا ابد باشد مست جام می مستی این کز رگ انگور نیست شیخ مست در دست و تختب باده مست و جام مست و هم سبو </p>
---	--

<p>هر خم می مست در خشت سبزه ستائی می مست و تمیخانه مست نیت اندر شرع فتوای حرام هان و بان دست طلب گوته کن فارغ از اندیشه گونین باش جرعه کو یافته از می فردش بهدرین بهوشی مستی می جرعه در کام جاننش ریختند هیچ آگه نیست از ما و توئی گرچه از هوش و خرد بیگانه شد بهر طبع این کتاب سقطاب ساغر نود و یک پیر معیان باسش کین دعوی مستی شراب مستیت پیدا شده از مستیت بے نشان گشتی اگر از خویش متن بیخودی و درست اکنون خودی بے ادب رفتن بکوئے میکده دور کن و هم دینی را صاف گو</p>	<p>نست از می هر درد دیوار هاست این همه مستی تشنج جام هاست هم محمد را از حق این می و است شیشه و جام و سبزه در کار هاست چون تراره در چنین میخانه هاست رفت از خویش و فغاند رفاست مست افتاده شریف بدینواست مست شد زان می هزاران الهامست مست شد بهیچ از ما سواست لیکن اندر بهیچ طبع آزماست آمده کرد بخودی این سالهاست کز پیستان شراب دلگشاست خود نشانه میداد کز ابتلاست در نه این پندارستی از کجاست پس ترا این شورش مستی چراست دعوی مستی بهیچ صد بلاست در طریق می پرستان نارواست سال او مفلوظ صیاب صفاست</p>
<p>چون نسخه انتصاح شد طبع از برنخ پیر سال طبعش</p>	<p>مطبوع به شنج و شراب آمد میعن از لوترا ب آمد</p>

دیگر

<p>نمازه شده ذکر پاک اهل الله در بیان منکر چشم براه گفت تاریخ اولیای الله ۱۳۲۴ هـ</p>	<p>طبع شد انتصاح بار دیگر بود از بهر سال طبع شریف دید چون جملوه رخ انور</p>
<p>قطعه تاریخ از مشاطگی غازه کش خسار لیلیای زیلیانی چهره آرای سلمای آتش زبانی جناب مولوی شرف الدین صاحب متخلص شرف ساکن تهلنیه میمنه مضافات راکریلی</p>	
<p>که چشمش آمد چو ساغر جم رخس چو آئینه سکنه زبان بی ذوق ذکر او دشمن گشت مشک رضیع نقاش داستان دگر جان فزایست روح پرده که نقش گرفت جاودانه ز کلاک سحر آفرین انور ز حسن طرز ادب انور کلیم هم هست دست بر سر بطر ز تحریر لاجوابی چو صورت خوش خطان دلبر که در خیالات اذکیا ز دست سلم بر آئینه مصور ز ذکر اهل صلاح باشد شگفته دل صورت گل تر دل نظر باز را باید که هست مرآت رسته انور که نه آرد چون لای نشاء غرض ز چرخ اختر ترا نه اش و نیت چنبا که بلب بلانده ازان نو اگر نغمه رود ادب زندگانی که مرد در حشر سکنه</p>	<p>بنام آن نقش بند عالم که کرد تصویر قد آدم بقصر ترن شمع جان نهادش لیسع خود دید کاشاوش چهره بر دلکرت زبان زد که پیکر نقش دم زبان زد جهان از دوشه نگار خانه فسون حسن تانیای تبارک اسد ز رسل انور ز اوج طبع رسال انور ز خط خوبان ز دانتخابی نوشت نام خدا کتابی رقم ز حالات اولیا ز دقلم مقالات صفیازد بیاد صبح انتصاح ماند که سینه زو انشراح یابد جمال او زنگ دل نوید چشم جان روشنی فراید ز بهر کرامات خوش معالی و خرق عادات طبع عالی فسانه اش نریب بجهنم که ذکرش افتاده در دهنها ز چشمه نوش تر زبانی بیاد پیران بنان دانی</p>

بیابانک دی بزد سرودی کساند بر فککان دی
 سروداده بیادستان نوید قصی بلجی کستان
 بحر و بحر گوشت ار دیکشت دل تخم او بکار
 فغان که عمرش وفا کرده مکر این قبیل را نکرده
 بجان جان فتن جان پاک پیوست جسم خاکش
 مرید و تلمیذ و زاده او که هست تیرب سادہ او
 دُرے کنا سفته یزد سفته زهر چہ نالغته بود گفته
 طراز او را جمند آید که طس از او پسند آمد
 ز خط و خال رخ مضامین کتاب گشته تر قع چین
 مرقع نامہ نگارین که نقش ز دخامہ نگارین

مشام روحانیان به عودی که سوخته ساخته معین
 چہ راه در پرده زو بدستان که رفت فی بجالم تر
 بروید و بار نیک که که کام جان تازه سازد و تر
 چو دیدہ بر بست دوا نکرده می وصالش که بود کمر
 نجواب شد چشم خوابناکش که بود مسرتصال لہر
 دو آتشہ کرد بادہ او که داد یاد دی و آب کوثر
 لبنگ دگوہر ہفتہ کہ بود در کان را سے انور
 قلم نکر نقش بند آید قلز ان آید اگر قلندر
 مصویر چین دیش بین چو نقش دیوار ایش شد
 چو نو خطان جامہ نگارین زیر طائوس کرد در بر

چو خازن طبع کرد بر روز مومسلم و ستم تاب برو
 بسال گفتش شرف چو طبع طبع شد انصالح انور

قطعه تاریخ از شاغر نکته پرور ماہر سخن
 جناب مولوی محمد عام صاحب سلمہ اللہ الوہاب

آمد چه خوب و دلکش این نامہ کرامت
 نے نامہ ملکہ جام ست اذ بادہ حقیقت
 جام جهان نمائے جمشید تخت یزدان
 بین کشک آفتاب ست پراز شراب ناب ست
 سلطان کشور جان در ملک دل سلیمان
 در بزم نظم ہستہ اسمش علی انور

اینک بطبع موزون چون بیت خوش کلامے
 شربت بنشک حلقی تر یاق تلخ کلامے
 آئینہ جمال رشامان جسم غلامے
 از این بو تراب ست این جام لاله فامے
 بالائے تخت عرفان اسکندر احشامے
 در لامکان مستی بے صورت و نہ نامے

<p>دین بادہ کمن را نو کرد ساقی نا پیر خسته پیکر بت عشق داور شاه حبیب حیدر زیب سیر کاظم آن سیر چشم ساقی بخشید جرعه در مع آن مشردین اینک شوق آئین ادرس جان میگشش تاریخ طبع آمد</p>	<p>آن شمع بزم زندان آن مست شیخ جام پور علی النور رشک میر تمام صوفی و هم قلم در شاه مجامع آمد بطرفه مستی قیس کین غلام شد زمره سرایان گه صبح و گاه شام مطبوع انتصاع یا شمر ریو جانم</p>
<p>دو عالم گشت روشن از جمال البروانور بیا یون چشم نورت بادای قیس سینه نامه</p>	<p>چه ایضاح از حبیب حیدر مهر منور شد که سال رونق طبعش فروغ دیده تر شد</p>
<p>مرحبا این نسخه گشش کتابی دلربا از خط وصال و حروف نقطه روئے دلبران پیکر نورست الحق در جهان روشن شده باز صفا آگین شده از تیر فیض حبیب شادی آمد که بودی گریه کنعان بدهر سال آن در یتیم از عاصم بی سر شده</p>	<p>سخره دل راست هر نفسش نمون باری لئے هر صفره آن غیرت حور و پری از فروغ شاه النور هراوج سروری گشت تابان بردلان چون اختر نیک اختر آمدی از لفت جاننش چون زلفا مشغری قد رگو هر شاه داند باند جوهری</p>
<p>بلکه خود در جلوه گاه سر خوشی از قلب ذوق شاه النور کرد العت انتخاب النوری</p>	<p></p>
<p>بجس جن گل بطق لب لبند چون لب چو کاکل بطلع ثانی چو شکر آرد ز قیس تاریخ آن چه آید</p>	<p>بطلع سستی بشته چون لاج لاجاب باین کتاب که از لب پیرغ تراود عجیب دآتش خرباب</p>

قطعه تیارخ از طلیق اللسان ذلیق البیان مولی محمد عالم صاحب سلمہ السلام

خوشاد و رخ کد اینک کتابے ز تالیف شاه علی الورآم حبیب شد قدسیان بارگاهے زانوار فیض چشم نیست روشن پے بسال طبعش طبع بشارت	دل جان روح دروان غریبان توان دل ناتوان غریبان کشد عقبه اش لامکان غریبان پے کد اربے خانمان غریبان شد از روی الهام جان غریبان
--	---

و دیگر

الحمد لک الحمد لک یارب کد الطاف تو کز خانقاه پیر مرغ شاه علی النور کنون شاه حبیب حیدرم چون تختین کاها یعنے مکر طبع شد اینک گرامی نامه از عیسی گردون نشین شد بهر سالتش این ندا	سرشتگی آخر شده دور قلا سح آمدہ این ساغر آب بقا جان اصلا سح آمدہ در جسم زار خستگان وحی در اسے آمدہ جان و دل مشتاق رازان الفشرا سح آمدہ مطبوع دل مقبول جان خوش نصرا سح آمدہ
---	---

و دیگر

این سخنم شکر افزا چون بادہ تاب آمد برآمدہ دل بخود چون شاه سنش گفتسم	ہنگامہ بہستان شد از کثرت شستانی جاسے زمی باقی بردست خوش ساقی
--	---

تیارخ طبع از مولی منظور الدین خان صاحب فریس کاکوری

بارک اللہ شد کمل این کتاب بیشتر حال بزرگان سلف بعض از ایشان کتاب مستقل	گویش قد مکر بالصواب ہست التفصیل در اکثر صحف بعض را فن سیر شد مشتمل
--	--

لیک حال اولیای آفرین
 نیز یکجائی با کثر خاندان
 کم همین و اند حالات کرام
 کیستند این چشتیان و نقشبند
 با کس پیوسته است این سلسله
 همچنین دان اینچنین و آنچنان
 گوهر تاج گرامی مانگان
 سرور عنای گلستان بهشت
 حضرت مافظ علی انور حبان
 تاب خور از چرخ چارم بر زمین
 آن اگر زنجین کند رنگ و حجر
 نورش افزون از ثریا و از شهابها
 فخر عالم بود در حبل علوم
 برگرفت از جمله صحاب صفا
 بر نوشت این نامه نامی نشان
 تا شود چون سرمه منظور نظر
 و در دانش صاحب علم و فن ست
 آبیاری بهشت بهر کشت خشک
 بار دیگر بعد یک ثلث صدی
 مختصر هستند اکثر عسا
 نسخه باید که باشد حسب حال

گریجوی کم بیای بهستین
 مختصر از صحت نام و نشان
 کمتر بود دست معلومات عام
 با کسید از نشان پیوند بند
 هست این شیخ که این سلسله
 مشکله بر از پی ناو افتان
 روشنی بزم عالی پانگان
 انجمن آراء خوبان بهشت
 بر زمین بد افتاب و ضو نشان
 نور او بالای چرخ هفتمین
 این نماید قلب را شمس و قمر
 کان کالبد را لدجش شمس الضحی
 کان کالبد را لدجش شمس النجوم
 اولیای هشتگانه خویش را
 تا که باشد در مهنائی طالبان
 تا بهیمن زاید از و نور نظر
 از صحائف خانه هم پر و امن ست
 فارغ از توصیف باشد بوی مشک
 خطره در خاطر نشد منزوی
 ترک کردم حال بعضی اولیا
 هر چراخت را نسیان مال

چون غلط بود انطباعش ناگزیر
 در مضامین اندک ترمیم کرد
 آه شد رنجور آن عالی مقام
 جان او پیوست با نور احد
 بود او پیر من و استاد من
 ناله با لفت جگر در جست و خیز
 ناله می خواهم چنان و کس بر نم
 که گویدی ننگم در درون
 سخت تر شد بر همه این افتراق
 لے بسا که ضعف چون موری شد
 لے دل محزون چنین بت چون قضا
 جانشین او گرامی گوهر ست
 زینت سجاده آن خاندان
 یا که بوی یوسف در پیر من
 و حبیش نور ایمان نور دین
 کس نورش کرده ماه و آفتاب
 بوی پاکش همد صبح امید
 جوش دل با خامه در سرگوشه ست
 گویم این عندلیب ملک من
 گفتش خاموش باش از این آن
 اگر خدا خواهد تو باشی همصنفیر

صحتش شد نیز مکرور ضمیر
 هم سوانح جا بجا ترمیم کرد
 روح پاکش رفت در دار السلام
 جاس موزون یافت قرب صد
 رهبر دین صاحب ارشاد من
 آه دارو بادردن من ستیز
 چون ددل خیزم ز سر بر زخم
 سینم را بشکافم و آیم برون
 تلخ آمد بگشای این فراق
 وے بسا که زنده در گوری شدند
 پس چو باید پس چه باشد جز خدا
 حضرت شاه جدید حیدر ست
 بدر انور در میان روشنان
 یا که موسی عضا س بدن
 تک آیه من آیه آلبسین
 تک آیه من آیه الکتاب
 هر که دید او را به مقصد رسید
 که همانا این دم می نوشته ست
 گوهر نغمه بس در ملک من
 بگذر و بگذر مارا این زمان
 فی ریاض القدس والروض الکبیر

چونکه اجزاسوسه کل راجع شونده سپیل تکمیلش شد از شاه حبیب پاک کرد از غصه خاشاک را بر فرزند از مضامین مفید شد و چند از پیشتر حجم کتاب فائده گیرنده سیاحان فن بود تا رنجیم چو در طبع نخت مدت شد شاعر یارم نبود خامه سن و صفت داری می کند مطلع تاریخ این طبع نوی هم فصلی و سمیت نقد بیان از سن فصل الف بار بگیر انکه آذکری کار باب الجلیل خامنه من فکر اقتصاد الفلاح ۱۳۱۶	در باران نور خود سیاه شونده بوستان را خوش کرد پور شد نصیب حصان کرد این گلستان پاک خوش رقم نمود حالات جد تا مرتب شد سواد لاجواب لطفها یا بندار سیر چین بر من آن سنت گذاری شد درست با سخنگوی سرو کارم نبود و نه که باز آهنگ یاری می کند در سنین هجری و در عیسوی با معتبول گرامی خاطر ان با الف با گشت از سمیت بشیر قل لمن شاء یخذ به فی سبیل والله اعلم عن ذکر ادب الفلاح ۱۹۰۹ ۱۹۶۶
--	--

قطعه تاریخ از طبع بلند فکر آسمان نویذ شاعر فصیح اللسان ناظم
بلنغ البیان جناب لوی محمد صالح الدین صاحب جاذبه کوری حج ناظم

این نامه براسه طالب حق سر لایحه نور انور پوشید کتاب زیور طبع از دی دلین دانشجو است	از سیدنا حبیب حیدر در کار معارج جلیله جناب قدرش بخوبی مکتوت اکنون جناب از ان امر است	منقو طه حرف چیده تاریخ ازین ابصار انتصاح است
---	---	---

تقریظ جناب حکیم مولوی محمد عبدالاحد صاحب صوفی ابن
نامولوی محمد حامد علی صاحب کاکوروی ثم لکھنؤوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة والسلام على من لم يزل شريفاً لاصلاة وسلاماً ليعلم ان صاحباً واکلاً
عظمت خاندان و سطوت و دوران والا نشان قلندر یا ظہر من الشمس و بین من اللس
اللطیفه که طالبان را بلباس تجرید و تفرید بیا راید و مکاشف غریبه که سالکان ہمیت
صیات فیضان جاوید این طبقه عالمی می انگارند و توحید و استقامت میراث این
منسلکان این سلسله در کثرت انکار و اذکار و انہماک اشغال در ہمہ حال پیشانی بودہ
این زمان فرخندہ عنوان شمع ہدایت این سلسلہ ذکیہ و تمکیہ شریفہ کاظمیہ تریاہ کاکوری
ست و فیضان عام این خاندان بزرگ اعیان و اقزان ہر دورا جامع الحی صوفی عبکار
شی مع الاحلاق ست کہ در علم و عمل یک نمک بودہ باشد و جود آن گوہر شریف موجود
ناخاصیت کبریت احمر دارد و اما ضرورت زمانہ ہر کسے را داعی ست چنین فرد
ار رسیدن و گل مقصود و برچیدن چون بیشتر مردمان بسبب تنقی علوم مغربہ
جدیدہ گرفتار عقائد باطلہ و مقید اوہام ہائیکہ اندامہذا لازم آمد کہ تحقیق مقامات لطیفہ
پہلین گروہ حقہ کہ ائمہ حجت رموز الہی اند و کلید خزینہ دولت نامتناہی بطور سہ
ال سلف صالحین و بزرگان سابقین رحمۃ اللہ علیہم جمعین بنوعی الشاہدیر کہ باب
راق عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ بکشاید و میں نفوس قدسیہ با وجود مجب کانی
را امید مجوران را سرسبزی و شادابی جاودانی بخشند۔ مرادہ باد کہ این مقصود از کتاب
و کراہل الصلاح کہ از تالیف مہنف حضرت شیخ الشیخ امام ارباب نمکین و سوغ

<p>بقیه السلف حجتی انکلفت زبده الواصلین قدوة السالکین الولی الاشراف حضرت مولانا حافظ شایسته ملند قدس سره العزیز الاکبر حصول پیوست برکات مضامینش مطلوب ضامروا نوافضایه بصائر الحق نسبت تالیف بجناب ممدوح بر صحت تائید کتاب مذکور دلیل کافی است و تخطئه اجتماع حالات حضرت موصوف بر آن نفیست تائید برهان وافی الحمد لمدکف انکلفت جناب الایمنی حضرت رمد آگاه مقام شناس حق جوی عرفان اساس غواص بر فواید یم تقریر جامع رموز و دقائق حقیقی و مجازی مخزن کنوز حقائق و بیان اعجاز طراز نبی الفیض مولانا شایسته حبیب حیدر قلندر کان اسد له وایا و به حقیق الحال بار دیگر مع انجمن و نوافد عجیب و نکات غریبه صورت نقش اولین را بمصدق نور علی نور حسن و والی بمنصه بطبع جلوه داد تا از انکاس شمع عرفان قلوب ارباب زمانه طور تجلی یابا و از امید که بیکرت و وسیله حضرت فزاد کل منظر اول از مطالعه این رساله نافع شعاعی بر طالع بر جان مشتاقان پروانند که ذره ذره آفتاب گردد آمین آمین آمین</p>	<p>آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر دلیلت باید از روی قطعه تاریخ مصنفه حاجی سید شریف حسن دودخی چشتانی جناب کرامت آقا حضرت سید شاه قطب اعظم صاحب شد چه مطبوع تصالح لاجواب بمیشال نقطهها پر نور بزم نگار لاشعرقیان بیچ و خم در کاکل صوفیست یا در سطر حزن بظنیر و بمیشال لاجواب انتخاب هست در تعریف و ذکر عالم شتاقان که حرفها در چشم حق بین است چه از شمس معنی در لفظ پنهان یا که از لؤلؤ دل کشا و حق نوا عالم مجنون و از صفا مصرع تاریخ طبعش گفت تالیف حبیب فرحت دل جام هم کاشم بزم اولیا</p>
---	--

لن متصل عن كرايل لصلح مع تيمم الايضاح في ترجمة اهل لصلح

سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱	صفت	صفت	۱۲	۲۰	شعب	شعب	۳۲	۱۲	یاید	یاید
۱۷	سحن	سحن	۱۳	۱۵	مخافظ	مخافظت	۱۹	۱۹	تبارسی	تبارسی
۱۳	فرامہ	فرامہ	۱۴	۸	ازکائنات	ازکائنات	۳۳	۱۷	خواجہ	خواجہ
۴۱	لبعض	لبعض	۱۴	۱۴	صاحب	صاحب	۳۶	۸	خواجہ	خواجہ
۱۰	صل	صلی	۱۶	۵	انند	انند	۱۱	۱۱	امام	امام
۱۷	طائفہ	طائفہ	۱۱	۱۱	منہ	منہ	۳۸	۵	اشاس	اشاس
۱۶	دردور	دردور	۱۷	۱۵	ترودہ	ترودہ	۳۹	۱۲۰	مومن	مومن
۱۸	سارین	سارین	۱۸	۱۵	گوپاسوی	گوپاسوی	۴۲	۱۹	بود	بود
۱۶	باین بہ	باین بہ	۲۲	۱۱	ولد	ولد	۴۳	۵	کار	کار
۲۰	ہمان	ہمان	۲۶	۳	یا	یا	۱۱	۱۱	خرقہ	خرقہ
۲	دگی	دگی	۲۷	۱۱	فرود	فرود	۱۲	۱۲	نہیام	نہیام
۴	عجال	عجال	۲۸	۶	عند القادر	عند القادر	۴۵	۱۲	جیل	جیل
۱۶	دیر شد	دیر شد	۲۹	۱۱	ار	ار	۱۱	۱۸	بشین	بشین
۱	رذائل	رذائل	۳۰	۱۱	یر	یر	۴۶	۲	مخزم	مخزم
۱۸	آورد	آورد	۳۱	۱۴	مرد	مرد	۴۷	۵	میدار	میدار
۲۰	برادر زادہ	برادر زادہ	۳۲	۸	دور	دور	۴۸	۱۹	رہاد	رہاد
۳	عربی	عربی	۳۱	۵	لکان	لکان	۴۸	۱۰	مواق	مواق
۸	الانظر	الانظر	۳۲	۶	گرفت	گرفت	۴۹	۱۲	اسرشتہ	اسرشتہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۳	شبنه	شلبیه	۴۳	۶	مستم	تیم	۹۹	۲۱	سلا	سلا
۵۰	۱۴	هفت	هشت	۴۵	۱۶	سلمان	سلمان	۱۰۲	۳	فرورد	فرورد
۵۰	۸	گفته بود	گفته بودی	۴۴	۱۰	نخبه	نخبه	۱۰۴	۵	اراد	اراد
۵۱	۱۹	پیشوا	پیشوا	۸۲	۹	نقطه	نقطه	۱۰۵	۸	نارنج	نارنج
۵۲	۵	ابن خبان	ابن خبان	۸۳	۱۶	فایده	فایده	۱۰۶	۱۰	گره	گره
۵۳	۱۵	رجلا	رجل	۸۴	۱۵	توشه	توشه	۱۰۷	۱	تبار	تبار
۵۴	۱۹	ناری	ناری	۸۶	۴	آید	آید	۱۰۸	۴	برون	برون
۵۵	۱	هر چند	هر چند	۸۷	۱۳	حیفه	حیفه	۱۰۹	۴	باز	باز
۵۶	۱۹	چل	چل	۸۸	۱۱	اجمع	اجمع	۱۱۰	۱۳	نارنج	نارنج
۵۷	۲۰	روشان	روشان	۸۹	۱۶	لطافت	لطافت	۱۱۱	۹	قره	قره
۵۸	۱۵	تقولان	تقولان	۹۰	۶	باردشت	باردشت	۱۱۲	۱۸	عز	عز
۵۹	۱۱	السبحر	السبحر	۹۱	۱۹	برند	برند	۱۱۳	۱۱	مفتوح	مفتوح
۶۰	۵	دوبی	دوبی	۹۲	۵	یوسی	یوسی	۱۱۴	۱	نیاید	نیاید
۶۱	۱۰	دشتاند	دشتاند	۹۳	۲۱	اران	اران	۱۱۵	۱۰	جبال	جبال
۶۲	۵	زندنجی	زندنجی	۹۴	۲۰	روم	روم	۱۱۶	۵	درار	درار
۶۳	۱۲	ار	ار	۹۵	۱	نشند	نشند	۱۱۷	۹	ویرا	ویرا
۶۴	۱۰	سجری	سجری	۹۶	۸	خوده	خوده	۱۱۸	۱۵	الی	الی
۶۵	۴	ندابند	ندابند	۹۷	۲	جلالی	جلالی	۱۱۹	۱۲	دیاد	دیاد
۶۶	۱۹	روانقی	روانقی	۹۸	۹	اطاعت	اطاعت	۱۲۰	۱۲	داشت	داشت
۶۷	۴	حفظه	حفظه	۹۹	۴	سمعه	سمعه	۱۲۱	۴	برنج	برنج

صفحه	غلط	صحيح	سطر	غلط	صحيح	سطر	غلط	صحيح	سطر	غلط	صحيح	سطر
۱۲۸	فرا	فرا	۱۲۸	بلکها	بلکها	۱۳	۱۲۸	عند میرسد	عند	۱۱	۱۲۹	۱۲۸
۱۲۹	سرایت	سرایت	۱۴	حائل	حائل	۱۴	۱۲۹	صاحبزاده	صاحبزاده	۲	۱۳۱	۱۲۹
۱۳۰	فراس	فراس	۱	ایها ما	ایها ما	۱	۱۲۹	رادی	رادی	۴	۱۳۴	۱۳۰
۱۳۱	اچوی	اچوی	۱۴	ذکر	ذکر	۱۴	۱۳۱	تخریر	تخریر	۹	۱۳۵	۱۳۱
۱۳۲	پیری	پیری	۱۶	یا اخذ	یا اخذ	۱۶	۱۳۲	وما	وما	۱۴	۱۳۶	۱۳۲
۱۳۳	جانبیه	جانبیه	۲۱	محض	محض	۲۱	۱۳۳	اشهای	اشهای	۱	۱۳۷	۱۳۳
۱۳۴	همیدین	همیدین	۵	راه رست	راه رست	۵	۱۳۴	۲۵۰	۲۵۰	۱۵	۱۳۸	۱۳۴
۱۳۵	سعدیه	سعدیه	۴	خلا ولا	خلا ولا	۴	۱۳۵	۱۲۳	۱۲۳	۲	۱۳۹	۱۳۵
۱۳۶	سلطونی	سلطونی	۱۵	الیاس	الیاس	۱۵	۱۳۶	اقوام	اقوام	۱۳	۱۴۰	۱۳۶
۱۳۷	حموی	حموی	۱۳	رعلیه	رعلیه	۱۳	۱۳۷	آیاب	آیاب	۱۴	۱۴۱	۱۳۷
۱۳۸	نیاجی	نیاجی	۱۲	مازار	مازار	۱۲	۱۳۸	اخبار	اخبار	۱۲	۱۴۲	۱۳۸
۱۳۹	حط	حط	۲	نواجده	نواجده	۲	۱۳۹	گراشیده	گراشیده	۱۰	۱۴۳	۱۳۹
۱۴۰	نابیی	نابیی	۵	رداده	رداده	۵	۱۴۰	تقبس	تقبس	۱۶	۱۴۴	۱۴۰
۱۴۱	همدان	همدان	۱	فی ترجمه	فی ترجمه	۱	۱۴۱	ذکر	ذکر	۱۳	۱۴۵	۱۴۱
۱۴۲	بشرحانی	بشرحانی	۱۶۳	الانصاح	الانصاح	۱۶۳	۱۴۲	بکر	بکر	۱۴	۱۴۶	۱۴۲
۱۴۳	سمعان	سمعان	۴	وحی	وحی	۴	۱۴۳	یادگار	یادگار	۱	۱۴۷	۱۴۳
۱۴۴	با	با	۲۰	فی ترجمه	فی ترجمه	۲۰	۱۴۴	ذکر	ذکر	۱۴	۱۴۸	۱۴۴
۱۴۵	او	او	۱۰	الانصاح	الانصاح	۱۰	۱۴۵	دورنکرده	دورنکرده	۲	۱۴۹	۱۴۵
۱۴۶	جلوت	جلوت	۱۰	خاندان	خاندان	۱۰	۱۴۶	روچی	روچی	۱۰	۱۵۰	۱۴۶
۱۴۷	جلوت	جلوت	۱۰	خاندان	خاندان	۱۰	۱۴۷	کزدوی	کزدوی	۱۹	۱۵۱	۱۴۷

مختصر فہرست کتاب صحیح المطالع آسی پس لکھنؤ

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
حدیث شریف	۱۰	فتح المبین مع تفسیر الباقین و غیرہ	۱۰	حقیقی ترقی	۱۰
مسند امام عظیم مع شرح	۱۰	نصر المبتدین مع حلیۃ المقلدین	۱۰	القول الصواب فی تحقیق مسئلۃ الحجاب	۱۰
تنسیق النظام برطاشیہ	۱۰	نصر المقلدین مع جامع الشواہد	۱۰	تذکرۃ احکام	۱۰
مشکوٰۃ شریف	۱۰	تحریر بالمفتی	۱۰	مسند حسن خانی	۱۰
بعض الناس	۱۰	دیوانی نامہ	۱۰	علم اخلاق و تصحیح معاملات	۱۰
انجام السؤل	۱۰	دیوانی مفتی	۱۰	جامع الاحادیث مع شرح و تفسیر	۱۰
علم ادب	۱۰	تاریخ	۱۰	مع ترجمہ اردو	۱۰
الطریق للاویب النظریت	۱۰	البيان المنہج فی کشف المستعجم	۱۰	صفائے معانی و رسائل کتب الازد	۱۰
المنطق لعمدة الفروق	۱۰	الزلال	۱۰	ناول اردو	۱۰
مفہمۃ البلاء	۱۰	آئینہ اودھ	۱۰	فلور افلورنڈا	۱۰
مظہر الفوائد	۱۰	درسیات صرف نحو عربی فارسی	۱۰	پر تھال	۱۰
زیۃ الامامہ بالحدیث و العامہ	۱۰	مجموعہ میزان و شعبہ کاشی جدیدہ	۱۰	عزیز ہند	۱۰
الدر النضید فی غرۃ العبد	۱۰	صرف میر مع رسالہ اصول ہندو	۱۰	تعلیم خوشنویسی	۱۰
تربین الطلاب بحصول الآداب	۱۰	مصباح	۱۰	مرتب نگارین	۱۰
مجلۃ الادیب لاجلۃ السندید	۱۰	مجموعہ مختصر	۱۰	تعلیم لکھنؤ	۱۰
جلستان	۱۰	مفصل	۱۰	پارہ ہای قرآن شریف و احیاء او	۱۰
علم منطق بطرز جدید	۱۰	شرح مائتہ عال	۱۰	پارہ عم	۱۰
المنطق الجدید	۱۰	کافیہ	۱۰	حزب الاعظم	۱۰
منہاج المعراج	۱۰	ہدایۃ النحو	۱۰	قصیدہ مصنف	۱۰
شرح مفادہ	۱۰	شرح جامی مع حواشی مفیدہ	۱۰	مجموعہ منطق	۱۰
فقہ اصول فقہ عقائد	۱۰	شرح اشعۃ عقائد	۱۰	صفیہ کبریٰ الہیاء و غیرہ	۱۰
مفہمۃ الہدایہ	۱۰	شرح اشعۃ عقائد	۱۰	تہذیب جدول اشکال	۱۰
حسابی مع تعلیق حامی	۱۰	شرح اشعۃ عقائد	۱۰	شرح الضابطہ مختصر المسبب	۱۰
عقائد ششیہ	۱۰	اصلاح ترجمہ دہلویہ	۱۰	رسالہ تقریرات الاشیاء قال	۱۰
فن الرض و حساب	۱۰	ذکر المعارف	۱۰	اسکوا خاں اسامہ سے طبع کیا ہوا	۱۰
وجیز	۱۰	شجرۃ الامم عظم	۱۰	مجلۃ البیان	۱۰
حسابیہ	۱۰	ارزنگ مختصری	۱۰	بابت سال دوم	۱۰
تصوف	۱۰	مثنوی ید مبینا	۱۰	بابت سال سوم	۱۰
کشف الرموز	۱۰	تواریخ نامہ	۱۰	بابت سال چہارم	۱۰
مشافہ و مباہتہ مذہبی	۱۰	مسند فاروقی	۱۰	بابت سال پنجم	۱۰

CALL No. { ١٢٠
 ٤٣٩٤ ACC. NO. ١٣٤٦١
 AUTHOR علي الورق
 TITLE انتصاح عن ذكر اهل الآلا ح

Acc. No. ١٣٤٦١
 Class No. ٩٢. Book No. ٤٣٩٤
 Author علي الورق
 Title انتصاح عن ذكر اهل الآلا ح

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

